

سخنانی از

پیشوای شهید



عكاس : نصر الله بيك

سخنانی از

پیشوای شهید



انتشارات کانون فرهنگی رهبر شهید - اسلام آباد

نام کتاب: سخنانی از پیشوای شهید

ویرایش و تنظیم: ارزگانی - رویش

نوبت چاپ: چاپ اول

تاریخ انتشار: حوت ۱۳۷۴

کمپیوتر و دیزاین: مرکز نشرات اسلامی صبور

حق چاپ محفوظ است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فَبَشِّرْ عِبَادِ ۝ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ

الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ط (الزمر)

از بندگانم، آنانی را بشارت ده که به
سخن گوش میدهند و بهترین آنرا برای
متابعت بر میگزینند.

AFGHANISTAN CENTRE AT KABUL UNIVERSITY



3 ACKU 00006423 7

فهرست

مقدمه

الف - ن

سخنرانی

۱ بمناسبت جشن میلاد امام علی علیه السلام

۳۳ سخنرانی بمناسبت اولین سالگرد پیروزی مجاهدین

سخنرانی در

۶۰ دومین سیمینار بررسی مسایل سیاسی افغانستان

۸۲ مصاحبه با خبرنگار فرانسپرس

۸۸ صحبت با اعضای شورای صلح غرب کابل

۹۷ صحبت با مولوی جلال الدین حقانی

سخنرانی بمناسبت سالگرد قیام سوم حوت

۱۱۰

صحبت با اعضای شورای مرکزی و نماینده گان مردم

۱۴۳

مصاحبه با

خبرنگاران پیام آزادی و خبرگزاری وحدت اسلامی

۱۵۰

سخنرانی بمناسبت تجلیل از شهداء

۱۹۹

مصاحبه با خبرنگاران فرانسپرس واسوشیتید پرس

۲۴۱

صحبت با موسفیدان و متنفذین غرب کابل

۲۵۶

آخرین سخنرانی رهبر شهید

توضیحات ناشر

کتاب حاضر مجموعه یی از سخنرانی ها، مصاحبه ها و صحبت های رهبر شهید، عبدالعلی مزاری در غرب کابل است. سخنان رهبر شهید با مردم و شخصیت های مختلف، در عین زمان که بیانگر موقف سیاسی و اجتماعی جامعه ما در جریان مقاومت عادلانه غرب کابل است، نمایانگر تحول حوادث سیاسی و اجتماعی و تأثیرات آنها بر موضعگیری های احزاب متخاصم نیز میباشد.

متن سخنان رهبر شهید در این کتاب، با نظر داشت تسلسل زمانی آن طبع گردیده است تا باشد که این امر دیدگاهها و جهتگیری های سیاسی و اجتماعی رهبریت سیاسی ما را در ارتباط با سیر تکاملی جبهه گیری های سیاسی، مذهبی و نژادی دشمنان اجتماعی ملت ما مطرح نماید.

سه سال مقاومت اجتماعی ما برای عدالت سیاسی و اجتماعی، زوایای تاریک تاریخ سیاسی و اجتماعی ملت ما را روشن می سازد؛ ما معتقدیم که این سه سال مقاومت با خون هزاران فقیر و محروم جامعه ما شکل گرفته و در مسیر بازبایی هویت های ملی، سیاسی، اجتماعی و مذهبی ما به هدف تاریخی خویش نایل آمده است.

رهبر شهید، سمبول حقانیت آرمان سیاسی و اجتماعی مردم ماست؛ این سمبول اکنون به قانونگذاری یی تبدیل شده است که ذریعه

آن ماهیت هرگونه انحراف سیاسی و اجتماعی را در قبال سرنوشت تاریخی مردم خویش به ساده گی میتوان درك کرد. روی همین مبناست که امروز هر سیاست و موضعگیری در جامعه ما با معیار اصولیت در خط رهبر شهید مطرح می گردد؛ چون خط صداقت و تعهد در برابر سرنوشت اجتماعی و انسانی يك جامعه محروم، خطی است که با برده گی و کرنش در برابر دشمنان اجتماع ناممکن است که پیموده شود. با تزلزل و سیاستهای بوقلمونی محال است که بتون این اندیشه رهبر شهید را برای تحقق آیدیال ها و حقوق جامعه خویش به دست آریم که می گفتند:

«اگر ما برای مردم خود حق می خواهیم و می خواهیم که در تصمیم گیری سیاسی شریک باشیم، هر کسی که در این مملکت خیانت میکند، باید برایش بگوییم و جلوش را بگیریم. مردمیکه روی سرنوشت خود حساس نباشد و حزبی که موضع سیاسی نداشته باشد، این دیگر حزب سیاسی نیست، يك مرده است.»

سخنرانی ها، مصاحبه ها و صحبت های این مجموعه عمدتاً از کست های ویدیویی پیاده گردیده و ناگزیراً زبان گفتاری رهبر شهید تا حدودی به زبان نوشتاری تبدیل شده است. امیدواریم که مجموعه دیگری از سخنان رهبر شهید را نیز که آماده طبع است، در دسترس جامعه خویش قرار دهیم.

کانون فرهنگی رهبر شهید - اسلام آباد

شهادت، فلسفه، حضور آگاهانه، انسان در تاریخ است. آگاهی محصول تاریخ است و تاریخ، زمانبست که جهت دیروز را از امروز می گذراند و به جانب فردا مسیر میدهد. شهید، اندیشه اش با تاریخ پیوند دارد، خودش در حال زنده گی میکند و در تاریخ جاودانه می شود. شهید نبض زمان است که حوادث اجتماعی را باخون خویش به نفع انسان و تاریخ بشر تمام میکند.

رهبر، مغز آگاه يك نسل است. بشر در هر مقطع از زنده گی اجتماعی خویش با رهبر زنده گی کرده و با رهبر، ملاک های سنتی بی را که چون قانون شکست ناپذیر پنداشته می شدند، ویران کرده است. رهبر، انسانبست که در محراق تفکر و آرمان يك خلق قرار میگیرد. رهبر، تنها رهنمای آگاه در راه نیست، بلکه شخصیتی است که زمان دیروز و امروز و فردا را در راه آرمان خلق به هم پیوند می زند. رهبر، چراغ راه است که نورش را از تاریخ میگیرد و این نور را در زمان حال پخش میکند و آن را برای نسل فردا به میراث میگذارد. رهبر، نور آگاهی است. اندیشه رهبر، مشعل راه است و

عمل رهبر، قاعدهء تاریخ است که کسی از آن عدول کرده نمیتواند. رهبر، انسانیت است که اندیشه و عمل در وجود او با هم یکجا میشوند و به خدمت آرمان ملت قرار میگیرند. رهبر، هم تاریخ است و هم امروز و هم فردا.

بشر هست می شود و بعد با اندیشهء نا انسانی و قانون بیعدالتی، خودش را و انسانیتش را نفی میکند. ظلم به قانون، و خونریزی به ایمان تبدیل می شوند. مرگ همنوع و کشتار و بیرحمی به افتخار حاکمیت تبدیل میشوند. زمین به سلاح خانهء انسان تبدیل می شود. دارایان تاریخ، در متن بشر، صاحب سرنوشت مجزا و متضاد با بشر میگردند. تاریخ شقه می شود و اجتماع نیز شقه میشود. بعد نا انسانی انسان از بعد انسانی آن جدا می شود. زر و زور موجود خاص خویش را خلق میکند و با قانون و سنت و حاکمیت برگردهء بشر سوار می شوند. داغ کبود شلاق ظلم بر تن بشر نقش ابدیش را به جا میگذارد. نالهء انسان و صفیر شلاق ظلم، دو آواز تاریخ اند. این دو آواز، فریاد دوگانه گی ها و تضاد هاست. هر جا که درد و فغان است، صفیر ساطور و شلاق جابر نیز است. تاریخ جنگ همین دو آواز است: یکی میخواهد فریاد انسانی زمان را بلند کند و یکی میخواهد با صفیر خود هر آواز را خفه کند. تاریخ با زمان حرکت میکند و با نالهء درد انسان و صفیر شلاق جابر و صدای ساطور جلاد شکل میگیرد. تاریخ جنگ دو برادر است که از مذهب واحد، تلقی خاص برای سرنوشت خاص خویش دلورند. تاریخ جنگ

آگاهی و صداقت باجهل و فریب است. زیر بنا بشر است که خوش می ریزد و روینا اعتقاد بشر است که سرنوشت متضاد آنها، باور متضاد را از این اعتقاد واحدشان، به وجود آورده است.

رهبر، محراق آگاهی در هر لحظه زمان است. رهبر، مثل اراده، نسل آگاه است که به دور محوری انسانی می چرخد. رهبر، محور انسانی برای آرمان اجتماعی است. رهبر، فریاد حق و ناله انسانی تاریخ است. برتن اجتماع وقتی شلاق و ساطور ظلم فرود می آید، فریاد ناله و درد آن از حنجره، رهبر برون می شود. رهبر، فریاد است که خواست تاریخی بشر از آن شنیده می شود. رهبر، فردیست که سرنوشت جمع بدان گره می خورد. وقتی تیغی بر تن اجتماع فرو میرود، خون رهبر، اولین خونبست که فریاد آزادی و حق را در صفحه سرخ و خونین تاریخ درج میکند.

رهبر شهید، خون تاریخ است که فصل خیزش و آگاهی از آن رنگ میگیرد. رهبر شهید، خونبست که با قربانی شدن خویش، خون اولین و آخرین قربانی تاریخ را به هم وصل میکند. رهبر شهید آخرین قربانی بعد از هر مقابله برای هویت و آرمان انسانی است. رهبر شهید، آرمان به خون نشسته، يك خلق است که سرزمین آن همیشه قربانگاه تاریخ بوده است. رهبر شهید، هم تاریخ است، هم اجتماع و هم فریاد عصر آگاهی. رهبر شهید، آرمان نسلیست که باید با میثاق خون، گام به سوی تاریخ بردارد.

رهبر شهید، افق خونین يك خلق است که خورشید تاریخ این

خلق برای طلوع فردای خویش در آن غروب می نماید. رهبر شهید، تجسم آگاهی يك ملت است که با اراده، خویش در سرزمین جنگ تاریخی علیه نابرابری ها و بیعدالتی ها قدم میگذارد. وقتی جبهه جنگ مشخص می شود و وقتی صف دشمن با شعار و ماهیت دشمن قابل درك میگردند، آنگاه است که رهبر شهید به پشتوانه تاریخ مبارزه، خلق برای شکست مظلومیت و اسارت، تبدیل می شود. رهبر شهید در زمان جنگ برای عدالت است که به سمبول صداقت و ایمان مردمش تبدیل می شود. در همین مرحله است که رهبر از فردیت خویش بیرون می شود و به جمع تبدیل می شود. اگر رهبر، سمبول وحدت فرد و جمع است، رهبر شهید، سمبول تاریخ يك خلق است که با خون خویش بن بست نا انسانی زمان را شکستانده است. در زمانی که درجبهه، مقابلت برای تحکیم امتیاز و قدرت و انحصار و بیعدالتی و نابرابری می جنگند، در زمانی که حق خواهی و شعار انسانی انسان محروم به جرم نابخشودنی عصرش تبدیل شده است، در زمانی که قتل عام دستجمعی عقده، کور و هار زمان را اقتاع میکنند، در زمانی که طفل چهارماهه را گردن می برند و باخون هزاره بر دیوار خانه اش یادگار اسمشان را می نویسند، در زمانی که تشنه بودن به خون انسان را چون شعار برحق پیروزی خویش فریاد می کشند، در زمانی که خیانت به مذهب و صداقت اجتماع می کنند تا جنگ نژادی و نسل را برای اسارت اجتماعی يك خلق به پیروزی برسانند و در زمانی که خیانت به خدا با خیانت و خون هزاران انسان

تقدیس می شود، رهبر شهید به «قلب تاریخ» انسان و جامعه، عدالتخواه تبدیل می شود.

رهبر شهید، تاریخ خون يك ملت است. اگر هابیل اولین خون تاریخ است، رهبر شهید پشتیبان تاریخ هابیل است که با میثاق خون، تعهد اجتماعی و تاریخی خویش را به سر میرساند. اگر هابیل فرزند شهید بشر برای نذر خدا و خواست خدا بود، رهبر شهید، نذر آرمان اجتماعی، در خط عدالت خدا در زمین است. اگر هابیل اولین قربانی تزویر و فریب و از عقب خنجر زدن هاست، رهبر شهید قربانی تاریخ جفا ها و خیانت دیدن ها و از عقب خنجر خوردن هاست. هابیل آغاز تاریخ و رهبر شهید، انجام يك صفحهء تاریخ برای حرکت بعدی تاریخ است.

عبدالعلی مزاری، رهبر بود؛ مرد آگاه، ایستاده بر فراز تاریخ خونبار اجتماعی يك خلق. «او» بعد از صد سال آمده است تا خلق بردهء محکوم را صاحب مرجع آگاهی و رهبری سازد و هر سنتی را که به قانون عصر حاکمیت نا انسانی و خیانت تبدیل شده است، ویران کند. «او»، سرآغاز عصر بت شکنی در جامعه ایست که بر انسانیت آن، لکهء ننگ برده فروشی قرن را به جا گذاشته اند. مزاری، بت شکن عصر خفاش و «تشنه به خونان هزاره» است. او ابراهیمی است که بت های اعتقاد نا انسانی را باید در برابر يك جامعه بشکنند و فریاد عدالت و برابری را بعد از يك قرن در قلب سیاسی يك ملت بلند کند. «او»، تا غرب کابل که آمده است، شعور

تاریخی و اجتماعی مردمش را با تفکر و آرمان برحق زمانش با خود آورده است. «او» تنها مرد آگاه تاریخ نیست، بلکه شخصیتی است که دیروز و امروز و فردای جامعه را با آرمان يك خلق بیان می دارد. «او» خود تاریخ است: تاریخ ناطق؛ که با فریاد حق خواهیش برفراز تاریخ وجبهه عدالتخواهی جامعه اش قرار میگیرد. «او» چراغی است که در قلب سیاه ترین ظلمت يك قرنه تاریخ می درخشد؛ پس از صد سال رکود و خیانت به اجتماع انسانی يك خلق، این چراغ نوری را پخش میکند که از دیروز تا فردا را قابل دید می سازد. مزاری، در متن شب و سکوت و در ناانسانی ترین حادثه تاریخ، مشعل تاریخ انسانی خلقی را در دست دارد که ریختن خون هزاران انسان آن، قاعده تاریخ و حاکمیت نا انسانی ظالمان را تشکیل میدهد. مزاری، اندیشه جامعه در بند است که باید عمل نجات را نیز رهبری کند. «او» که آمده است و تاریخ را با خود دارد، «امروز» ما را باید به اصل اندیشه و عمل فردا تبدیل کند.

«او» پدر آرمان هزاره است؛ انسانی که هست شده است، ولی با اندیشه نا انسانی و قانون بیعدالتی، جامعه و حیثیت انسانیش را نفی کرده اند. هزاره، انسان مصلوب در تاریخ قانونیت خونریزی و جلادی میر غضبان يك قرن است. با مرگ و قتل عام اجتماعی این انسان، افتخار پیروزی حاکمیت سیاسی به دست آمده و نقض شرف انسانی این انسان، جشن «خرسازی» يك اجتماع باخیانت خونبار در برابر محرومان تاریخ يك ملت است. هزاره جات تا کنون ضرب

شمشیری را به حافظه دارد که برای کله منار سازی فرود می آمد. هزاره جات مسلخ شیادی امیریان و قربانگاه تاریخ اجتماعی يك ملت است. فریاد درد بعد از شیار خنجر امیریان بر تن هزاره و «حق حق» گویی جلادان خشمگین امیریان، دو آواز در تاریخ اجتماعی و سیاسی ملت است. ضرب شمشیر جلادان و صدای شقه شدن گوشت و استخوان هزاره، دو آوازیست که طنین هر تضاد را در تاریخ اجتماعی و سیاسی يك ملت و کشور بلند میکند.

انحصار به ایمان تبدیل شده است. نابودی انسان و خیانت به هستی محروم، افتخار و سرخ رویی مذهب و سیاست است. کشتار یگانه وسیله، عقده گشایی و اقتناع خاطر حاکمان است. جنگ امتیاز و قدرت هر آواز و حرکت را در نطفه خنثی میکند. فضا، فضای ضرب شمشیر و نهیب پُرهیبت قدرتمندان بیرحم تاریخ است. جنگ برای استحکام سکوت به وسیله، کشتار است. کله منارها و جمع نمودن تخم چشم در ترازو، وزن قدرت و صلابت سیاست امیریان را به اثبات میرساند. انسان و اجتماعش، قربانیان سیاست هار شده، امیر اند. سیاست و قدرت، مرگ و خیانت را توجیه میکند. افتخار «انسان بودن»، «امیر بودن» است و معیار شخصیت اجتماعی و انسانی، حاکم بودن. امیر بودن و حاکم بودن، کتاب و قانون يك قرن بوده است. برای همین کتاب و قانون شمشیر زده شده است و قتل عام و ددمنشی های قرن اجرا شده اند... و برای تثبیت کتاب و قانون امیر و حاکم بودن، جلادی و شیادی به اصل اخلاق

سیاسی و اجتماعی کتاب داران و قانونداران تبدیل شده است. حاکم شدن کتاب و قانون شیادی، تهداب قرن خموش يك ملت است. از صدای ضرب ساطور و صدای شقه شدن گوشت انسان تا ایجاد سکوت مرگبار برای حاکمیت کتاب و قانون جلادان، يك قرن فریاد و اندیشه در گلو و مغز ها خفه شده است. حاکمیتی که تخم چشم آزادیخواه را با ترازو وزن کرده است، ناممکن است که دشمن دید نباشد. زمامدارانی که با سرهای بریده وسعت مرگ و نابودی اجتماع عدالتخواه را اندازه کرده اند، ناممکن است که دشمن سرهای سلامت تن ها نباشند... و حاکمیتی که خشم و بیرحمی را با درانیدن جسم انسان تجربه کرده باشد، ناممکن است که برای بقای خویش، دشمن ابدی هستی انسانی يك ملت نباشد. قرن خموش، ماهیت نا انسانی نظام جباری را به نمایش میگذارد. در رأس سیاست، قاتلان ملت است و در متن اجتماع، نه چشمی است که بالا ببیند و نه سری است که مغز آرمانهای انسانی ملت باشد. ملت خموش است و سیاست و زمامدار، صاحبان بی رقیب خموشی قرن اند. سکوت مطلق و سکون مطلق است؛ آب هم تکان نمی خورد. اندیشه های انسانی در درون نطفه میگیرند و در درون رشد می کنند و در درون تولد می شوند و در همان درون زنده گی میکنند و می میرند. شاه، سلطان سلطنت سکون و سکوت است؛ در جنگ و رقابت با ملت زاده شده است و برای خموشی «غایله» و «شورش» شمشیر زده است و برای تحکیم حاکمیت، انسان کشته است. سلطان، جنگ حفظ قدرت و اقتدار با

ملت داشته است. قانون سکوت، زیربنای قرن خموش برای بقای سلطنت بوده است. کسی بر انسانیت شهید يك خلق اندیشیده نمی تواند. کسی حتی برای ثبوت بودنِ پر درد خویش، ناله درد را نیز بلند کرده نمیتواند. ظالم، حاکم است و خموشی، قانون!

حاکم ظالم و قانون سکوت، بقای هستی شان بر بنیاد مرگ استوار است؛ و مرگ، هستی يك ملت است که باید با قربانی شدن و خون، بهای موجودیت خویش را در نظام سلطنت جبار پردازد. در نظامی که کس حق بالا دیدن را ندارد، چگونه ممکن خواهد بود که فریاد انسانی و عدالت را برای بر اندازی این نظام بلند کرد؟ در نظامی که زبان را از ریشه از حلقوم می کشند و چشم را با خنجر از کاسه آن بیرون می کنند، محال است که با دید و فریاد به عصر تحجری حاکمیت نا انسانی حمله کرد. این نظام، نظام مرگ و سکوت است؛ با مرگ حاکمیت می کنند و با مرگ سیاست می کنند و با مرگ زنده گی میکنند. حاکمیت مرگ، ضرورت به سکوت قبرستان دارد. در حاکمیت مرگ، پوسیدن جسد، جبری و در حاکمیت سکوت و سکون، انسانیت انسان محکوم به مرگ و نابودیست. جامعه و کشور بدون آزادی و سرنوشت، مجتمع مرده ها در قبرستان است که جز سکوت و پوسیدن، قانون دیگری بر آنها حاکم نیست.

حاکمیت های ما برده سالاران و گورستان سازان يك ملت و کشور بوده اند. در حاکمیت های ما و در يك قرن خموشی حاکم بر ملت، انسانیت ملت دفن شده و پوسیده است. درنگ و دید انسانی

برحضور اجتماعی ملت و اقشار آن، خیانتی محسوب شده است که سزای آن دخمه و زندان و چوبه دار بوده است. قرن خموش يك ملت بین دو حادثه، خونبار اجتماعی در آغاز و انجام خویش، قرار دارد. و با تأسف که در هر دو حادثه، خونین قرن، جامعه هزاره را قتل عام کرده اند و با مرگ و دو شقه شدن این انسان، شرف حاکمیت سیاسی را به وجدان سیاست زمامداری تبدیل کرده اند.

جنگ بود و کینه و دشمنی و عقده گشایی قلب سیاست و روان ارتش امیریان را تا سرحد انفجار پُر کرده بود. مردمی حق میخواستند و حاضر نیستند که بدون حق سیاسی و حضور نماینده، خویش درحاکمیت، خراج پرداز و مطیع «امیر» باشند. امیر، فرزند سنت های سلطنت است که ازخیرات تحمیق و کور ذهنی ملت تغذیه میکند. این فرزند مغرور و میراث خوار شمشیر و قدرت و سیاست، چگونه میتواند کسی را در حاکمیت خویش شریک سازد که پایه های نظام درباری و سلطنتی با حضورش به لرزه می آیند. به همین خاطر جنگ است و پیروزی تنها در صورتی به دست می آید که قیام اجتماعی يك قوم، خویش ریختانده شود؛ چون اجتماع آزادیخواه، هر فرد آن سرباز آگاه برای سرنوشت و حق تعیین سرنوشت جامعه است. جامعه وقتی به قیام میرسد، نسل آگاه به رهبر تبدیل می شود. این نسل خود رهبر است و خود سرنوشت ساز و تصمیم گیرنده برای سرنوشت خویش است. تمثیل رهبری این نسل در وجود يك شخص، قرار گرفتن يك جامعه درمحور انسانیت که آرمان اجتماعی خویش

را در وجود این انسان می بینند. بعد از همین میثاق است که رهبر به عنوان يك فرد، نماینده آرمان يك اجتماع است و با آواز خویش به فریاد حق و ناله انسانی تاریخ تبدیل می شود.

مزاری، رهبری بود که به فریاد حق و ناله انسانی تاریخ هزاره تبدیل شده بود. فریاد آن مرد و زنی از گلوی «او» بیرون می شد که در زیر شلاق و ساطور ظلم امیریان در آغاز قرن، جان سپردند. بعد از قتل عام بیشتر از نصف يك جامعه، هیچکسی نتوانست فریاد انسانی و آرمان آزادیخواهی و عدالت پسند این جامعه را بلند کند. قرن خموش، پاشیدن خاک برخون و آرمان سیاسی جامعه، هزاره نیز بود. قاتلان حاکم بودند و خائنین درچهره دوست دستیار تطبیق حاکمیت سکوت در جامعه هزاره شدند. هیچکسی برماهیت نظام قاتلان نیندیشید و هیچکسی برماهیت خاین درچهره دوست درنگ نکرد.

مزاری، مردی از تاریخ بود که مسؤلیت فریاد ناله و درد اجتماع کله منار شده، يك ملت را به عهده داشت. «او» رهبر بود، فریادی که خواست تاریخی بشر از صدایش شنیده می شد. «او» هزاره بود، ولی آرمان و اندیشه اش از آن بشریست که در هر مقطع تاریخ برای تحکیم ظلم و بیعدالتی قربانی شده است. مزاری، رهبری بود که سرنوشت اجتماع در وجود آن گره می خورد. اجتماعی که به خونس تشنه اند، و با کشتن هر فرد این اجتماع انتقام از رهبر آن میگیرند، ناله و دردش از حنجره رهبرش بیرون می شود. ریختاندن

خون این اجتماع، بیانگر ریزش خون رهبر آن است. و وقتی خنجر ظلم بر تن این اجتماع فرو میرود و وقتی تیغ خیانت دوست از عقب پشت را می دراند و وقتی اجتماع به لبه قربانی شدن دستجمعی میرسد، در همین زمان است که شهادت رهبر و خون رهبر، فریاد و صدای آزادی و هستی این جامعه را در صفحه سرخ و خونین تاریخ درج میکند.

مزاری، رهبری بود که شهید شد. «او» رهبر شهید و خون تاریخ است که فصل خیزش عدالتخواهی و آگاهی جامعه از قربانی شدن او رنگ میگیرد. او حامی تاریخ مردمی بود که شهادت و ایمان مرجع عدالت و جهت آرمان سیاسی و ملی آنها را تشکیل میدهد. «او» يك اوج بود، اوجی که تعهد اجتماعی و انسانی بار تاریخی خویش را از آن بر میدارد. مزاری، نذر آرمان و خواست هر اجتماع عدالتخواه است. «او» نذر خدا و جامعه برای تطبیق عدالت خدا در خط خداست. رهبر شهید مزاری، يك فرد نیست، يك صفحه بی از تاریخ است که آغاز حرکت مردم در آن درج است و «او» انجام این صفحه را با مهر رسالت خون برای سرنوشت يك خلق به انجام رسانید. رسالت خون او برای سرنوشت اجتماعی ما، صفحه جدید حرکت به سوی فرداست.

مزاری به عنوان يك فرد مطرح نیست و نباید مطرح شود، «او» «ما» ی تاریخ و آرمان يك خلق است. او فردیست که ستاره

تاریخ خونبار و اقبال خلقتش را بر فراز تاریخ يك ملت قرار میدهد. «او» يك مرجع است که بار آگاهی تاریخی و ملی يك ملت منوط بدان است. مزاری را تنها در بُعد خصوصیات فردی و شخصی آن مطرح کردن، اغفال و تحمیق تاریخی مردم آن است؛ چون «او»، سیمای سیاست، آرمان، هدف و تاریخ ملت خویش است. «مزاری» تاریخ مردمیست که خیانت در برابر سرنوشت اجتماعی و تاریخی آن را با مذهب تقدیس میکنند. «مزاری» مسیح مصلوب خلق هزاره است که درپوشش قرآن و محمد(ص) و نسب، شیرۀ جان آن را می مکند و برای حفظ اقتدار سیاسی و اشرافیت مذهبی خویش، خون این جامعه را پاش می دهند.

رهبر شهید مزاری، بارقه، آگاهی تاریخی است. این بارقه، پرده از چهره، خیانت مذهبی بر میدارد؛ چون بارقه، آگاهی تاریخی يك ملت، هسته، بینش و حقانیت های تاریخ را در زمان حال مطرح میکند. خون «رهبر شهید»، همین بارقه، آگاهی تاریخی است که خیانت چند صد ساله، مذهبی و چهره های حقیر و مزدور را با خیانت جنایتبار شان در برابر مردم افشاء میسازد.

مزاری هم شهید است، هم رهبر و هم رهبر شهید. «او» هم تاریخ است، هم ملت و هم مرجع آگاهی برای شناخت خیانت ها و موضعگیری های عادلانه، سیاسی و اجتماعی ما. مزاری، رهبر شهید يك خلق و نذر خدا و ملت برای عدالت است. «او» ستاره، اقبال

تاریخ هزاره، نور عدالت و بارقه، آگاهی تاریخ ملت است که به مرجع و قبله سیاسی ما تبدیل شده است.

«او»، مزاری بود: رهبر شهید يك خلق که کینه توزی و خیانت در برابر آن، ایمان جاودانه، خیانت کاران نا انسان تاریخ و زمان حال محسوب شده است. «او»، پدر خلقیست که بر انسانیت آن، با مذهب غدر و خیانت، جفای ددمنشانه، اجتماعی و سیاسی را تحمیل کرده اند. «او»، پیشوای شهید ملت است که فریاد حق از گلویش، نبض تاریخ عدالتخواهی را در کشور به حرکت می آورد. «او»، مزاری بود؛ رهبر شهید، که در هر لحظه تاریخ، حضورش را و صدایش را احساس خواهیم نمود. «او» پدر رسالت و میثاق خون برای آرمان اجتماعی و ملی ماست. «او» منطق هر زمان، برای شکست محرومیت و مظلومیت است. «او» تاریخ مقاومت خلق ماست؛ «او»، زیر بنای سیاست و مرجع حرکت ماست.

مزاری، مزار شهید خلقهاست. «او» رهبر عدالت است که شهادت را به پشتوانه تاریخ ما تبدیل کرد. مزاری، رهبر شهید هرفقی و محروم است. «او»، پدر محرومانیست که برای آرمان عدالت و انسانیت، میثاق خون بسته اند. «او» رهبر شهید است؛ پیشوای تاریخ انسان در بند.

ارزگانی

پشاور - حوت ۱۳۷۴

خدایا،

هر خلق خویش را صاحب رهبر،

هر رهبر را پیام گذار حق،

هر حق را با میثاق خون

و میثاق خون را با نور آگاهی آزین ساز!

متن سخنرانی رهبر شهید

در

جشن میلاد امام علی علیه السلام

۱۵ جدی ۱۳۷۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

« جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ، إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا » (قرآن کریم)

به اجازه اساتید، بزرگان، ریش سفیدان و شما مردم قهرمان و غیور که قهرمانی و رشادت تان را در این ایام تاریخی و سرنوشت ساز ثابت کردید و مقاومت تان را برای جهانیان آشکار ساختید، می

خواهم صحبت هایی را خدمت شما در این مجلس پر شکوه به عرض برسانم.

مسأله اولی که میخواهم بعرض برسانم به مناسبت این روز بزرگ تاریخی است که عید پر عظمت تشیع و جهان اسلام به حساب می رود و شما این افتخار را دارید که پیرو شخصیتی همچون علی علیه السلام هستید.

مطلب دوم درباره جنگ است. مسلماً شما درباره این جنگ تحمیلی اخیر مطالب مفصلی را از مسؤولین شنیده اید، ولی يك سلسله مسائلی است که من لازم می بینم با شما عزیزان در میان بگذارم؛ مخصوصاً جنگی که در چنداول پیش آمد و علت آنکه چرا چنداول را می زنند؟

مسأله سوم مسأله وضعیت فعلی کشور و موضع حزب وحدت اسلامی و سرنوشت آینده است.

اولاً خدمت شما عزیزان مجاهد و سلاح بدوش يك تذکر می دهم و ضمناً هم از شما تشکر میکنم. مسأله قابل ذکر این است که این همه احساسات و شور و شوقی را که شما نشان می دهید، ما لیاقتش را نداریم. ما کوچکتر از آنیم که ملت ما و مجاهدین ما برای ما احساسات نشان می دهند. ما آنچه را که قابل تشکر و قدردانی می دانیم این است که این احساسات علامت بیداری و زنده بودن شماست.

امروز، روز با سعادت و بزرگی است؛ در همچو روزی بود که

مولای متقیان به دنیا آمد، مردی که شما مردم قهرمان افتخار پیروی اش را دارید و لذا لازم می دانم که این روز را به پیشگاه شما مسئولین محترم و مردم شجاع و مقاوم تبریک عرض نمایم.

اما این مرد کیست؟ مصداق اکمل و اصلح این آیه شریفه بی که خدمت شما تلاوت کردم، حضرت علی (ع) است چرا که پیغمبر(ص) می گوید: «علی با حق است و حق با علی است.» حالا من چگونه از علی صحبت کنم؟ مسلماً که علما، بزرگان و شما عزیزان علی را بیشتر از من میشناسید... ما مفتخریم از اینکه پیرو کسی هستیم که می گوید: «مرگ در زیر لحاف ذلت است» و این افتخار برای ما بس است؛ یا پیرو پسر عزیزش، امام حسین هستیم که می گوید «حیات عقیده است و جهاد» و حیات انسان را برای این می داند که باید آدم عقیده داشته باشد و در راه آن عقیده جهاد کند. آن عقیده چیست؟ ولایت علی بی است که شما دارید و در راه این عقیده جهاد کرده اید. من فکر میکنم که همین افتخار بزرگ برای ما و شما کافیست که پیرو علی و حسین هستیم؛ بگذار هر چقدر که دشمنان میتوانند برای این عقیده و بخاطر این پیروی بر سر ما فشار بیاورند و ما را نابود کنند؛ این افتخار ما خواهد بود.

اگر ما پیروی علی را داشته باشیم، و پیروی امام حسین را داشته باشیم، معتقدیم که مسلماً پیروزیم و جاودانه خواهیم ماند! این افتخار بزرگی است که مردم تشیع و مردم هزاره افغانستان داشتند. در آن وقتی که پیروی از علی جرم بود و هر کس

مجبور بود که باید علی را لعن و طعن کند، اما در کتابهای تاریخی که موجود است، مینویسند که شیعیان افغانستان و مردم هزاره این لعن و طعن را قبول نکردند و دیدیم که مبلغ هنگفتی را در آن وقت قبول کردند که به دستگاه حاکمه بدهند ولی لعن علی را قبول نکنند. من در این جا افتخار می کنم به بازوان پر توان شما مجاهدین و شما مردم که از عقیده و ایمان تان دفاع می کنید و مسلماً اگر دقیقاً علت جنگ های تحمیلی را بررسی کنیم، شما هیچ گناهی نداشته اید جز اینکه شیعه، علی و پیرو علی بوده اید.

من شاید این مسأله را در صحبت های دیگر هم خدمت عزیزان و سروران روشن کرده باشم و حالا هم خدمت تان می گویم که ما به هیچ وجه طرفدار این شش جنگی که برسرما تحمیل شده، نبودیم و خدا را هم شاهد می گیریم که هر جنگی که بر سرما تحمیل شد، روز اول اعلامیه، آتش بس را من یکطرفه امضاء کردم و اگر هیأت عادی بوده یا هیئت صلح بوده، من همواره پذیرفته ام و قبول کرده ام؛ ولی شما همیشه شاهد بوده اید که این آتش بس و این اعلامیه را امضا کرده اند ولی این هیئت ها هیچ کاری را از پیش نبرده اند.

درجنگ اخیر هم، همه شاهد بودید و مسؤولین هم این مسأله را توضیح دادند که جنگ با فرقه هشتاد بود، یعنی شورای نظار یا به اصطلاح وزارت دفاع با فرقه هشتاد درگیر شده بود و بعد از این درگیری که برادر عزیز مان جناب آقای خلیلی در آن جلسه، دیگر مفصلاً توضیح دادند، چرا بیش از پنجمصد نفر مردم ما

را اسیر گرفتند؟

لازم می بینم که يك مقدار در باره این جنگ برای تان صحبت کنم:

از آن روزیکه این کشور اسم افغانستان را بخود گرفته، دو صد و پنجاه سال میشود و دولتی که تشکیل شده و حکومتی که در اینجا در طول این زمان بوده برای ما بسیار ناگوار بوده و ما بسیار فشار دیدیم و ذهنیت ما هم بر این بود که در رأس حکومت قوم پشتون قرار داشته و بقیه را بعنوان فارسی زبان فشار داده اند. زمانی که عبدالرحمن تصمیم گرفت که حکومت مرکزی را به وجود بیاورد، همه حکومت های محلی با این مسأله مخالفت کردند: از شمال مخالفت کردند، از جنوب مخالفت کردند، از غرب مخالفت کردند و از شرق مخالفت کردند. ولی چرا تنها شصت و دو درصد مردم ما را از بین بردند؟ چرا؟!

این سؤالی است که برای همه ما و شما مطرح است و این ذهنیت برای ما و شما بوجود آمده که پشتون بر سر ما ظلم کرده و درین جای شك هم نیست که دو صد و پنجاه سال سرما و شما حکومت کردند، از این جهت اقداماتی را که حزب وحدت در این رابطه تا حال کرده است بسیار طولانی است ولی با آنها هم لازم است که شما مردم در جریانش قرار بگیرید. من نمیتوانم همه جزئیاتش را بیان کنم ولی فهرستش را میگویم.

احزاب سیاسی بی که تشکیل شد، همه تا سال شصت و هفت

برای شکل حکومت در افغانستان فکر می کردند؛ ولی وقتی که در سال شصت و هفت تصمیم گرفته شد و اعلان هم شد که روس ها بیرون میروند، همه در این فکر شدند که حکومتی تشکیل بدهند. برادر بزرگوار ما آقای خلیلی که اینجا تشریف دارد، در آن روز سخن گوی ائتلاف بود. اینها قطعنامه یی را امضاء کردند که «مردم تشیع یک چهارم سهم داشته باشند» و این را «تان از رادیو ها شنیدید» و من معتقدم که مردم ما از هر وقت و زمان دیگر، مسایل سیاسی را خویتر و بیشتر دنبال می کنند. حتی باید بگویم و بپذیریم و این از طرف خودم است و هیچ جسارتی در برابر مسؤولین دیگر ندارم و عاجزانه می گویم که از نگاه سیاسی و از نگاه درک اوضاع، شما مردم قهرمان به مراتب از ما مسؤولین جلوتر هستید.

من در باره خودم این حق را می دهم که این اعتراف را در پیش شما مردم بکنم.

بهر حال، شما در جریان قضیه هستید که برادرانی که در پشاور نشسته بودند، گفتند که «شیعه ها در افغانستان دو در صد یا سه در صد هستند» و در اکثر رادیوها اعلان شد که شیعه دو در صد یا سه در صد هیچ حق ندارد که در حکومت نقش داشته باشد و این حرف عقلایی است و غیر عقلایی نیست!

در این جا بود که ما فکر کردیم پس ما که تا حالا به سر و صورت میزدیم که دولت تشکیل بدهیم و آن دولت وابسته نباشد، حکومت ناب اسلامی باشد؛ اما وقتی که ما در افغانستان موجودیت

نداریم، این حرف بیخودیست، باید امروز از موجودیت خود در افغانستان دفاع کنیم ما باید اول برای برادران اثبات کنیم که ما در افغانستان هستیم و روی این مسأله بود که حزب وحدت تشکیل شد. وقتی که حزب وحدت تشکیل شد، اولین کاری را که در دست گرفت، این بود که هیأت های متعدد بفرستد تا با قوماندانهای داخل تماس بگیرند. چون رهبر ها در پشاور اعتراف کرده اند که شما در افغانستان نیستید و پای این نظر خود امضاء هم کرده اند لذا حالا باید سراغ قوماندانان رفت که آیا آنها هم ما را میگویند که شما در افغانستان نیستید و یا اینکه می گویند که بلی شما مردم هستید و در انقلاب سهم داشتید و موجودیت داشتید.

روی آن مبانی بی که برای شما در مقدمه صحبت هایم گفتم، در بین همه این روحیه بود که ما در طول دو صد و پنجاه سال از طرف پشتونها و حاکمان پشتون صدمه دیده ایم لذا با این باور و با این ذهنیت اولین هیأت در سال شصت و هفت نزد مسعود رفت که تو هم از جامعه محروم هستی و ما هم، بیایید دست بدست هم بدهیم. مسعود در ظاهر استقبال کرد و قرار گذاشته شد که هیأت دوم را ایشان بفرستند که تا سال هفتاد و یک نفرستاد. در سال هفتاد و یک همه به این نتیجه رسیده بودند که انقلاب به شکل نظامی اش در افغانستان پیروز نمیشود. سازمان ملل طرح داده بود و دولت های همسایه و رهبران مجاهدین نیز پذیرفته بودند تا نماینده بی در دولت بی طرف معرفی کنند و همه این نماینده را معرفی کردند. در اینجا

جرقه‌یی از شمال شروع شد و جنرال‌های شمال با حزب سیاسی شما تماس گرفتند. سیزده جنرال نامه نوشتند که اگر حزب وحدت از ما حمایت کند، ما دولت را سرنگون می‌کنیم و علیه این دولت قیام می‌کنیم.

برادرهای ما در بامیان احساسات نشان می‌دادند و میگفتند که از این طرح باید پشتیبانی کرد؛ • گفتند که بلافاصله موافقت کنیم و آنها مزار را ساقط کنند و بیاییم - بل.

ولی ما واقعاً تشویش داشتیم؛ تشویش ما از این بود که مردم ما در کابل اند سلاح ندارند. اگر ما مزار را ساقط کنیم و سمنگان و بغلان را هم اگر سقوط دهیم، در کابل مردم ما قتل‌عام می‌شوند. روی این مسأله هشت روز بحث کردیم. مسأله دومی‌یی که ما اقدام کردیم، این بود که روی همان سنت تاریخی باز هیأتی را به پنجشیر فرستادیم تا با آقای مسعود صحبت کند. ما برای مسعود این پیام را رساندیم که تو هم از يك ملیت محروم نماینده‌گی میکنی و ملیت ما هم محروم است؛ بیائیم دست بدست هم بدهیم، دولت ساقط میشود و ما از حقوق همدیگر دفاع کنیم. قطعنامه‌یی را امضاء کردیم به پانزده ماده و فیصله، ما بر این بود که چهار هزار نفر از چاریکار حرکت کند و چهار یا شش هزار از میدان شهر، از این چهار هزار نفر از چاریکار هم يك هزار نفرش از حزب وحدت باشد و سه هزار نفر از آقای مسعود.

ما با این تعهد خود عمل کردیم و این سنت تاریخی را

رعایت نمودیم و با ایشان دست دادیم. ایشان به چاریکار آمدند، قوماندانها جمع شدند و آقای مسعود به عنوان رئیس شورای جهادی تعیین شد. آقای محقق از حزب وحدت بعنوان معاون و جنرال عبدالرشید دوستم بحیث رئیس نظامی این شورا؛ تصمیم گرفته شد که دولت سقوط داده شود.

آقای مسعود در اینجا فقط این شورا را اسماً اعلام کرد و عملاً هیچگاه مسئولیت خود را انجام نداد و برعلاوه، زمانیکه تصمیم گرفته شد تا وارد کابل شوند، مسعود راه را مسدود ساخته و از ورود به کابل ما را خبر نکرد. نیروهای آقای دوستم بین میدان شهر و کابل گیر ماندند.

مسعود راه میدان شهر را بست و نیروهای ما يك هفته در میدان شهر گرسنه ماند. تمام هم و غم آقای مسعود این بود که سلاحی که در کابل است، در دست مردم هزاره نیفتد تا فردا برای ما درد سر ایجاد نکند. توافق نامه را هم نقض کرد، از احزاب در پشاور دعوت کرد که بیایند و حکومت را در کابل تحویل بگیرند! خوب از این مسأله میگذریم. مسؤولین حزب وحدت در بامیان در فکر چاره جویی افتادند و تصمیم گرفتند که در مقابل این وضع چه کار کنند؟ آنها از اینکه مردم ما در کابل هستند و اگر سلاح بدست نیاورند، چطور خواهد شد، به تشویش بودند. زیرا آگاه بودند که این مردم در طول تاریخ هم فشار مذهبی را دیده اند و هم فشار نژادی را؛ چهار نفر از این مردم که در دولت بودند مثل مار می تپیدند و پیغام

می دادند که از برای خدا بیایید تا دیر نشده از این امکانات که ما برای مردم خود بدست آورده ایم، استفاده کنید. خوب، حزب وحدت مسؤولین بلند پایه، خود را به کابل فرستاد و خواست خدا هم این بود که شما سلاح بدست آورید و از خود تان دفاع کنید. آری، خلاف اراده، مسعود و خلاف توطئه، مسعود شما مسلح شدید و من این همبستگی و این وحدت ملی را برای شما تبریک می گویم.

در چهار جنگی که در اینجا پیش آمد، همانطوریکه روز دیگر برادر مان جناب آقای خلیلی توضیح داد، ما اسناد داریم و شما سلاح بدوشان هم میدانید که اگر شصت در صد دست داشتن آقای مسعود را در این جنگ هایی که بر ما تحمیل شد، نتوانیم ثابت بسازیم، چهل در صدش را سند واضح داریم. مسأله، ده بوری را هیچکدام شما فراموش نمی کنید که آقای مسعود قومانده داد و قندهاری ها بر شما حمله کردند. بر علاوه اسناد معتبری است که مسعود در این چهار جنگ نقش فوق العاده داشت. وقتی که نیروهای ما در میدان شهر در محاصره بودند، ما با آصف دلاور لوی درستیز وقت تماس گرفتیم و برایش گفتیم که مگر شما با حزب اسلامی جنگ ندارید؟ امروز نیروهای ما در محاصره است و شما يك يا دو هلیکوپتر را در اختیار ما بگذارید تا فرماندهان خود را نقل بدهیم. آصف دلاور گفت چرا؟ بیایید ما از خدا می خواهیم، ما تعهد کرده ایم که از شما حمایت کنیم. ولی زمانیکه نزد آقای مسعود رفتند، وی گفت که نه این به نفع نیست!

این پاسخ دوستی بود که ما هم فکر میکردیم که دوست ماست و شما هم فکر می کردید. مسعود اضافه کرد که اگر شهدای شان مانده ما موتر می فرستیم تا آنها را بیاورند؛ جنگ گسترده میشود، حزب اسلامی از ما می رنجد.

این حرف آقای مسعود بود. این چهار جنگ را شما در زمانیکه آقای ربانی در قدرت بود، تحمل کردید. ملت ما و مردم ما که نسبت به آقای مجددی این همه احساسات نشان میدهند فقط بخاطر يك حرف حق است که از ایشان شنیده اند. آقای مجددی در جنگی که سیاف بالای ما تحمیل کرد، گفت: در جنگ سیاف متجاوز بود، این مردم مظلوم است، و باز هم بر اینها تجاوز می کنند. این موضوع را مجددی در بیانیه، رسمی اش گفت و به همین لحاظ است که وی بین مردم ما محبوبیت دارد و در نزد مسزولین ما محترم است.

در دورانی که آقای ربانی رئیس جمهور بود، مسزولین حزب وحدت با اخلاص نزد شان رفته و با ایشان مذاکراتی را انجام داده و توافق نامه پی را امضاء نمودند. ربانی به این مسأله تعهد کرد که کسانی که با شما مخالف اند با ما هم مخالف اند، حضور وسیع شما را در دولت دیده نمی توانند، لهذا حق شما تنها این نیست که با من توافق کرده اید، بلکه بیشتر از این است؛ ولی شما این موضوع را بین مردم اعلان نکنید، به رادیو ها نگوئید. بعد از آن ما به دولت پیوستیم و آنها به پاکستان و ایران رفتند. ایشان هیچ برگه پی نداشتند غیر از اینکه افتخار کنند که حزب وحدت به دولت پیوسته

است؛ و در مقابل بهای آنرا هم از پاکستان گرفتند و هم از ایران. اما وقتی که از آنجا برگشتند، به تعهدات خود عمل نکرده، حتی نصف آنرا عملی نساختند. اما ما مردانه به قول خود وفا کردیم و تعهدی که کرده بودیم که این نوشته ها را بیرون نمی دهیم، با تمام تخلفاتی که آنها کردند، ما آن نوشته ها را افشا نکردیم.

اما باید بدانیم که جنگ چرا بوجود آمد و چندانول را چرا زدند؟

آیا چندانول پایگاه نظامی حزب وحدت بود؟

آیا چندانول در شش روزی که میجنگید، با حزب وحدت رابطه

داشت؟ برایش مهمات می رسید؟ غذا می رسید؟ سلاح می رسید؟...

چه بود؟

شما همه میدانید که صرف يك پایگاه سی، چهل نفری برای

دفاع از مردم چندانول بود که رابطه اش در روز اول قطع شد. پس

چندانول را چرا زدند؟

در سال ۱۳۵۸ بعد از آنکه سایه کمونیستها در همه

مملکت انداخته شد، تمام رهبرانی که امروز رهبر جهادی اند، فرار

کردند. در کشور چنان وحشت حکم فرماید که هیچکس باورش

نمیشد که کسی بتواند در مقابل این حکومت که اتحاد شوروی سابق

حمایتش می کند، قیام کند. ولی چندانول شجاع - این پایگاه

علی(ع) - در چهارم سرطان ۱۳۵۸ قیام کرد.

اکثر این رهبران در آنروز غیر از بوریا چیزی نداشتند که

بالایش بنشینند و از خون شهدای چندانول بود که سیل کمک به

مجاهدین سرازیر شد و رهبران صاحب همه چیز شدند. چنداولی که امروز همه خبرگزاری ها خبرش را پخش کردند و در تاریخ هم ثبت شد که دوازده هزار کشته و دستگیر داشت. امروز چنداؤل محاصره شد، تمام پایگاه خلق و پرچم در همان منطقه توسط مردم ما خلع سلاح گردید و بیش از دوصد میل سلاح به غنیمت گرفته شد.

بلی، انگیزه اینکه اینها چنداؤل را می کویند، این است که اینجا پایگاه علی است و شیعیان علی از اینجا حرکت کرده اند. در تاریخ کابل نیز مشخص و معروف است که پایگاه شیعه چنداؤل است. آن روز که همه فرار کرده بودند و یکی هم در این مملکت از ترس باقی نمانده بود، چنداؤل دوازده هزار کشته داد. حالا که حکومت، حکومت اسلامی است، به عوض اینکه این مردم را احترام میکرد، و یک مقرری انقلابی برایش تعیین میکرد متأسفانه چنداؤل را همانند کمونیستها به توپ بستند، توسط تانک ها آن را هموار ساختند، مسجد جعفریه را خراب کردند، مردم بیگناه را زیر ویرانه ها کردند، برای اینکه اینجا «درم سال» هزاره هاست!!

آری فرق نمیکنند، تاریخ تکرار میشود. شما یک چیز دارید و آن عقیده شما به علی (ع) است و به خاطر این عقیده است که اگر مارکسیست ها به این مملکت بیایند شما را می کویند و اگر به اصطلاح مسلمانها هم بیایند شما را می کویند و شما این افتخار را دارید که پیرو علی هستید و از حیثیت تان دفاع می کنید.

من از طرف حزب وحدت و مسؤولین حزب وحدت دست پرتوان

شما مجاهدین چنداول را می بوسم. شما در تاریخ - در تاریخ تشیع - فراموش نمیشوید. شما پنج روز بدون اینکه کدام کمک به شما شود، از حیثیت، آبرو و ناموس شیعه دفاع کردید و کسی را نگذاشتید که وارد آن منطقه شود. درست است که چنداول خراب شد ولی مهم نیست، شما افتخار آفریدید؛ من از شما مردم و باقی اهالی آن منطقه می خواهم که بشتابید چنداول را مجدداً آباد کنید. چون اینجا مقر افتخارات تشیع است. از آن روزی که در کابل شیعه، شیعه بود، مقرش چنداول بود؛ کسی در سر نپروراند و در خیال نیاورد که از چنداول جای دیگر برود!

چنداول قربانگاه شما و میعادگاه شماست! آن را آباد کنید. آرزوی که شبیه قیام کرد و در کابل حماسه آفرید و کس دیگری نبود که مثل آنها کاری کند، همه شکر می کشیدند، آرزو افتخار می کردند اما امروز «درم سال» گفته می‌گویند؛ امروز باز شما را باید هزاره گفته دستگیر کنند. قرص می‌کند! ما این افتخار را داریم و بسیار مفتخر و بسیا سوشحالیم.

همانطور که در اول خدمت تان عرض کردم، خدا را شاهد میگیرم و شما را هم شاهد میگیرم که طرفدار جنگ نبودیم و نیستیم و بعد از این هم نخواهیم بود. ولی این افتخار را داریم و افتخار هم میکنیم که تعهد سپرده ایم که از مردم خود دفاع کنیم این تعهدی است که به شما سپرده ام که تا روزی که زنده ام از شما دفاع کنم و حتی اگر يك مرمی هم داشته باشم برای دفاع از مردم خود به مصرف

میرسانم؛ حالا اگر کسی یا کسانی بیایند و تبلیغ کنند و مرا جنگ طلب بگویند، هیچ باکی هم ندارم! من این افتخار را دارم و شما این افتخار را به من داده اید. ما این تعهد را به شما سپرده ایم که جنگ را آغاز نمی کنیم ولی اگر کسی به حیثیت مردم ما تجاوز کند، ما دفاع می کنیم و جواب هم می دهیم، چنانچه در این شش جنگ جواب داده ایم.

همان طوریکه در اول خدمت شما عرض کردم که شما از نگاه سیاسی رشد کرده اید و درک می کنید و می فهمید، حالا هم از شما تقاضا می کنم که بین خادم و خاین فرق بگذارید. کسانی بودند که بنام دفاع از شما به شما خیانت کردند، یا دشمن شما ساختند، با آنها توافق کردند، ولی از شما دفاع نکردند. حالا هم جو سازی های شان را قبول نکنید. بین خادم و خاین تان فرق قایل شوید و بدانید که چه کسی برای شما خدمت می کند و چه کسی خیانت؟

من این افتخار را دارم و این افتخار هم افتخار بزرگی است؛ تعدادی از مسؤولین جهاد رفتند و با برادران تسنن ما نشستند و گفتند که ما حق هزاره ها را از شما نمی خواهیم، یا ما کنار بیایید؛ ولی با حزب وحدت که مسؤولش فلانی است و او حق هزاره ها را می خواهد، هیچ وقت شما حور نمی آید!

بله، من این افتخار را دارم که با شما تعهد کرده ام که حق شما را می خواهم و تعهد کرده ام که در رابطه با حقوق سیاسی و مذهبی شما مردم هیچ وقت وارد معامله نشوم و خیانت نکنم. حالا

هم این حرف را به شما می گویم و تعهد می سپارم و شما را هم که با این بیداری می بینم امید وارم که در آینده هیچکس نتواند با سرنوشت شما معامله کند و حق شما را ضایع نماید؛ جلو همچو افراد را هم انشاء الله با بازوان پر توان شما می گیرم.

در جنگ اخیری که پیش آمد، چیزی را که مطمئناً شما در جریانش نیستید، لازم است که بگویم؛ وقتی که جنگ پیش آمد، پنج روز شما را کوبیدند و شما خوب میدانید که ما این جنگ را گسترش ندادیم و مرتب به همه قوماندانهای عزیزم هیأت فرستادم که جلو جنگ گرفته شود. مسؤولین هم در اینجا حضور دارند، حرفی که بسیار جالب است و من معتقدم که در اینجا تاریخ دو صد و پنجاه سال دارد عوض میشود این است: برادرهایی که با ما و شما همسویی داشتند و ما هم با همین همسویی چهارده سال یا اقلش از سال ۶۷ و ۶۸ با آنها راه رفته بودیم، وقتی که نیروهای فرقه ۵۳ با نیروهای به اصطلاح وزارت دفاع درگیر شد، هیأتی از طرف آقای ربانی و مسعود نزد آقای حکمتیار رفتند و در آنجا گفتند که جنگ واقعی فعلاً پیش آمده، اینجا منافقین با ملحدین یکجا شده و با اسلام می جنگند. منافقین یعنی شما (هزاره ها) و ملحدین یعنی نیروی شمال! بهر حال از حکمتیار می خواهد که بیاید و درجنگ وارد شود! این نامه را که نورالله عماد به آقای حکمتیار نوشته و حالا کاپی آن در نزدما است، به همین عبارت است که برای شما میگویم.

خوب، در مقابل چه شد؟

اینجاست که می گویم چرا تاریخ عوض شده است:

آقای حکمتیار جواب می دهد که من وارد جنگ نمی شوم. از او میخواهند که باید بی طرف باشد؛ حکمتیار میگوید که همچو تعهدی هم ندارم. ولی بر خلاف، آقای حکمتیار خودش پشت بی سیم آمده با من صحبت کرد که تکلیف ما چیست؟ اجازه میدهد که ما به حمایت از شما در این جنگ وارد شویم؟ من گفتم: نه، ما نمیخواهیم که جنگ گسترده شود؛ ما هیأت صلح فرستاده ایم و آتش پس اعلان شده است، شما وارد جنگ نشوید! شما از اینجا تا آخر بخوانید که آیا باور دوصد و پنجاه ساله ما و شما که به اساس آن چهارده سال هم با آنها همسویی داشتیم، درست است، یا این عملی که اینها کردند؟

البته این را هم برای شما بگویم که نیروی پنجاه و سه با ما هیچ تعهدی نداشت که به کمک ما بیاید. دوساعت پیش سه نفر واسطه از طرف آقای ربانی نزد ما آمده بود که جنگ را ختم کنیم. در حالیکه سه روز پیش اعلامیه آتش بس را به امضای جناب آقای خلیلی قبول کرده بودیم اما اینها آن اعلامیه را از رادیو پخش نکردند. همان طوریکه گفتم نیروی ۵۳ هیچ تعهدی نداشت، هیچ پیمانی هم نداشت، تپانی هم نبود که آنها به کمک ما بیایند. در این جای شك نیست که آنها يك ملیت محروم هستند و ما هم يك ملیت محروم هستیم و رابطه ما باهم خوب است. ولی این شورای نظار بود که جلوراه آنها را کمین زد و دوازده نفر شان را به قتل رسانید و

آنهم پس از آنکه موافقه شده بود که آنها به حیث هیأت صلح بین دو نیروی متخاصم حایل شوند. همان بود که این مردم قهرمان و شجاع در ظرف دو ساعت شصت و شش قرارگاه شورای نظار را گرفتند و هفت صد نفرش را اسیر کردند. در همان وقت با ما تماس گرفتند که شما آتش بس را قبول کردید. ما چه کار کنیم؟ دل ما برای چنداول می سوخت و با آنکه آتش بس را قبول کرده بودیم و از رادیو هم اعلان شده بود، گفتیم اگر میتوانید چنداول ما را از محاصره خلاص کنید؛ نیروهای ما از این طرف می آیند. گفتند خوب است، گرچه آقای دوستم ما را از پیشروی منع کرده است ولی شما که میگویید، حرفی نداریم! نیروهای شما از آنطرف حرکت کنند و ما هم از این طرف می آییم.

متأسفانه زمانیکه ما نیروهای مان را قومانده دادیم که چنداول را از محاصره خلاص کنند و با مردم و منطقهء حزب وحدت وصل شوند، آن شب بعضی از دوستان کار شکنی کردند و نگذاشتند که این نقشه عملی شود. تحلیل شان هم این بود که کمونیست ها حاکم می شوند! یعنی نیروهای شمال که برای کمک شما آمده اند، کمونیست ها هستند!

اگر خدا این لطف را نمی کرد و نیروهای شمال در گیر نمی شد، به هیچوجه نیروهای به اصطلاح وزارت دفاع آتش بس را قبول نمی کردند. از این برادران و از این دوستان بایست بپرسیم که آیا سیاف اگر حاکم میشد، زندگی آرامی برایتان به وجود می آورد؟!

نیروهای شمال که دین خود را بمردم و انقلاب ادا کرده و در حالیکه تمام رسانه های بین المللی و سیاست مداران و حتی خود مجاهدین به این نتیجه رسیده بودند که راه نظامی دیگر نقش ندارد و باید راه سیاسی را جستجو کرد و حکومت بی طرف را قبول کرد، آنها آمدند و حکومت را سرنگون کردند، حالا آنها نیروهای مارکسیست شده اند و آقای سیاف که شش بار جنگ را بر ما تحمیل کرد، اسلامی شده است!!!

آری، ما چون پیروان علی هستیم از راه علی میرویم. علی را کی ضربه زد؟ علی را کی شهید ساخت؟ خوارج بود! در آن روز که پیغمبر علی را در جنگ عمرو بن عبدود می بیند، می گوید: «کل اسلام بسوی کل کفر رفت» و علی در آنجا افتخار نمی کند ولی در جنگ با خوارج افتخار می کند و می گوید: «من بودم که چشم فساد را از جامعه بیرون کردم.»

این فکر، فکر خوارج است و این خطرناک است که مردم ما باید متوجه باشد. هر کس که با مقدس نمایی و شب زنده داری و نماز خوانی اینطور فکر کند و از مردم ما دفاع نکند، خاین است. امروز مسأله بی را که باید برای شما بگویم و افشا کنم این است که مواظب باشید که امروز همه از وحدت شما میترسند. امروز شما هیچ چیز ندارید غیر از وحدت و همبستگی. این وحدت و همبستگی را رهبران احزاب به وجود نیاورده اند. ما اینجا پیش شما اعتراف میکنیم که بعنوان حزب وحدت این وحدتی را که شما در این شش

جنگ اثبات کردید، ما بوجود نیاوریم. مسزولین دیگر که اصلاً راضی نبودند. خود تان می دانید در جنگ اول که شما دفاع کردید گفتند که این جنگ، جنگ بی مفهوم و بی معنایی است! این را شما بوجود آوردید، شما مردم! چون دشمن مشترك، بعنوان هزاره و شیعه، شما را میزد و شما هم دفاع کردید. مسأله، خطرناکی که در اینجاست و در تاریخ مردم ما هم تکرار شده و باز هم اگر هوشیار نباشیم تکرار می شود، مسأله، نفاق است. دشمن از رویارویی با شما عاجز شده است، دشمن تمام توان خود را برای کوبیدن شما به خرج داد، ولی موفق نشد. امروز دوتا ریاست را فعال کرده و پول هنگفتی را در اینجا صرف میکنند، برای اینکه بین حزب وحدت و حرکت اسلامی نفاق ایجاد کنند و قوماندانهای وحدت را بخرند، برای این منظور پول مصرف می کنند، این توطئه، توطئه خطرناکی است. مردم قهرماز هزاره در زمان عبدالرحمن هفت سال جنگیده و برای عبدالرحمن نامه نوشتند که اینقدر نامرد هستی که وقتی مرز جغرافیایی افغانستان را مشخص می کنی، يك طرفش را هزارستان نمیگویی و می نویسی که اینجا يك طرف هند است و يك طرف روسیه است و يك طرف ایران! آنها این غیرت و این قدرت و این شهامت و این غرور را در مقابل عبدالرحمن داشتند و او هم عاجز آمده بود. لهذا از هیله کار گرفته یکسری از سران هزاره را خرید، از يك سری علمای متعصب تسنن از شصت نفر آخوند شان فتوی گرفت!

امروز هم دشمن که از رویارویی با این مقاومت و شهامت

عاجز آمده و می خواهند که از این راه شما را بشکنانند، مواظب باشید و تعهد بسپارید که یکی هستید. هر کس بیاید در بین شما مسأله گروه، قوم، نژاد و تفرقه را تبلیغ کند، باید جلوش را بگیرید.

اما مسأله حکومت و وضعیت فعلی:

شورای حل و عقد را که حزب وحدت میخواست نمایندگی های آن بر اساس نفوس بیابند و روی این مسأله شاید بیش از بیست روز پافشاری کرد و بالای همه قبولاند که نمایندگی بر اساس نفوس باشد، در آخر چرا آنرا تحریم کرد؟ این سوال پیش همه شما مطرح است که چرا؟

این «شورا» غیر مشروع است که در باره اش برای شما عزیزان توضیح میدهم: در قدم اول نماینده های هفت تنظیم جهادی در کمیسیون مرکزی شورای حل و عقد طی اعلامیه یی از روی تخلفات زیادی که از طرف حکومت در این شورا صورت گرفته بود، پرده برداشتند. غیر از نماینده سیاف و جمعیت اسلامی، هفت تنظیم دیگر این اعلامیه را نوشتند که این سند در نزد ما موجود است.

پیش از اینکه دوره چهل و پنج روزه آقای ربانی تمدید شود، ما در منزل پیر گیلانی جلسه یی داشتیم و پنج حزب در آنجا حضور داشتند. حرکت اسلامی، حرکت انقلاب، جبهه نجات ملی، محاذ ملی و حزب وحدت. البته همان طوریکه خدمت شما عرض کردم که بخاطر يك حق گفتن آقای مجددی، حزب وحدت و طرفداران حزب وحدت برای ایشان احترام خاصی قایل هستند.

شما عادت مرا بلد هستید، در این پنج شش ماه هم دیدید که من زیاد در این جلسات میروم و علاقه هم ندارم. آقای مجددی به من تیلیفون زد که بین ما و «پیر» جلسه بی هست و شما هم بیایید. من به خاطر احترامی که به ایشان داشتم، رفتم. در آنجا دیدم که يك جلسه مفصلی در خانه «پیر» دایر شده است. از حرکت اسلامی چهار پنج نفر، از حرکت انقلاب دو نفر، از محاذ هشت نه نفر و از حزب وحدت من تنها رفته بودم. خوب، اینجا بحث روی این موضوع بود که زمان آقای ربانی تمام شده و مجلس حل و عقد هم دایر نشده، باید در شورای قیادی که دایر میشود، نظرات همه رهبران مراعات گردد. همه صحبت میکردند، ولی من صحبت نکردم؛ چون آنها گفته بودند که صحبت بین افراد محدود است؛ حالا در این مجلس با این همه کمیت چگونه می شود صحبت کرد؟ آقایان از من خواهش کردند که لااقل يك حرف بزنم و نظر خود را بگویم. بعد از اصرار زیاد بالاخره گفتم که به نظر من شورایی عادلانه باید تشکیل شود. سو استفاده از قدرت و بیت المال مردم صورت نگیرد. باید کسی که در مدت دو ماه یا چهل و پنج روز حکومت را بخاطر دایر کردن شورا در دست میگیرد، این شخص برای مقام ریاست جمهوری در شورای حل و عقد کاندید نباشد تا از پول مردم و از قدرت دولتی بر علیه مردم استفاده نشود و شورای عادلانه تشکیل شود، این طرح را که ما مطرح ساختیم، مورد قبول همه واقع گردید، گرچه در ابتدا پیر گیلانی اعتراض کرد که من برای آینده کاندید هستم و تو از این

دوره مرا محروم میکنی. گفتم: چیزی که به نفع مردم است این است، بهر حال آنها قبول کردند. فردایش هم جلسه شورای قیادی دایر میشد. ما جلسه شورای تصمیم گیری و شورای عالی نظارت را دایر و آقای فاضل را متوجه ساختیم که فیصله این طور شد. ایشان هم گفتند: بسیار خوب.

این اول مسأله بود. ولی آقای سیاف با فعالیتهایی که داشت و تعهدی که از ربانی علیه ما گرفته بود، در جلسه شورای قیادی با زبردستی این شرط را از بین برد و دوران آقای ربانی را ۴۵ روز دیگر تمدید کرد. با آنها به اتفاق همه تصویب شده بود که بعد از ۴۵ روز اگر شورای حل و عقد دایر نشود، وظیفه ربانی يك روز دیگر هم تمدید نمیشود. این فیصله را همه امضاء کردند. بعد کمیسیون دایر شد، نماینده ها تعیین شدند و لایحه هم در شورای قیادی تصویب گردید.

در اینجا آقای ربانی پولی را که در این راستا مصرف کرد، دوازده میلیارد و چهل میلیون است!!! و این پول که از وزارت مالیه بیرون شده، غیر از پولی است که از وزارت دفاع، امنیت و وزارت داخله در این راستا و برای تبلیغ به مصرف رسیده است... متأسفانه یا خوشبختانه این پول ها را به فلان آخوند داده و به فلان قوماندان داده و یا به فلان والی داده است. روی این موضوع آیت الله صادقی ضمن صحبت به آقای ربانی تذکر داده است که دو نوع پول در دست شما است. يك نوع پول مشروع که سهمیه، ولایات و ولسوالی

هاست. این پول رابه همه داده اید ولی به مناطق حزب وحدت و مناطق شیعه نشین نداده اید. يك نوع پول غیر مشروع در اختیار شما هست که بازهم به همه احزاب داده اید، ولی به حزب وحدت نداده اید. این صحبت هایی بود که پیش از دایر کردن مجلس حل و عقد شده بود و در این جا که من خوشبختانه میگویم به این جهت است که بحمدالله ملت ما همانطوریکه در طول تاریخش سربلند و پاک است و به هیچ معامله بی و به هیچ خیانتی - چه داخلی و چه خارجی - دخالت نداشته است، این بار بازهم ملت ما از این آزمایش سربلند بیرون آمدند و سندی از مردم ما وجود ندارد که در این خیانت تاریخی که ربانی مرتکب شده، کسی از او پول گرفته باشد و یا خودش را فروخته باشد. این افتخار خوشبختانه برای مردم ما است. دو سه قلم گرفته اند که البته اینجا هم دو نکته وجود دارد :

نکته اول این است که دولت و یا آن کسی که میخواهند به تفعش استفاده شود، چقدر به مردم ما بی اعتنا برخورد کرده است. دوم اینکه این ناکس و این شخصی که خود را فروخته است، چقدر ارزان فروخته است. کسی که در لوگر بیش از سی نفر مجاهد ندارد، جناب آقای ربانی چهار صد میلیون افغانی برایش داده است، ولی این نفری که از طرف مردم ما پول گرفته است، هشت ملیون افغانی پول گرفته است. این نه تنها از طرف آقای ربانی نسبت به مردم ما توهین است، بلکه از طرف این شخص، بی ننگی است؛ بعد از اینکه

خودت را میفروشی، چرا قیمت نمیفروشی که ارزان می فروشی؟! (خنده، حضار).

از این جهت ما این شورای حل و عقد را نامشروع می دانیم. و باور داریم که داود، حفیظ الله امین، ببرک و نجیب اینها همه در افغانستان لویه جرگه دایر کرده اند و مردم را آورده اند ولی هیچکدام به این افتضاح نبوده است. کسانی هم که دل خود را به وعده های آقای ربانی خوش کرده و از آقای ربانی قول گرفته بودند که مذهب شیعه را برسمیت می شناسد، در این جلسه شرکت کرده بودند. ما که با برادران حرکت تفاهم داشتیم، تفاهم ما این نبود که ما عاشق قیافه کسی باشیم. ما قبلاً گفتیم و حالا هم میگوییم که ما در این مملکت سه خواست داریم: یکی به رسمیت شناختن مذهب ما، دیگر اینکه تشکیلات ملکی گذشته ظالمانه بوده و باید تغییر کند، و سوم اینکه مردم ما در تصمیم گیری سرنوشت کشور شریک باشد. (تکبیر حضار) ولی وقتی که این برادران رفتند و آقای ربانی هم لفظاً تعهد سپرده بود که ما این کار را برای شما میکنیم، ما خوشحال بودیم از اینکه یکی از گروه های شیعه در کنار آقای ربانی رفته و مشروعیت مذهب شیعه را در آنجا حاصل میکند. با اینکه این گروه با ما تعهد کرده بود که در جلسه شرکت نکند، اما از آنجاییکه این خواست ما هم است ما هیچ ناراحت نشدیم. ما هم در ائتلاف دیگری هستیم، روی همین رابطه، رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع کار میکنیم. اما آنها که در جلسه شرکت کردند، حتی اجازه

نیافتند تا گپ خود را بزنند. به محض اینکه یکی از علما مطرح کردند که نماینده شیعه و سنی در اینجا آمده اند و حقوق خود را میخواهند، سروصداها پراه انداخته شد و بلند گوها قطع گردید و این جریان از رادیو هم پخش نگردید. این هم مثالی از تعهد آنها با این برادران! آقای ربانی پانزده یا بیست روز بصورت غیر قانونی و خلاف مصوبات و امضایش ریاست را در اختیار داشت. در پلچرخی هم که رهبران جمع شده بودند که آقای ربانی قدرت را تحویل بدهد، اما تحویل نداد. در جلسه یی که دوره چهارماهه اش تمام شده بود، هر چند آقای مجددی گفت: «بگو که من ریاست را به شورای قیادی تحویل میدهم» آقای ربانی این جمله را از دهانش بیرون نکرد که من ریاست را تحویل میدهم. بعد از اینکه شورای حل و عقد دایر شد، آقای هادی پافشاری داشت و چون شورا دایر شده بود، از آقای ربانی خواست تا بگوید که من ریاست را به شورای حل و عقد تسلیم کردم و شورای حل و عقد میتواند کسی دیگر را انتخاب کند. نه تنها ربانی از گفتن آن خودداری کرد، بلکه در جای دیگر گفته بود که آقای مجددی شهامت نداشت، شجاعت نداشت که قدرت را تحویل داد؛ اما من این شجاعت و شهامت را دارم و به هیچ وجهی ریاست را رها نمی کنم. طوریکه معلوم میشود، شورا چه دایر میشد چه نمیشد، قدرت در دست آقای ربانی بود و آنرا تحویل نمیداد. پس از این جهت است که ما این شورا را قلبی میخوانیم و هیچ ارزش قانونی ندارد و همانطوریکه رسانه های خبری منعکس ساخته است این شورا يك

شورای نمایشی بود. حتی سه صد نفر از قندهار و جاهای دیگر را که بالای این شورا اعتراض داشتند، نگذاشتند که از هوتل بیرون شوند. پس بجا است که این شورا را شورای قلبی بخوانیم و این ریاست را ریاست نامشروع. منتهی این مسأله بعنوان اعلان جنگ نیست؛ این نظر ماست و این حق مردم ماست که باید در اینجا در تعیین سرنوشتشان برای حکومت آینده سهم داشته باشند. این حق را طلب داریم ولی این امر به هیچ وجه به معنای اعلان جنگ نیست و جنگ نمی‌کنیم و جنگ طلب هم نیستیم. در این مسأله حرف منطقی با ایشان داریم که بیایند این قدرت را به شورای قیادی که نماینده همه تنظیم‌ها است و نماینده مردم شمال هم باشد که مجموعاً ده نفر میشود، تسلیم بدهند تا آنها از بین‌شان یکنفر را انتخاب کنند و یک شورای حل و عقد عادلانه دایر شود و یا زمینه انتخابات فراهم شود که مردم خودشان زعیم آینده‌شان را تعیین کنند. این حرف ماست و روی این موضوع جلسه هم کردیم و بحث هم کردیم، قطعنامه هم صادر کردیم؛ ولی آقای ربانی از اول تصمیم داشت که به هیچ قیمتی این قدرت را به دیگران تحویل ندهد، لهذا امروز حکومتش را تشکیل داده و خود را رئیس جمهور اعلام کرده و امکان دارد که کشورهای خارج هم آن را به رسمیت بشناسند؛ ما عاشق قیافه هیچ کس نیستیم، حقوق مردم خود را می‌خواهیم هر کس که این حقوق را برای مردم ما قائل شود ما دست او را می‌فشاریم.

ما خیال می‌کردیم که اینها به ما نزدیک هستند و این دوران

هفت ماهه ثابت ساخت که اینها نزدیک نیستند و اینها هم مارا به عنوان يك ملیت نیرومند در صحنه تحمل نمی کنند؛ لهذا حرفی را که من میخواهم خدمت شما عزیزان تذکر بدهم این است که ما خواهان این هستیم که با هر گروه بنشینیم و از طریق مذاکره سیاسی مسائل خود را حل کنیم. ما خواهان عدالت سیاسی و اجتماعی هستیم. ما حقوق مردم خود را میخواهیم و انحصار را نفی میکنیم؛ و لو از طرف هر کس که باشد. ولی اینجا در افغانستان متأسفانه هیچ کس مخالف سیاسی را تحمل ندارد. هر مسأله را میخواهند از طریق جنگ حل کنند. چنانچه جنگ قبلی را برای اینکه شورای حل و عقد دایر نشود، بر ما تحمیل کردند. زیرا در اینجا پول خورده شده بود و خیانت صورت گرفته بود و مناطق مختلفی این مسأله را رد کرده بودند و وزارت دفاع هم اعلامیه داد که ما کودتا را خنثی کردیم.

لذا شما رزمندگان عزیز و ملت قهرمان و شجاع و همیشه در صحنه باید در آماده باش کامل باشید. ما طرفدار جنگ نیستیم و جنگ طلب هم نیستیم، اما امکان دارد حضور شما را تحمل نکنند و اینها جنگ را دوباره بر شما تحمیل کنند. اما این را هم باید بگویم که اگر جنگ دوباره بالای شما تحمیل شود، شما تنها نخواهید بود. در پنج جنگ قبلی چون شما را تنها فکر میکردند، جنگ ها را بر شما تحمیل کردند. هم اکنون پنج شش حزب با هم مشترکاً اعلامیه ای را به امضا رسانیدیم که این شورا شورای عادلانه نیست، قدرت را باید به شورای قیادی تسلیم بدهند. اما از آنجاییکه اینها بر

حکومت کردن اصرار دارند، امکان آن می‌رود که با همه این گروه‌ها بجنگند. چون این احتمال وجود دارد؛ بناءً شما که تا حال مردانه در صحنه ایستاده اید و از حیثیت، آبرو و ناموس تان دفاع کرده اید، باید در آینده هم آماده باشید (تکبیر حضار)، زیرا هیچ گونه اعتبار نیست. آن وقتی که حزب اسلامی با نیروهای شمال وارد کابل شد، خود آقای ربانی به آقای فاضل تیلیفونی تماس گرفت و آقای مسعود به آقای کاظمی گفت که ما شما هم سوهستیم، بیایید شما پا در میانی کنید و میانجی شوید و ما حرف شما را قبول داریم. شما اختیار دارید. این واقعه بعد از جنگ شما با شورای نظار بود؛ یعنی در حالیکه هنوز خون اعضا و هواخواهان حزب وحدت از سرکها نخشکیده بود، این عزیزان (آقای فاضل و کاظمی) شب با من تماس گرفتند که ربانی چنین حرفهایی را می‌زنند! تیلیفون‌ها خراب بود و سنت عجیب هم این است که وقتی جنگ می‌شود بلافاصله تیلیفون‌های ما خراب می‌شود!! بهر حال، به ایشان گفتم که فردا بروید از آقای ربانی کتبی امضاء بگیرید، چون آقای ربانی به امضایش بند نیست، حالا قولش که هیچ. بعد این برادرها در حالی که سه روز از جنگ تیر شده بود و خطر جان‌شان هم موجود بود، پیش ربانی رفته و آقای ربانی هم به خط مبارکشان نوشتند که حزب وحدت اختیار دارد که با حزب اسلامی، نیروهای شمال و جمعیت مشکل افغانستان را حل سازد. این خط را دادند و در نزد ما موجود است. با اینکه همه علیه حزب اسلامی تبلیغات کردند که اینها با ملیشه‌ها مخالفند

و با نیروی شمال نمی نشینند و حرف نمیزنند، حزب اسلامی اعلان کرد که بخاطر اینکه حزب وحدت پادرمیانی کرده، ما قبول داریم. جنرال دوستم هم از مزار پیام فرستاد که اگر حزب وحدت پادرمیانی کند، ما هم قبول داریم. بعد آقای ربانی این قول را هم خورد و قبول نکرد (خنده. حضار). این وضعیت مملکت است، اما در آینده اگر شما دست مخالفین را در بین تان راه ندهید و وحدت تان را حفظ کنید و به حرف این و آن گوش ندهید و پیرو علی و امام حسین باشید که میگوید: «حیات عقیده و جهاد است» هیچکس شما را شکست داده نمی تواند و همانطوریکه برادر ما آقای خلیلی گفته بود، ما هم این مسأله را تکرار میکنیم که امروز زندگی نوین برای شما است. زندگی سیاسی جدیدی است، امروز بحمد الله با بازوان پر توان مجاهدین شما با حضور شما در صحنه و دنبال کردن حوادث از طرف شما انشاء الله که در سیاست آینده کسی شما را حذف کرده نمی تواند و شما در آینده خواهید بود و جایگاه خاصتان را در آینده خواهید داشت. من این مسأله را نمیکنم که دشمنان قسم خورده، شما باز هم با شما بنجگند ولی شما با پیمودن راه علی و حسین از این امتحان پیروز بیرون می آئید و راه سیاسی و جایگاه سیاسی تان را در آینده میگیرید. مطمئن باشید و هیچ ناراحتی نداشته باشید (تکبیر حضار).

از اینکه وقت عزیز شما را گرفتم و صحبت طولانی شد و شما خسته شدید و زمستان هم است، باز یکبار دیگر از تمام مسؤولین

محترم که اینجا آمده اند وزحمت کشیده اند و اهالی بی که این همه جوش و خروش و احساسات برای ولادت علی(ع) که رهبر شان و پیشوایشان است، نشان دادند تشکر میکنم. از بخش فرهنگی حزب وحدت و از خواهرانی که اینجا آمدند و در این جلسه شرکت کردند و شعر و مقاله، خوبی خواندند و از مجاهدینی که زحمت کشیده اند، و امنیت گرفته اند تشکر میکنم.

والسلام علیکم و رحمت اللّٰه و برکاته.



متن سخنرانی رهبر شهید

بمناسبت

اولین سالگرد پیروزی مجاهدین

۱۳۷۲/۲/۸

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغۡیِرُ مَا بِقَوْمٍ، حَتّٰی یَغۡیِرُوۡا مَا بِاَنۡفُسِهِمۡ. (قرآن کریم)

با تشکر از برادران عزیزی که زحمت کشیده و اینجا تشریف آورده اند تا از این روز تاریخی - که هم در جهان تاریخی است و هم برای مردم افغانستان - تجلیل کنند. از برادران فرهنگی حزب وحدت

که در این شرایط سخت زحمت کشیده و این جلسه را فراهم نموده اند، از برادرانی که سرود و مقاله خواندند و ما استفاده کردیم و از همه عزیزان تشکر میکنم.

مسئله‌ی که گفتم که امروز روز تاریخی است، از نگاه جهان و از نگاه مردم افغانستان فرق میکند. از نگاه جهان، امروز مسلماً روز پیروزی مردم افغانستان به شمار می‌آید، ولی از نگاه مردم افغانستان فکر میکنم که امروز روز پیروزی ظاهری است؛ روز پیروزی واقعی مردم افغانستان امروز نیست. لهذا چند دقیقه‌ی که شما را زحمت میدهم و وقت عزیز شما را میگیرم، میخواهم درباره چند موضوع خدمت تان صحبت کنم: یکی در باره این روز تاریخی و یکی هم در باره اینکه چرا امروز روز پیروزی واقعی مردم افغانستان نیست، و دیگر هم در رابطه با اینکه در یک سالی که به اصطلاح از پیروزی انقلاب میگذرد، برای شما چه چیز به وجود آمده است. مسئله دیگر فاجعه، افشار است؛ این فاجعه با آنکه برای ما و شما چقدر دردناک است، اما درسی که از این فاجعه گرفتیم، این بود که سه باوری را که ملت ما داشت، آن سه باور عوض شد و فکر میکنم که این برای ما یک پیروزیست؛ و مسئله اخیری که خدمت شما باید به عرض برسانم، مسئله وضعیت فعلی کشور و توافقات اسلام آباد است. این مطالب را اگر وقت برایم یاری کرد، خدمت شما عزیزان و پدران و برادران و ریش سفیدان به عرض میرسانم.

دلم هیچ نمیخواست که بعد از فاجعه افشار صحبت کنم،

عادت من هم همین است؛ مگر در آن وقتی که میشد مردم ما این انتقام را از دشمنان بگیرند. ولی امروز چرا حاضر شدم که با شما مردم صحبت کنم، علت اصلی اش این است که عاملین و خاینین این فاجعه دستگیر شده بودند و خواستم این را برای شما توضیح بدهم و در اینجا در محضر شما، آنها را به جزای اعمال شان برسانیم. فقط این چیز باعث شد که بیایم و برای شما صحبت کنم.

اما دربارهٔ مطلب اول:

خداوند تبارک و تعالی در این آیه شریفه که خدمت شما تلاوت کردم، به عنوان يك سنت الهی و خدایی- که تغییر پذیر نیست- برای بشریت اعلام میکند و میگوید که ما سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمیدهیم مگر که آن قوم، خود ش سرنوشت خود را تغییر بدهد. این مسأله برای تاریخ بشریت و مخصوصاً برای مردم ما بسیار جالب است. مردم ما اگر تاریخ خود را مطالعه کنند و دقت نمایند، خوب درك میکنند که این وعده الهی چطور تحقق پیدا کرده و چطور ملتها، وقتی که حاضر میشوند خود شان سرنوشت شان را تغییر بدهند، خدا هم سرنوشت شان را تغییر میدهد. این مسأله بی بود که در بُعد خارجی و سیاسی این روز خوب تطبیق میشود؛ یعنی در آن وقتی که اتحاد جماهیر شوروی به عنوان يك ابر قدرت- آنهم يك ابر قدرت ضد ارزشهای اسلامی و انسانی- در دنیا عرض وجود کرده بود، برای دنیا باورانده بود که در هر سرزمینی که ارتش سرخ پا بگذارد، آن سرزمین جزء اتحاد جماهیر شوروی و اقطار شرق است و

دیگر آن سرزمین روی آزادی و ارزشهای انسانی را نمی بیند؛ این مسأله در طول هفتاد سال به عنوان يك سنت در بین جوامع بشری درآمده بود. شما خوب میدانید که در آن وقتیکه از طرف حکومت، يك نفر سپاهی به منطقه شما می آمد، تمام بزرگان و ریش سفیدان فرار میکردند همه شما مردم بودید، ولی از نزد يك نفر عسکر فرار میکردید. اگر يك نفر از کسانی که بالای شما ظلم میکردند، می آمد و درخانه شما چای و پارچه و لباس را پایین میکرد و میگفت که سال دیگر من از اینجا پول اینها را میگیرم، شما جرأت نمیکردید که درمقابل آن نفر بایستید و بگویید که ما این چیز را ضرورت نداریم. سال دیگر آن نفر می آمد و آن را با قیمت بالا، دو باره بر سر شما و بر سر زمین و چیزهای دیگر تان حساب میکرد تا زمینهای شما را بگیرد؛ شما در اینجا طاقت مخالفت را نداشتید. حالا شما مردمی که طاقت مخالفت را در مقابل این نفرها نداشتید و در مقابل يك سپاهی دولت فرار میکردید، چطور شد که آمدید و این ابر قدرت شرق را متلاشی کردید؟ آیا غیر از این است که شما آمدید و خود تان تغییر حاصل کردید و خداوند تبارک و تعالی هم لطف کرد و سرنوشت شما را تغییر داد و شما باعث آزادی نصف جهان شدید؟ امروز اگر نصف جهان از آزادی و آزاد مردی صحبت میکنند، از اثر مبارزه شماست. امروز اگر اروپای شرقی آزاد شده، از اثر مبارزه شماست؛ امروز اگر آسیای میانه بعد از هفتاد سال پرچم اسلام را بالا میکند و مردم آن باخواست ملی شان به پا خاسته

اند، از برکت مبارزات شماس؛ لذا اگر تا دیروز نصف بودجه دنیا برای جلوگیری از پیشروی اتحاد جماهیر شوروی مصرف می شد، ولی امروز روسها از حیثیت و آبرو و عنعنات ملی شان دست کشیده اند، اقتصاد شان ورشکسته شده و دست شان را پیش دنیا دراز می کنند، این از اثر مبارزه شماس است. در بُعد خارجی مسأله و ازنگاه جهانی، مسلماً امروز روزیست که در دنیا و در جهان اسلام جایگاه خاص خود را دارد. دنیا و جهان اسلام امروز را به عنوان روز پیروزی اسلام قبول دارند و در این رابطه ضرورتی بیشتر از این نیست که صحبت کنم.

اما در بُعد داخلی، چرا امروز، روز پیروزی شما - در حقیقت - نیست؟ برای اینکه من معتقدم و باورم این است که مردم افغانستان چون مسلمان است، بالاترین و خوبترین حکومت ملی در افغانستان حکومت اسلامی است؛ قاطبه مردم ما اسلام را میخواهند و خواهان پیاده شدن اسلام اند. غیر از این هیچگونه حکومتی را این مردم نمیخواهند و نخواهند خواست. حکومتهایی که قبل از این به وجود آمده اند، صرفاً به نام حکومت اسلامی بوده اند، و در واقع حکومت اسلامی نبوده اند؛ لهذا این حکومت های گذشته نه حکومت اسلامی بوده اند و نه حکومت ملی. امروز هم در شرایطی که ما به سر میبریم - که دنیا پیروزی ما را قبول دارد - متأسفانه در افغانستان حکومت اسلامی وجود ندارد؛ و تئیکه حکومت اسلامی وجود ندارد، حکومت ملی هم به وجود نیامده است. آنچنان در این يك سال، حوادث برای مردم افغانستان تلخ و خطرناك و نابود کننده

بوده است که در طول چهارده سال این مشکلات را مردم ما ندیده بودند. در این يك سال گذشته هشت جنگ از دست یکعده عناصر جاه طلب و قدرتخواه بالای مردم ما تحمیل شده که برای مردم ما بسیار ناگوار بوده و برای جهان اسلام هم سخت تلخ و باور نکردنی. اما چرا درستی یکی از باور هایی که در دنیا بوده، عنقریب است که به اثبات رسد؟ این اعتراف اگر چند تیغ است، ولی باید گفت و آن اینکه مردم دنیا باور داشتند و این باور را تبلیغ میکردند که مردم افغانستان از نگاه نظامی مردم شجاع و دلیر و شکننده، همه ابر قدرتها هستند و در تاریخ هم این مسأله اثبات شده است که شما مردم دو ابر قدرت را شکستاندید: ابر قدرت انگلیس را شما شکستاندید؛ از اینجا که شکست خورد تا اروپا شکست خورد. ابر قدرت اتحاد جماهیر شوروی را هم شما شکست دادید. (تکبیر مردم) و قتیکه این ابر قدرت را شما شکست دادید، اروپای شرقی آزاد شد، آسیای میانه آزاد شد و خود روسیه هم در حال متلاشی شدن است. این حرفی است که زنده گانی شما در تاریخ آن را اثبات کرده است. همه سیاستمداران و تاریخ نویسان دنیا قبول داشته اند که مردم افغانستان در صحنه نظامی وقتی وارد میشوند، پیروز اند و کسی شک ندارد. اما در عین حال يك باور دیگر هم داشتند و آن باور این بود که مردم افغانستان که در صحنه مبارزه نظامی پیروز اند، در صحنه سیاسی و تشکیل يك حکومت ملی در تاریخ شکست خورده اند. این برای دنیا و تاریخ نویسان يك باور است؛ ولی متأسفانه با

عملکرد يك ساله رهبران جهادی در افغانستان، دارد این باور راست می شود، با این باور تحقق پیدا میکند که افغانی ها میتوانند خوب بجنگند، ولی نمیتوانند حکومت تشکیل بدهند؛ این باور است بسیار درد آور و این اعتراف است بسیار تلخ که باید به عنوان يك حقیقت و واقعیت بدان اعتراف کرد. این يك مسأله است، اما اینکه در يك سال گذشته شما هشت بار جنگ را متحمل شدید، برای شما توضیح واضح است اگر کسی بیاید و آن را و لفظاً برایتان بیان کند؛ زیرا شما به جان تان، به ناموس تان و به مال تان این تلخی را لمس کردید و باید مفسرین و مورخین انقلاب، این تلخی را از زبان شما بنویسند و دیگر کسی قدرت ندارد که برای این مسأله شرح و تفسیری بیاورد. از این جهت میگویم که این روز برای ما روز پیروزی نیست، پیروزی ظاهری است. بلکه اگر بگویم که این روز برای کابل و برای مردم کابل روز مصیبت و روزی است که همه فجایع از آن در حق این مردم نشأت کرده است، باز بیجا نگفته ام. ولی در اینجا برای شما تذکر میدهم که از فرزندان شجاع شما، مجاهدین پر غرور ما، کسانی هستند که مصمم اند و سوگند یاد کرده اند که در این سرزمین حکومت اسلامی را که به حق يك حکومت ملی است، پیاده کنند (تکبیر مردم) ۱۰.

اما قضیه افشار؛

در رابطه با ظلم و فجایع و جنایاتی که در این قضیه رخ داده است، شما از ما بیشتر آشنا هستید؛ ولی من میخواهم در اینجا سه

باوری را که تا حالا داشته ایم- و تاحدی فعلاً هم داریم- و این قضیه خلاف آن را اثبات کرد، برای شما توضیح بدهم.

ما و شما در تاریخ مان براین مسأله باور داشتیم که صد سال پیش عبدالرحمن جائر و ظالم در حق ما مردم ظلم کرده و با ما جنگیده است. تاریخ نویسان نوشته بودند- گرچه برای درک مظلومیت و محرومیت ما همین قدر کافیست که ما مظلوم بوده ایم و قضایای تاریخی گذشته، مان که بسیار درد آور است، بالاترین سند تاریخ ما است- ولی این تاریخ را روسها نوشته اند، انگلیس ها نوشته اند، اروپائیهها نوشته اند، ایرانی ها تا حدی نوشته اند، پاکستانی ها هم نوشته اند. دراین تواریخ دو مسأله وجود دارد: یکی این است که عبدالرحمن که خواست مردم ما را بکوبد، هفت سال با مردم ما جنگید؛ ولی نتوانست این مردم را تسخیر کند و ادار شان کند که از وی اطاعت کنند. من دریک جلسه دیگر خدمت شما این مسأله را بیان کردم که عبدالرحمن در کتابش نامه پی را که برای مردم ما نوشته است، نقل میکند؛ کتابی که خود عبدالرحمن نوشته است. در آن نامه بعد از اینکه هفت سال با مردم ما جنگیده است، چه نوشته کرده است؟ در نامه نوشته کرده که يك طرف خاك افغانستان ایران است، يك طرف انگلستان - که آنروز بنام هند بود ولی حاکمیت مال انگلستان بود- یکطرف روسیه است و یکطرف هم چین. در نامه تذکر میدهد که چون ما در اینجا در محاصره دشمنان خود هستیم، شما باید دست از جنگ داخلی بکشید و نجنگید. اما

مردم شما، بعد از آنکه هفت سال با عبدالرحمن جنگیده و تمام ارتش عبدالرحمن را به زانو در آورده اند، برای شان غرور فوق العاده ایجاد شده است، لذا در جواب عبدالرحمن - بعد از آنکه چند فحش هم میدهند - مینویسند که چطور شد که تو وقتی جغرافیای افغانستان را مشخص میکنی، نمی نویسی که یکطرفش هزارستان است؟ تو موجودیت ما را نادیده میگیری؟! این حرفیست که بعد از هفت سال جنگیدن برای عبدالرحمن مینویسند. ولی باز هم این مردمی که هفت سال جنگیده و قشون عبدالرحمن را به زانو در آورده اند، چطور شد که اینها را سرکوب کردند و شصت و دو درصد این مردم نابود شد؟ عبدالرحمن در اینجا دو کار کرد: يك کارش این بود که در داخل اینها نفر و پول فرستاد که اینها را بخرند و از بین شان خاین تربیت کنند تا علیه خود شان بجننگند؛ این يك مسأله بود. مسأله دیگر این بود که علماء را جمع کرد و شصت نفر از علماء فتوا دادند که اینها رافضی و کافر اند. این دو مسأله باعث شد که عبدالرحمن این مردم را بشکند و سرکوب کند و شصت و دو درصد این مردم را از بین ببرد.

این مسأله، مسأله سرنوشت تاریخی ما بود. ولی وقتیکه در سال گذشته مجاهدین پیروز شدند، در هشت ثور - که امروز باشد - به کابل آمدیم و وقتی که حکومت ساقط شد، این مردمی که دو صد و پنجاه سال تحقیر و توهین شده بودند، در کابل سلاح به دست شان افتاد و مسلح شدند؛ ولی از طرف دشمنان شان، یعنی کسانی که

اینها را دشمن حساب میکردند- بعداً در این رابطه توضیح میدهم که این کسانی که با شما در حال جنگند، چطور است که شما را دشمن میدانند- حملات علیه شما شروع شد، چونکه شما مسلح و مجهز شده و به عنوان يك ملیت در داخل افغانستان خواستار استقرار يك حکومت اسلامی و ملی یی هستید که حقوق همه را تأمین کرده بتواند؛ لذا دشمنان که این را دیده نمی توانستند، جنگها را علیه شما شروع کرده و به راه انداختند. شما پنج جنگ را پشت سر گذاشتید که در يك جنگ آن- که جنگ دوم بود- تنها در يك منطقه شما یعنی در دشت برچی- که حالا دشت آزاده گان نامگذاری کرده اید- هجده صد خانه در اثر فیر سلاح ثقیله صدمه دیده بود. حالا در مورد افشار چه خبر بود، خودتان بهتر میدانید. من با یکی از دوستان شوخی میکردم- شوخی هم بود، ولی در عین حال يك واقعیت تاریخی نیز بود- میگفتم این کسانی که به نام اسلام آمدند، آنچنان به جان مردم ما افتیدند و جنگ را شروع کردند که حتی روسها به حال مردم ما گریه کردند، شاید شما هم در جریان این مسأله باشید و اگر نباشید، خوب است که برای شما بگویم:

در چهارده سالی که در اینجا حکومت مارکسیستی حاکم بود، تحت الحمایه روسیه قرار داشت- متأسفانه که باز برای مردم ما ضعف به حساب می آید- بهر حال، تعدادی از روسها یا جوانان کشور های آسیای میانه از افغانستان زن گرفتند، بعضی از دختران روسها هم اینجا افغانی ها را شوهر گرفتند و با اینکه این کار با

عنعنات ملی و اسلامی ما نمی ساخت و نمی سازد، ولی بهر صورت این کاری بوده که شده است. یکی از این قومای ما هم يك دختر روسی را گرفته و در مکروریان زنده گمی میکردند. وقتیکه انقلاب در اینجا پیروز شد و حکومت تحت الحمایه روس پاشید؛ ولی چون علاقه زناشویی بود، این دختر نرفت و در اینجا نشست - حالا شاید رفته باشد - در جنگ دوم این دختر روسی در مکروریان بود. وقتیکه اینها جنگ را بالای مردم ما شروع کردند، نزدیک سه شبانه روز تمام سلاحهای ثقیل شان به کار افتیده و يك لحظه توقف نکرد؛ میگویند که این دختر روسی بالای بام مکروریان برآمده بود و گریه میکرد که آیا در این منطقه باز هم آدم زنده مانده است یا نه. این يك واقعیت بود. ما با این برادرانی که اسلام گفته می جنگند، شوخی میکردیم که شما آنچنان جنایت کردید که روسها به حال ما گریه کردند. این يك واقعیت است؛ ولی شما در این پنج جنگ آنچنان دفاع کردید که ما به يك باور رسیده بودیم که امروز باید آن باور را برای شما بگویم که اشتباه بوده و اشتباه از آب در آمد. من در اینجا خیال میکردم که دیگر از مردم ما کسی پیدا نمیشود که بیاید و برای مردمش خیانت کند. این برای من يك باور بود؛ لهذا اگر خلقی بود، اگر پرچمی بود، اگر شعله یی بود، اگر جهادی بود، در این پنج جنگ یکدست از خود شان دفاع کرده بودند و برای من این باور به وجود آمده بود که ملت ما به جایی رسیده اند که دیگر حاضر نیستند در حق یکدیگر خیانت کنند؛ این باور ما بود و روی این باور ما حرکت میکردیم و روی این

باور و در اثر شهامت و شجاعت شما برای ما هم غرور دست داده بود. ولی قضیه افشار آمد و این باور را باطل از آب در آورد و تاریخ را یکبار دیگر تکرار کرد و همانطوریکه آنروز، صد سال پیش، شما مقاومت میکردید و از حیثیت ملی تان دفاع میکردید، از بین شما خاین پیدا شد و شما را در پرتگاه نابودی کشاند؛ ولی بعد از صد سال، بعد از چهارده سال مبارزه مسلحانه که با شکم گرسنه و پای برهنه در مقابل ارتش سرخ ایستادید و سرلند بیرون آمدید، کسی گفته نمیتوانست که شما از غرب کمک گرفتید و مبارزه کردید؛ کسی گفته نمی توانست که شما با کشور های همسایه وابسته هستید؛ لهذا شما از این مبارزه سرلند بر آمدید و در اینجا برای خود تان شخصیت و حقوق اسلامی و ملی خواهان بودید و در اینجا از حیثیت سیاسی تان شجاعانه دفاع کردید؛ ولی باز یکبار دیگر تاریخ تکرار شد و کسانی پیدا شدند که برای منصب و برای پول سرنوشت شما را به معامله کشاندند و در حق شما خیانت کردند. در اینجا بود که تاریخ تکرار شد و یک باوری که پیدا کرده بودیم، اشتباه از آب درآمد. پس باید در هر شرایطی و در هر زمانی متوجه این مسأله بوده باشید و فکر کنید که خائنین، آن کسانی که ضعیف النفس اند و آن کسانی که برای مال و برای مقام جان میدهند، حاضر اند که بالای شما معامله کنند. لهذا در اینجا نباید بیخود غافل ماند. دوست و دشمن را در بین خود تان بشناسید. نباید همه را به عنوان دوست قبول داشته باشید. این یک باوری بود که به وجود آمده بود و

نقش برآب شد واين فجايع را به وجود آورد. اما اينكه در اينجا تاريخ به اين شكل تكرر شد و وقتيكه از مبارزه شما به ستوه آمدند، اين تاكتيك را به كار گرفتند، آيا در صدد آن هم شده بودند كه عليه شما فتوا بگيرند و آن تاكتيك را هم عليه ما به كار برند؟ بلى، دشمن اين را هم ميخواست كه انجام دهد؛ در جنگ چهارم تعدادى از اجيران خارجى راه افتيدند كه عليه شما هم فتوا بدهند؛ ولى افتخار داريم و افتخار ميكنيم كه در شرايط فعلى، از برادران اهل تسنن ما، در جامعه افغانستان آنقدر روشن فكرى شان رشد كرده و احساس مسؤليت ميكنند كه جلو اين كار را گرفتند و اكتون دركنار شما هستند و از شما دفاع ميكنند (تكبير مردم). تعداد زيادى از رهبران راستين افغانستان و رهبران جهاد از مظلوميت شما دفاع كرده اند و دفاع ميكنند كه خودتان نيز مطلع هستيد و بهتر از من ميدانيد. اين سعادت جامعه افغانستان است كه در اين مورد، آن امكان وجود ندارد كه تاريخ گذشته تكرر شود.

اما باور دوم، كه دو صد و پنجاه سال ما آن باور را داشتيم، در قضيه افشار و چنداول روشن شد كه اين باور ما هم اشتباه بوده است؛ آن باور اين بود كه وقتى از يك خاندان جاه طلب و از يك عشيره كوچك بر مردم ما ظلم شده بود، ما فكر ميكرديم و باور داشتيم كه كل جامعه پشتون بر ما ظلم كرده و ظلم ميكنند و در آينده ما وقتى به حق و حقوق خود ميرسيم كه در كنار فارسى زبانها باشيم، از فارسى زبانها دفاع بكنيم و با آنها همسنگر و هم موضع

باشیم؛ اما قضیه افشار و چنداول بر این باور ما خط بطلان کشید و برعکس آن را اثبات کرد. ما اگر در صد سال پیش شاهد آن بودیم که پسران ما را میگرفتند، می فروختند، مردم را سر می پریدند و می کشتند و از آنها برده و کنیز می ساختند، ولی بعد از صد سال زنده گی آنطوری و بعد از چهارده سال مبارزه و همسنگری، عین مسأله و بلکه بدتر از آن تکرار شد: در اینجا اطفال هشت ساله، ما را کشتند و فروختند، زنها را کشتند و صورت شان را پوست کردند، اما از طرف کی؟ از طرف کسی که مدعیست چهارده سال مبارزه کرده و شعار میدهد که من حکومت اسلامی برقرار میکنم. این عمل از طرف کسی انجام میشود که استاد علوم الهی و اسلامیت. این است که برای ما اثبات میکند که باور گذشته، ما باور اشتباهی بوده است. قدرت طلبی و انحصار طلبی و این روحیه که تعدادی خلاف مسیر و مصالح مردم حرکت میکنند، متعلق به این نژاد و آن نژاد نیست. ما باید امروز بر باور های گذشته، خود تجدید نظر کنیم؛ درست است که عبدالرحمن شصت و دو فیصد مردم ما را از بین برد، ولی این را باید بدانیم که آنها را عبدالرحمن و خاندان عبدالرحمن از بین برد، نه قوم پشتون. امروز هم باید این مسأله را باور کنیم که جنایتی که در چنداول و افشار صورت گرفت، توسط مسعود بود، نه قوم تاجک. باید بر باور های گذشته، خود تجدید نظر کنیم و باید با واقعیت ها و حقیقت های جامعه آگاهانه برخورد کنیم و از آنها درس بگیریم. من معتقدم که در طول تاریخ گذشته، افغانستان، هیچگاهی

حکومت اسلامی و ملی به وجود نیامده و همیشه يك خاندان و يك فرد قدرت طلب برسر مردم ظلم کرده است، چنانچه که حالا هم عین این مسأله تکرار میشود. اگر ما بیاییم و در اینجا حکومت اسلامی بی را پیاده کنیم که از قاطبه مردم نمایندگی کند و در آن حق همه ملیتها تأمین شود، دست این انحصار طلبان بسته میشود و اینها نابود تاریخ میشوند (تکبیر مردم)؛ لهذا این باور، باور نادرستی بود؛ ولی سلسله تاریخ و قتیکه آن را آورده بود، برای ما هم قبولانده بود و ما در اینجا اشتباه کرده بودیم که عمل يك دسته را به نام يك قوم می کشانیم و از اینها حمایت میکردیم. ما این اشتباه را مرتکب شدیم و در اینجا بود که قضیه افشار پیش آمد و بطلان این باور را روشن کرد تا در آینده گول این باور ها را نخوریم.

اینجا برای شما بطور واضح میگویم که دشمنی ملیت ها فاجعه بزرگی در افغانستان است. اینجا باید برادری ملیت ها مطرح گردد؛ حقوق خواستن برای ملیت ها هم یعنی برادری خواستن برای ملیت ها؛ دو برادر وقتی که در يك خانه زنده گی میکنند، هر کدام برای خود حق قایل است؛ یعنی که در خانه این برادر هم حق دارد و آن برادر هم حق دارد. این کار به معنای برادریست، نه دشمنی. ولی این عناصر جاه طلب و قدرت طلب اند که از این مسأله به عنوان تحریکات نژادی و به عنوان این و آن هدف دیگر استفاده می کنند تا قدرت شان حفظ بماند ... من اینجا، این مسأله تاریخی را برای شما میگویم تا بدانید که این قدرت طلبان چرا با شما دشمنی دارند. و

جای تأسف از کسی است که خود را استاد الهیات میداند و می آید با مردم ما با این باور و به این شکل برخورد میکند. بلی، آقای ربانی، بعد از جنگ افشار، وقتیکه پاکستان می‌رود، راز این دشمنی را با قاضی حسین احمد مطرح میکند؛ شما ببینید که باورهای غیر اسلامی سر از کجا در می‌آرند. ربانی برای قاضی حسین احمد می‌گوید که این مردم بسیار جانی‌اند! شما (هزاره‌ها) را می‌گوید. در حالیکه از روزی که اینها تحت عنوان اسلام آمده و اینجا حاکم شده‌اند، هشت جنگ را بالای شما تحمیل کرده‌اند، باز هم چرا شما جانی‌اید؟ ربانی می‌گوید که اینها از اولاده‌های چنگیز خان هستند که هفتصد سال پیش در افغانستان جنگ کرده‌اند! این را آقای ربانی بعد از قضیه افشار، با قاضی حسین احمد در پاکستان می‌گوید! بعد از قضیه افشار که افتضاح‌شان در دنیا بالا شد و جنایت‌شان در دنیا منعکس گردید و همه دانستند که اینها چقدر جانی‌اند و چقدر جنایت کرده‌اند، آقای ربانی می‌آید و استناد تاریخی میکند که شما مستحق این جنایت و مستحق این ظلم هستید! چونکه شما اولاده چنگیز هستید. این را آقای ربانی می‌گوید که در مصر تحصیل کرده و در دانشگاه کابل الهیات تدریس میکند!

اول این آدم بیسواد و از تاریخ بی‌خبر، نمیداند که شما بومی‌ترین مردم افغانستان هستید؛ قبل از آنکه چنگیز به افغانستان حمله کند، شما در اینجا بودید و در بامیان مقاومت شدید را شما کردید. این اولین حرف است که نشان میدهد وی از تاریخ کاملاً بیخبر است.

گذشته از آن ما از آقای ربانی باز خواست میکنیم که گیریم این باور تو درست بود و اینها اولاده، چنگیز اند و چنگیز هم در بامیان آمده و جنایت کرده است؛ حالا تو با کدام منطق اسلامی و الهی، هفت صد سال بعد می آیی و انتقام این جنایت را در افشار میگیری؟ این کار با کدام منطق اسلامی و انسانی سازگار است؟

اینجا است که روشن میشود چرا آقایان با شما دشمنی دارند و چرا تمام هم و غم شان متوجه این است که شما را از بین ببرند؛ چون این باور تاریخی را دارند و با این باور تاریخی است که شما را میکوبند!

اما در رابطه با اینکه من امروز حاضر شدم که وقت شما را بگیرم و حاضر شدم که جرأت کنم تا در محضر شما مردم صحبت کنم، آن باور تاریخی بود که در اینجا با صد سال پیش فرق کرد. صد سال پیش از میان مردم ما خاین پیدا شد و علیه مردم ما دست به خیانت زد و مردم ما را با شکست مواجه ساخت. بعد از صد سال باز این تاریخ تکرار شد و در اینجا يك پیروزی نصیب شما گردید که این خائنین شناسایی شدند و اکثریت آن خائنین را بحمدالله گرفتیم (تکبیر مردم). من برای شما مردم تعهد سپرده بودم که از شما دفاع کنم و به شما خیانت نکنم و دست خیانتکاران را از خیانت شان بگیرم. الحمدلله حزب وحدت موفق شد که این خائنین را شناسایی کند، اکثریت شان را دستگیر کردیم، دوسیه چند نفر از این خائنین تکمیل شده و حکم آن صادر شده و امروز ما شاهد جزا

دادن آنها در اینجا هستیم (تکبیر مردم). در تاریخ گذشته ما این کار نشده بود و کسانی که به ملت ما خیانت کردند، به دربار مزدور بودند، جا داشتند، پول داشتند، ریاست داشتند و مردم ما را هم از بین برده بودند. ولی الحمدلله این خائنین موفق به این کار نشدند که بیایند بالای خون و ناموس مردم ما معامله کنند و باز هم زنده بمانند؛ در اینجا همین قدر به شما اطمینان میدهم که حکم همه این خائنین را یک روزی در محضر شما صادر کرده و در اینجا اعدام انقلابی میکنیم (تکبیر مردم).

بعد از فاجعه افشار، یک خبرنگار انگلیسی برای مصاحبه آمد که برای یک مجله کار میکرد. خودش آمد و گفت که من در سطح بین المللی دنبال حوادث جهان تشیع و مبارزات تشیع هستم و آنها را میخواهم در این مجله منعکس کنم. شما میدانید که خبرنگارانی که از خارج می آیند، وظیفه جاسوسی هم حتماً دنبال شان است. این خبرنگار هم بعد از شکست علوم آمد و با من مصاحبه کرد و این مسأله را از من بازخواست کرد که برای من بسیار تلخ بود. گفت که ما در انگلستان از شما باور دیگری داشتیم، چون در این پنج جنگی که شما مقاومت کردید، تنها با سیاف مواجه نبودید؛ اکثریت قاطع با شما جنگیدند و شما دفاع کردید؛ ولی چطور شد که شما در افشار شکست خوردید؟ این مسأله را برای ما روشن کنید. برای ما سخت بود که این شکست را بپذیریم و پیش از آنکه عاملین فاجعه را دستگیر کنیم و بدانیم که ریشه آن

در کجاست و خیانت از کجا شروع شده است، برای او توضیح بدهیم. لهذا در آنجا گفتیم که فعلاً نمیتوانم این سوال را جواب بگویم، بعداً برای شما جواب میدهم. این است که دقیقاً تاریخ صد سال پیش را ترسیم میکند؛ یعنی آنروز - صد سال پیش - فقط در افغانستان و برای خود شما این باور وجود داشت که شما را کسی نمیتواند بشکند، ولی امروز دنیای غرب از شما همچو باوری پیدا کرده است که شما شکست پذیر نیستید. آنروز هم شما را خاینین داخلی می شکند و امروز هم خاینین داخلی اند که شما را می شکندند. این مسأله یی بود که باید در اینجا خدمت شما میگفتم.

اما مطلب اخیر درباره وضعیت کشور و توافقنامه اسلام آباد است؛ این مسأله را هم شما علاقه دارید که بشنوید. چون سرنوشت شما با سرنوشت کشور گره خورده است، رنج تان هم با آرامی این کشور گره خورده است که هر وقت آرامی برقرار شد، شاید رنج شما هم رفع شود. بهر حال، مذاکرات و توافقنامه اسلام آباد طبق خواست و مواضع حزب وحدت نبود. چون جنگی که در اینجا پیش آمده بود و به اصطلاح وزارت دفاع این جنگ را علیه برادران حزب وحدت شروع کرده بود، این جنگ يك ماه طول کشیده و فاجعه هایی را هم به وجود آورده بود که البته این جنگ را وزارت دفاع، خودش آغاز کرد و مسؤولیت آن را خودش به دوش گرفت و آقای ریانی بعد از اعلام خط مشی دولتش این مسأله را اعلام کرد که ما شهر را پاکسازی میکنیم. جنگی را که علیه حزب اسلامی آغاز

کرد، آقای مسعود اعلامیه داد. آقای مسعود این جنگ را برای نابودی شما و نابودی حزب آغاز کرده بود و این را واضحاً برای شما میگویم که در این يك ماهی که جنگ بود و شما شاهد آن بودید، آقای مسعود از نگاه مبارزه، نظامی موفقیتی را برایش کسب نکرده بود. آن موفقیتی را هم که در افشار کسب کرد، روی خیانت مردمانی بود که در داخل مردم ما بودند. به خاطر آن پولی که مصرف کرد، این فاجعه را خلق نمود؛ ولی وقتیکه موضوع صلح مطرح شد، رهبران کشورها و نهضت های اسلامی از کشورهای اسلامی برای صلح دعوت کردند. در اینجا پافشاری برای این مسأله بود که حزب اسلامی و جمعیت اسلامی بنشینند و مسایل خود را حل کنند! شما می بینید که در جنگ سه جانب مطرح بود، ولی در صلح دو جانب مطرح شد. و این هم روی توطئه بی بود که در سطح دنیا و در سطح بین المللی بر علیه مردم ما جریان داشت و باید این کار را می کردند. این مسأله برای ما خوش آیند نبود و ما همانطوریکه در جنگهایی که بالای ما تحمیل شده بود، طرف بودیم، در صلح هم باید طرف قضیه میبودیم. بهر حال، مقدمات این توافقنامه در داخل افغانستان فراهم شد و نهایتاً در پاکستان تدوین گردید. مخالفت ما را نسبت به این موضوع نماینده ما در آنجا ابراز کرد و در سطح بین المللی هم این مسأله را اعلام کردیم که این توافقنامه حل کننده مشکلات نیست؛ ولی به خاطر مصالح کشور و مصالح مردم افغانستان و مصالح مردم خود مان- که در تاریخ متهم نباشیم که ما مانع صلح شدیم و ما

جنگ طلب بودیم- این توافقنامه را مثل نوشیدن يك كاسه زهر قبول کردیم. این کسانی که در اینجا علیه کشورهای خارج شعار میدهند و از مداخله کشورهای خارج داد میزنند، متأسفانه که در آنجا دست بالای سینه، می گفتند که ما هیچ حرفی نداریم. با آنکه ما ابراز مخالفت کردیم ولی بازهم نماینده ما رفت و آن توافقنامه را بخاطر مصالح مملکت امضاء کرد و در پای امضای خود هم ایستادیم و تا حالا هم رد نکرده ایم. با اینکه در اینجا حق ما ضایع شده و بالای ما ظلم صورت گرفته و بالاترین خسارت را هم مردم ما دیده بود، این توافقنامه را مثل نوشیدن زهر قبول کردیم و لب تکان ندادیم و گفتیم که ما آرامی و حکومتی با پایه های وسیع را در اینجا میخواهیم، لذا توافقنامه را امضاء کردیم و متعهد بودیم که آن را عمل کنیم و تا حالا هم حزب وحدت متعهد است که طبق آن توافقنامه عمل شود. اما این برادرانیکه پای توافقنامه را امضاء کردند و از اول ماه رمضان که مذاکره در داخل کابل شروع شد و نماینده های کشورهای اسلامی از پاکستان و ایران آمدند، از طریق رادیو کابل اعلان شد که ما به حرمت ماه رمضان آتش بس یکطرفه را رعایت میکنیم؛ این را همه تان شنیدید ولی در تمام ماه رمضان يك شب هم، اینها رعایت نکردند. گذشته از آن در بند اول توافقنامه اسلام آباد آمده بود که سر از وقتیکه توافقنامه امضاء میشود، آتش بس دائمی برقرار شود، ولی بازهم شما شاهد چهار- پنج حمله اینها بودید و هیچ روز نیست که مردم ما شهید و زخمی

ندهند! این يك بند توافقنامه بود. بند دیگر توافقنامه این بود که کمیسیونى از همه احزاب که در دولت عضویت داشته باشند، تشکیل شود تا بر اموال عمومی و دارایی مملکت نظارت کند. این توافقنامه یی است که آقایان در پای آن امضاء کرده اند، ولی کجای آن عمل شد؟ وقتی که يك دولت به وجود می آید و همه احزاب در آن شریک هستند و بر مسایل بانکی و مالیه آن توافق میشود که در مصرف آن نماینده های همه احزاب حضور داشته باشند، باز هم می بینیم که کسی به آن عمل نمیکند و این دولت غیر قانونی که اکثریت قاطع احزاب آن را رد کرده، همه اموال و بیت المال مردم را در قبال مجلس حل و عقد مصرف میکنند، آیا این قانونی است؟ آیا آن بند توافقنامه را عمل کرده اند؟ بند دیگر توافقنامه آن بود که در رابطه با اموال امدادی کمیسیونى از همه احزاب به وجود بیاید و تحت نظر آن توزیع شود، وزارت دفاع و تشکیلات آن مربوط به هجده نفر - از هر حزب دو دو نفر - باشد، اما اینها مسایلی اند که این آقایان آنها را نقض کردند.

فاجعه يك سال گذشته که بر مردم ما تحمیل شده، سخت تلخ و برای اسلام سخت مضر است که اگر امریکا هم می آمد و میلیاردها پول مصرف میکرد، اسلام را اینقدر در افغانستان ضربه زده نمیتوانست که اینها در مدت يك سال گذشته به دست خود آن را ضربه زدند! این مسأله بسیار دردآور از بی اراده گى این رهبران سرچشمه میگيرد؛ رهبرانی که وقتی در پای توافقنامه امضاء میکنند

و سوگند یاد میکنند، در همان وقت تصمیم دارند که آن را بشکنانند! این فاجعه مربوط به اینهاست؛ مربوط به مردم ما نیست، مربوط به اسلام هم نیست. مربوط به اینهایی است که هیچگونه تعهد ندارند. در آنجا فیصله کرده اند و در توافقنامه هم صلاحیت های صدارعظم و هم از رئیس جمهور مشخص شده، احزاب هم حق شان مشخص شده است؛ روی این سه محور در پای توافقنامه امضاء کرده اند، ولی حاضر به عمل کردن آن نیستند. ما ملاحظات خود را آنروز هم گفتیم و امروز هم میگوییم؛ ولی وقتی که امضا کردیم، پای آن ایستادیم. اما اینها چه کار کرده اند؟ صدارعظم دو هفته می شود که گفته است کابینه، خود را تشکیل میدهد؛ رهبران در آنجا که ارباب حاضر بود، دست به سینه گذاشته بودند که ما هیچ حرفی نداریم، ولی بعد از دو هفته هم از رهبران کسی به جلال آباد نیامد که کابینه را تشکیل بدهد؛ آیا اینها راست میگویند و بر تعهد خود پایبند اند؟ اگر به مردم فکر میکنند و به منافع افغانستان فکر میکنند، چرا عمل نمیکند؟ چرا به امضای خود پایبند نیستند؟ بعد از آنکه با درخواست نماینده آقای سیاف و ربانی - که کتباً امضاء داده اند - همه نماینده های احزاب امضا کرده اند، با آنها تشکیل کابینه به تأخیر افتاد! به درخواست نماینده های این دو که گفته بودند ما در تاریخ ۹ حمل (۱۳۷۲) به غیر از جلال آباد، شما در هر جایی که جلسه را دایر کنید، نماینده های خود را حاضر میکنیم و اگر حاضر نکردیم، حق اعتراض نداریم، جلسه تشکیل شد ولی باز هم نیامدند.

بعد از آن در چهارآسیاب وعدهء جلسه گذاشته شد، کسی نرفت! کابینه تشکیل شد و طبق قانون و توافقنامه به رئیس جمهور معرفی شد- جای شکی نیست که حزب وحدت در اینجا ملاحظاتی داشت و این ملاحظات به صدراعظم هم گفته شد- ولی این رهبران خلاف تعهد شان و خلاف وجدان شان اعلان کردند که با ما مشوره نشده است! درحالیکه آنجا وقت گذاشته و سند کتبی نیز داده بودند. بعد وظیفهء رئیس جمهور بود که کابینه را بررسی کند و احياناً اگر روی کدام وزیر نظری داشته باشد، برای صدراعظم بگوید که به این وزیرت ملاحظه دارم. اگر قانون است، اگر توافقنامه است، اگر امضاء ارزش دارد، این کار را باید می کرد؛ ولی چون انحصارش شکسته بود و قدرت طلبی اش بهم خورده بود و منافعش در خطر بود، تا امروز این کابینه را اعلام نکرده است! گذشته از آن خلاف توافقنامه چهار- پنج گروه دیگر جمع شدند، کابینه تشکیل دادند و به آقای حکمتیار معرفی کردند! عجیب مسخره است! اگر شما وظیفهء کابینه تشکیل دادن را داشتید، پس چرا رفتید و در توافقنامه امضاء کردید که این وظیفهء صدراعظم است؟! شما فقط وظیفه داشتید که حق گروه تان را برای صدراعظم مطرح کنید. اگر شما جمع میشوید و توافقنامه را می شکنانید و از نو کابینه تشکیل میدهید و از نو توافقنامه می کنید، پس نه این رئیس جمهور قانونی است و نه صدراعظم قانونی است! مجلس حل و عقد را که اکثر رهبران جهادی رد کرده بودند، فعلاً با امضای توافقنامه باطل شده است و اکنون که پنج گروه

نشسته و کابینه جدید تشکیل داده اند، پس کابینه اسلام آباد هم باطل شده است؛ بناءً دیگر حکومتی نیست و چطور بیشرمانه از رادیو اعلان میکنند که رئیس جمهور؟!

اگر حق است، اگر قول است، اگر تعهد است، اگر برای این مردم يك ذره فکر میکنید، با سرنوشت این مردم اینطور بازی نکنید! به نظر من اینجا يك راه وجود دارد و آن راه این است که خود مردم افغانستان به صحنه بیایند و این وضع را تغییر دهند. مردم افغانستان بودند که اتحاد جماهیر شوروی را شکست دادند و مردم افغانستان بودند که دولت دست نشانده روس را در اینجا به زانو در آوردند و ساقط کردند. بناءً باز هم فقط يك راه وجود دارد که مردم خود شان به میدان بیایند و خود شان سرنوشت خود را تعیین کنند و سرنوشت خود را به دست اینها نگذارند که این همه به آبروی شان بازی کنند؛ نگذارند که اینها اسلام را اینطور در اینجا دفن کنند که حتی دنیا به آن بخندد؛ نگذارند که اینطور افتخار مردم افغانستان را زیر پا کنند. اینها باید که تمام فجایع و تمام این نابسامانی ها را به وجود آورده و عامل آن اند. در چهارده سال مبارزه را مردم افغانستان کردند، ولی تجارتش را اینها کردند. اینها باخون مردم افغانستان تجارت کردند و فعلاً هم میخواهند تجارت کنند!

از اینکه وقت شما را زیاد گرفتم و هوا هم گرم است و مسجد هم کوچکی میکند و برادران در بیرون هم ایستاده اند، معذرت میخواهم و حالا مراسمی که برای مجازات خائنین در اینجا ترتیب

داده شده و حکم آن از طرف حزب وحدت صادر شده است، اجرا می شود. برای ما و شما بعد از فاجعه، افشار تنها خوشحالی و تنها پیروزی همین مسأله است که امروز تطبیق میگردد (تکبیر مردم).
والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

متن سخنرانی رهبر شهید

در

ومین سیمینار بررسی مسایل سیاسی افغانستان

۱۳۷۲/۷/۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اطیعوا اللّٰه واطیعوا الرسول واولوالامر منکم. (قرآن کریم)

با اجازه، حضار و دانشمندان محترم، خداوند تبارک و تعالی در این آیه شریفه اطاعت از خودش، رسول اکرم (ص) و اولوالامر مسلمانها را برای عالم بشریت سفارش میکند. در آیه دیگری از

قرآنکریم، بنده گانش را خلیفه خود در روی زمین خطاب میکند و در جای دیگر هم است که به مردم هدایت میدهد که شما در کارهای تان شورا کنید.

این آیات دلالت بر این دارند که خلیفه و اولوالامر چگونه انتخاب شوند؛ در سیره پیامبر گرامی اسلام، مسأله بیعت به عنوان يك اصل اساسی اسلام مطرح است، یعنی که مردم و مسلمانها باید برای انتخاب اولوالامر شان اقدام کنند.

پس از این مقدمه خدمت شما عرض کنم که ما معتقدیم که در گذشته افغانستان، حکومت اسلامی و یا قانونی یی که طبق خواسته قاطبه مردم بوده و يك نظام عادلانه اسلامی را در کشور عزیز ما بر قرار کرده باشد، به وجود نیامده است. حالا بعد از چهارده سال مبارزه مسلحانه که مردم قهرمان افغانستان این افتخار بزرگ را در دنیا کسب کرد که ابر قدرت شرق را به زانو در آورد و متلاشی ساخت، باز هم به مشکل عدم حکومت قانونی و عادلانه مواجه هستیم. بدون شك که در افتخارات جهاد تمام مردم افغانستان اعم از زن و مرد و پیر و جوان و اقوام مختلف اعم از ازبک و هزاره و پشتون و تاجیک و بلوچ و نورستانی، همه و همه شرکت داشتند و هیچکسی ادعا نمیتواند که در اینجا قومی، نژادی یا حزبی یه تنهایی این افتخار را برای مردم افغانستان کسب کرده است. اگر از آغاز کردن جهاد، مبارزه کردن بخاطر آزادی و آزاد نمودن مناطق حساب کنیم، همه احزاب و اقوام در افتخار آن شریک بوده اند؛ اگر مهاجرت

را حساب کنیم، باز همه اقشار مردم در آن شریک بوده اند؛ اگر شهید دادن، مجروح شدن و از دست دادن خانه و زنده گی را حساب کنیم، باز می بینیم که همه شریک بوده اند. لهذا وقتی که این مسأله مسلم است و از سوی دیگر در گذشته، هیچگاه نظام عادلانه، خالی از تبعیض و ظلم در افغانستان وجود نداشته و پایه های تبعیض و ظلم و بی عدالتی در نظام های گذشته، کشور گذاشته شده است، طبیعی است که بعد از چهارده سال جهاد، همه اقشار مردم می خواهند که مطابق موازین اسلامی و بر مبنای عدالت اجتماعی، نظام دلخواه شان را به وجود بیاورند و همه در به وجود آوردن نظام و حکومت و در اداره آینده و آبادی مملکت شریک و سهم داشته باشند. حکومتی که امروز وجود دارد، از طرف قاطبه مردم و بر مبنای یک مشروعیت قانونی به وجود نیامده است، بلکه بر اساس توافق احزاب و رهبران جهادی به وجود آمده است. البته این امر طبیعی و از سنت اولیه هر انقلابی که پیروز میشود، است که باید ابتدا رهبران توافق کنند و حکومتی را بوجود بیاورند و بعداً آن حکومت زمینه انتخابات عمومی را فراهم کند تا همه مردم شرکت کنند و رهبر و زعیم شان را تعیین کنند.

در توافقنامه جلال آباد و اسلام آباد این نکته به توافق رسید که برای انتخابات کمیسیونی زیر نظر شورای عالی نظارت بر دولت تشکیل شود تا زمینه انتخابات را فراهم کند. روی این مسأله هم احزاب جهادی توافق دارند و هم خواسته قاطبه مردم است.

فعالاً بحث در اینجاست که انتخابات مذکور چگونه به وجود بیاید. بر این اساس، اکنون لازم است که ما چند چیزی را که در نظام یا نظام های گذشته مظهر ظلم اجتماعی در افغانستان بوده و روی عدالت اجتماعی استوار نبوده اند، مورد بحث قرار دهیم؛ ما که مدعی ایم، چهارده سال جهاد کرده و انقلاب مسلحانه بی را پیروز کرده ایم که در دنیا بی نظیر و بی سابقه است، باید در تشکیلات اجتماعی و سیستم سیاسی آینده کشور هم انقلابی به وجود بیاوریم تا عدالت جایگزین نظام های غیر عادلانه شود.

همه میدانیم که در گذشته واحد های اداری افغانستان عادلانه نبوده اند. اولاً امروز در سطح بین المللی مسأله نفوس معیار و اصل پذیرفته شده است که تمام برنامه های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی ... بر مبنای آن صورت میگیرد. در يك مملکت وقتیکه برای مردم برنامه ریزی میکنند: برنامه دوساله، پنج ساله، ده ساله... باید بر مبنای نفوس باشد تا موفق گردد. اما ما می بینیم که در افغانستان تا کنون نفوس شماری دقیق و عادلانه صورت نگرفته است. این يك واقعیت مسلم در نظام های گذشته بود که غیر از حکومت کردن، اصلاً در باره ترقی، فرهنگ و آبادی این مملکت فکر نمیشد. در سال ۱۳۵۱ يك نفوس شماری سرری گونه صورت گرفت که کامل نبود، در سال ۱۳۵۷ همین نفوس شماری را با یکمقدار تعدیلات بیرون دادند و منتشر کردند. خودتان شاهدید که در سال ۵۸ مناطق زیادی از کشور ما توسط مجاهدین آزاد شده بود و حکومت

وقت این توانایی را که در مناطق آزاد شده نفوس شماری کند، نداشت؛ این يك مسأله است.

مسأله دیگر، واحد های ادارست؛ طبق همین سروری ناقصی که صورت گرفته است، يك واحد اداری را از سه هزار گرفته تا صدوشصت هزار نفر تشکیل کرده اند، بر این مبنا، اگر بنا باشد که انتخابات دایر شود، نتیجه اش این میشود که از سه هزار نفر هم يك نماینده بیاید و از صدوشصت هزار نفر هم يك نماینده. شما می بینید که این معیار از نگاه عدالت اجتماعی و در عرف سیاسی، حتی در قرن هجدهم مورد قبول کس واقع نمیشد، چه رسد به امروز که قرن بیست است و در اینجا هم مردمی اند که انقلاب مسلحانه یی را در دنیا پیروز کرده و دنیا هم به عظمت شان اعتراف کرده است. بناءً برای دایر شدن انتخابات، باید مسأله نفوس و واحدهای اداری مورد بحث قرار گیرد تا حقوق مردم به طور عادلانه در نظر گرفته شود و ضایع نگردد.

مسأله سوم که باز یکی از مشکلات این مملکت است و از سوی حکومت های انحصاری و تبعیضی و بی عدالتی بنیاد شده و تا کنون حل نشده است، مسأله کوچی هاست؛ ما به کوچی ها احترام قایل هستیم و حقوق شان را محترم میشماریم، اما مشکلی که در این میان تا هنوز حل نشده است، نامعلوم بودن نفوس کوچی هاست و حکومت هایی که میخواستند در این مملکت ظلم کنند، از اینها همیشه به عنوان يك حربه استفاده میکردند. لهذا این يك معضله

ایست که باید روشن شود تا نه حق اینها ضایع شود و نه به حق سایر ملیتها ظلم صورت گیرد.

مسأله چهارم که باید در اینجا مطرح شود و روی راه حل های آن فکر شود، مسأله مهاجرین است. بعد از اینکه انقلاب ما پیروز شد و اکنون حدود چهارده، پانزده ماه از این پیروزی میگذرد، بازهم متأسفانه می بینیم که بالاترین تعداد مهاجرین را در سطح بین المللی، ما داریم و نزدیک چهار میلیون مهاجر ما هنوز در خارج زنده گی میکنند. حالا اگر ما بیاییم و مسأله واحد های اداری را مطرح کنیم، شما میدانید که چقدر مشکل پیش می آید، چون اگر مثلاً در يك منطقه ده هزار مهاجر حضور دارد، شاید از پنجاه واحد اداری آمده و در آنجا تجمع کرده اند؛ چه در ایران، چه در پاکستان و چه هم در کشور های دیگر. اگر بیاییم مطرح کنیم که مهاجرین حق نداشته باشند که در انتخابات شرکت کنند، مسلماً ظلم است؛ او با مهاجرتش، با کمک کردنش در جهاد، با فرستادن فرزندانش، با فرستادن پول... این انقلاب را پیروز کرده و مشکلات جنگ را تحمل کرده است، حالا مگر میشود که نظام اسلامی انقلابی به وجود بیاید، اما چهار میلیون مردمش در انتخابات سهم نداشته باشند؟ مسلماً که این حرف ظالمانه است و عادلانه نیست.

مسأله پنجم این است که وقتی انتخابات دایر میشود، اگر طبق رسومات قبلی عمل شود که در حوزه انتخاباتی و در رأی بردن، اقلیت و اکثریت مطرح شود، یعنی کاندید های متعددی که در

يك حوزه هستند، در رأی گیری شرکت میکنند، اما وقتی مجموع رأی اخذ شده را بسنجیم، کسی که در اینجا انتخاب میشود، در برابر مجموع کاندید هایی که انتخاب نشده اند، اقلیت محسوب میشود و آن اکثریتی که علاقه داشته و تلاش کرده که در سرنوشت سیاسی آینده اش شریک باشد و در تصمیم گیری نماینده داشته باشد، بخاطر آنکه در انتخابات رأی نیاورده، از صحنه کنار میماند؛ مثلاً ده نفر در يك حوزه کاندید شده اند، از این جمع يك نفر با يك فرق کوچک پیروز شده و نماینده شده است و آن نُ نفر دیگر که با يك فرق کوچک عقب مانده اند، رأی شان ضایع میشود و از صحنه بکلی کنار میرود؛ این ظالمانه است.

بر این مبنا حزب وحدت اسلامی افغانستان طرح انتخاباتی بی را با نظر داشت این موانع و بی عدالتی هایی که در گذشته بوده است، تدوین کرده و در کمیسیون انتخابات ارائه نموده است. من در اینجا اصول این طرح را برای شما بیان میکنم تا بعداً روی آن ها دقت شود.

اول در مورد اینکه احزاب مدعی اند که انقلاب را آنها پیروز کرده و سهم بیشتر داشته اند، طرح حزب وحدت این است که احزاب در معرض کاندیدا قرار بگیرند اما برای آنکه سایر افرادی که جذب شده، احزاب نیستند، اما میخواهند در انتخابات شرکت کنند، کنار نمانند، راه حل پیشنهادی حزب وحدت در طرح انتخاباتی آن اینست که افراد مستقل هم میتوانند خود را در کنار احزاب کاندید کنند.

درباره این که شاید در ذهن بعضی از برادران بیاید که مردم افغانستان میخواهند نماینده هایی را که در تصمیم گیری آینده مملکت میفرستند، از نگاه مفکوره، بینش، سواد، صلاحیت قانونگذاری برای اداره مملکت... بشناسند، حزب وحدت پیشنهاد دیگری دارد که احزاب میتوانند لست نفر هایی را که بعداً در انتخابات و مجلس کاندید میکنند، قبل از رأی گیری منتشر کنند، تا مردم بدانند که وقتی به فلان حزب رأی میدهند، نماینده هایشان فلان کسان اند.

مشکل دیگری که در این طرح پیش می آید، این است که احزاب وقتی می آیند و نفر کاندید می کنند، رأی شان ضایع نمیشود، ولی افراد مستقل اگر آمدند و به حد نصاب رأی نیاوردند یا رأی اضافی آوردند، تکلیف شان چه میشود؟ راه حلی که حزب وحدت در اینجا سنجیده است، این است که همانطوریکه احزاب میتوانند ائتلاف کنند و رأی شان را با حزب دیگر یکجا نمایند، افراد مستقل هم میتوانند با افراد و احزاب دیگر ائتلاف کنند. بطور مثال در افغانستان ما باید سه صد تا نماینده داشته باشیم، در اینجا حزبی که آمده و رأی گرفته اند، از چند نفر يك نفر را به عنوان نماینده معرفی کنند؟ در اینجا تمام کسانی که از مردم افغانستان در رأی گیری شرکت کرده اند، همه رأی های اخذ شده شان شمار میشود که چقدر است. از باب مثال فرض میکنیم که دو میلیون مردم افغانستان آمدند در اینجا در رأی گیری شرکت کردند و دو میلیون

رأی اخذ شد، حد اوسط متابعت در میلیون رأی با سه صد نفر سنجیده می شود و مثلاً هر ده هزار نفر، باید يك نماینده در مجلس بدهند، حالا از احزابی که در رأی گیری شرکت کرده اند، هر حزبی هر قدر رأی که از این دو میلیون بدست آورده باشد، با معادله هر ده هزار نفر يك نفر معرفی میکند. می بینیم که در اینجا يك رأی هم ضایع نمیشود، یعنی اگر يك نفر هم در گوشه یی از کشور آمده و رأی داده باشد، در تصمیم مجلس آینده، رأی و سهمش محفوظ است و نماینده دارد، در حالیکه اگر بر مبنای واحد های اداری رأی گیری باشد، از ده هزار رأی یا از مجموع دو میلیون رأی اخذ شده، کسی که در مجلس می آید و معرفی میشود، شاید يك میلیون رأی را آورده باشد، اما رأی يك میلیون دیگر، بخاطری که نماینده شان رأی نیاورده، و در اقلیت است، باطل میشود و این درست نیست.

مسأله دیگری که در این طرح گنجانیده شده است، رعایت حقوق همه مردم، اعم از زن و مرد و پیر و جوان است شاید بسیاری از تنظیم ها ورهبران تا حالا نتوانسته باشند یکبار اعتراف کنند که نصف این جامعه را زنها تشکیل میدهند و حق دارند که در تعیین سرنوشت آینده شان شرکت کنند و تصمیم بگیرند؛ در طرح حزب وحدت این مسأله رعایت شده است.

روی این مبنای ما این طرح را در شرایط فعلی مناسبترین طرحی میدانیم که در آن حقوق همه مردم در نظر گرفته شده و در حق هیچکسی ظلم نشده و رأی هیچکس هم ضایع نشده است. حزب

وحدت این طرح را به کمیسیون انتخابات پیشنهاد کرده و روی آن پافشاری میکند تا رعایت شود.

حالا مسأله دیگری که اینجا قابل بحث است، اینست که وظیفه کسانی که به عنوان نماینده جمع شده اند، چیست؟ بعد از آنکه انتخابات شد، آنکه اکثریت آراء را آورده و در مجلس کرسی بیشتر دارد، ریاست جمهوری را تا دو سال به دوش میگیرد. ولی در اینجا باز هم در خود مجلس بخاطر انتخاب رئیس جمهور کاندید می شود، یعنی اینطور نیست که فلان حزبی که اکثریت را آورده، بتواند رئیس جمهور را بدون نظر داشت نماینده های باقی احزاب معرفی کند؛ نه، اینطور نیست؛ حزبی که بیشترین رأی را آورده و بیشترین کرسی را در مجلس در دست دارد، باز در مجلس از میان کسانی که مردم برایشان رأی داده، کاندیدای خود را مطرح میکنند. در مجلس رأی گیری میشود، اگر رأی آورد، خوب، در غیر آن حق دارد کاندیدای دیگر خود را معرفی کند. در رابطه با صدر اعظم نیز همین مسأله تکرار میشود یعنی که حزب دوم که رأی دوم را آورده، کاندیدای خود را معرفی میکند و به همین شکل در وزارت خانه ها، مخصوصاً پنج وزارتخانه ای که کلیدی است و کار اصلی را در اداره مملکت انجام میدهد، همین قاعده اجرا میشود. در آئین نامه مجلس، باز هم سعی بر این شده است که دو وزارتخانه کلیدی در اختیار یک حزب نباشد.

اکنون این طرح را حزب وحدت به این سیمینار که جهت نظر

خواهی قاطبه دانشمندان، مجاهدین و سیاستمداران مملکت برگزار کرده است، تقدیم میکند تا برای انتخابات سالیانه آینده، نظریات شان را بگیرد.

این يك مسأله بود که ما خدمت شما عزیزان عرض کردیم. مسأله دیگری که میخواستیم اینجا خدمت شما به عرض برسانم، نظریات و موضعگیریهای حزب وحدت است. همانطوریکه در مقدمه صحبت هایم توضیح دادم، مبنای سیاست حزب وحدت این است که همه مردم و اقوام مختلف افغانستان در جهاد و آزادی این کشور سهم داشته اند، باید در تصمیم گیریهای آینده اش هم شریک باشند. حزب وحدت مصمم است که از حقوق ملیتهای ساکن در افغانستان و همه اقشار مردم - اعم از زن و مرد - در سیاست آینده کشور دفاع کند. این موضع حزب وحدت است؛ تا حالا هم از این موضع حمایت کرده و آن را به دنیا و مردم افغانستان بیان میدارد و میخواهد که در اینجا حق هیچ ملیتی، هیچ حزبی، هیچ قومی و نژادی ضایع نشود و در حق کسی ظلم صورت نگیرد.

ما معتقدیم که اسلام مکتب غنی و پویایی است که برای نجات بشریت عرضه شده است. در هر تاریخ و زمانی، هر مقدار که تمدن و علم پیشرفت کند، مکتب اسلام توان پاسخگویی نیازهای انسان را در راستای سعادت و نجات بشریت دارد. این مسأله را در اینجا برای شما خاطر نشان میسازم که اصول و متونی که در صدر اسلام توسط پیامبر گرامی در جامعه عرضه شد، بسیاری از مطالبش

در آنروز برای جامعه بشری قابل درك و هضم نبود. لهذا گسترش علم و دانش و فرهنگ و تمدن، این گفته ها و اصول اسلام را تفسیر میکند و روشن میسازد. روی همین مبنا است که در اسلام تأکید میشود که متخصصین، روشنفکران و دانشمندان حق دارند که مسایل اسلامی را بررسی کنند، برداشت کنند و مطابق اقتضای علوم روز در جامعه مطرح کنند. این مسأله در اسلام به عنوان اجتهاد و مرجعیت مطرح است.

امروز تمدن بشری و مجامع بین المللی يك سلسله اصول و ضوابطی را به عنوان حقوق بشر مورد توافق قرار داده است؛ این توافق روی تحقیق، تجربه، بینش و تلاش های تعدادی از دانشمندان جهانی که برای نجات جامعه بشری می اندیشیده اند، صورت گرفته و به وجود آمده است. حالا اگر انقلاب اسلامی با این مسأله طوری برخورد کند که بگوید حقوق بشر یعنی چه؟ یا يك سلسله ضوابط علمی و تمدن بشری که در جامعه بین المللی پذیرفته شده، اینها بیایند و ادعا کنند که این چیز ها در زمان پیغمبر اسلام نبود، یا پیغمبر این کار ها را نکرده است، این از حرکت پویای مکتب اسلام به دور است. ما می بینیم که وقتی به متون اسلامی مراجعه میکنیم، مسایلی را که امروز بشر از نگاه حقوق بشری به آن رسیده، معتقد شده و به عنوان يك اصل مطرح میکنند، در متون اسلامی هزارو چهار صدسال قبل، پیش بینی شده بود؛ لهذا امروز در ساختار جامعه خود، ما باید از تجربیات بشری و مجامع بین المللی کمک بگیریم و

باید ببینیم که چیز هایی که مخالف صریح اصول اسلام اند، در اداره آینده کشور رعایت شوند که راه پیدا نکنند. ما می بینیم که امروز در دنیا به روشنفکران، اندیشمندان و آزاد فکran آزادی قایل اند و از این آزادی به عنوان مهم ترین اصل فرهنگ جامعه حمایت میکنند، ما هم وقتی که ساختار سیاسی آینده کشور خود را طرحریزی میکنیم، حقوق و حرمت اندیشمندان، آزاد فکran و روشنفکران خود را در نظر داشته باشیم. مسلماً امروز جامعه بشری از لحاظ تمدن خود ترقی کرده و اختراعاتی به وجود آمده است که در زمان پیامبر اسلام (ص) نبودند؛ اما باید این را رعایت کنیم و این انحطاط را نشان میدهد اگر ما بیاییم و بگوییم که در آنروز چون طیاره نبود، پس حالا طیاره سوار نشویم؛ موتر نبود، پس موتر سوار نشویم؛ ماهواره نبود، باید از ماهواره استفاده نکنیم. متأسفانه بعضی از رهبران بسیار به وضوح میگویند که این تعمیر هایی را که هست، باید خراب کنیم، چون اینها را مارکسیست ها ساخته اند؛ حالانکه این تعمیر ها سرمایه های ملی اند و از بیت المال مسلمین درست شده اند، اگر حتی از طرف روسیه برای حکومت های قبلی کمک شده باشد، یا از طرف مجامع بین المللی به عنوان حمایت از مردم افغانستان و مجاهدین، بهر صورت، اکنون آبروی این خاک اند. اما این رهبران مثل اینکه در قرن بوق یا قرن حجر زنده گی میکنند که برنامه و تصمیم شان این است که افغانستان ویران شده را یکبار دیگر ویران کنند و ویران هم کردند!

در طول چهارده سال حکومت دست نشانده. اتحاد جماهیر شوروی آنچنان اختناق و خلاء فکر و مغز و دانش و فرهنگ در این جامعه به وجود آورده بود که حتی نماز خواندن و اندیشه اسلامی داشتن جرم محسوب میشد، حالا اگر اسلام بیاید و عین مسأله را در این مملکت حاکم کند و مثل آنها رفتار نماید، این دیگر اسلام نیست؛ این از اسم اسلام استفاده کردن است؛ این اسلام را سر مردم چماق ساختن است. در اسلام آنچنان آزادی اندیشه و آزادی افکار سیاسی و فرهنگی وجود دارد که در زمان خلافت حضرت علی(ع) خوارج می آیند و در صف جماعت آنحضرت نمازش را اخلال میکنند؛ علی(ع) آنقدر رکوع را طول میدهد تا خوارج آیاتی را که برای استدلال خود آورده اند، تمام شود؛ این بزرگترین آزادی است که در مکتب اسلام وجود دارد و در هیچ مکتب دنیا نمیتوانید نمونه اش را پیدا کنید که برای اندیشه و عقاید مخالف تا این حد آزادی داده باشد.

بلی، واضح است که در اسلام و در هر نظام دیگری، اخلال و برهم زدن حقوق اجتماعی و فردی جامعه را به هیچکس اجازه نمیدهد. مثلاً ما می بینیم که دستور صریح پیامبر اسلام این است که یهود و نصارا باید در عقاید شان آزاد باشند، در مراسم شان آزاد باشند، ولو صریحاً خلاف محرّمات و واجبات اسلامی باشد؛ فقط میگوید که تظاهرش را در جامعه اسلامی اجازه ندهید. مثلاً اگر يك مسیحی یا يك یهودی بر اساس مذهب خودش برود و در خانه اش شراب بخورد و قمار بزند و این کار در مکتب و رسومات مکتب خودش مانع

نداشته باشد، در اسلام کسی حق ندارد که به جرم این عمل برود و او را دستگیر کند؛ ولی اگر همین آدم بیاید در پیش مسجد مسلمانها، در مجامع مسلمانها این کارها را انجام بدهد که بچه های مسلمانها را به فساد بکشاند و به جامعه ضرر برساند، میگوید که جلوش را بگیرید. لهذا ما معتقدیم که از نگاه کار و فکر سیاسی آنچنان آزادی بی که در مکتب اسلام وجود دارد، در هیچ مکتب دیگری نیست.

بلی، برادران محترم، در سال ۶۷ وقتی که روسها شکست خوردند و تصمیم گرفتند که افغانستان را آبرومندانه ترک کنند، به مجامع بین المللی متوسل شدند و اعلام کردند که ما طبق شرایط بین المللی از این کشور بیرون میرویم. در آنوقت استدلال و ابراز نظر همه تحلیلگران این بود که حکومت افغانستان بیشتر از دوسه ماه، نهایتش شش ماه دوام نمیکند، این را شما از همه رادیوها و از مصاحبه های صاحب نظران شرق و غرب و رهبران مجاهدین شنیدید.

ولی برادران محترم ما در آنجا (راولپندی) دولتی تشکیل دادند که جاگزین دولت دست نشانده روسیه شود، ولی بخش عظیمی از مردم افغانستان را که در جهاد و مبارزه سهم فعال داشتند، نادیده گرفتند. شما شاهد بودید که قوماندانهای داخل را که ثقل و سنگینی مبارزه بردوشان بود، نادیده گرفتند. خوب، به همین دلیل بود که يك ماه، دوماه و شش ماه تا سه سال طول کشید و عملاً اثبات شد که آنهایی که در خارج نشسته و کمک های بین المللی را به نام این مردم و به نام جهادشان و به نام نجات این مردم می گرفتند،

در سقوط دولت نقشی نداشته اند. در آخر سال ۷۰ و اوایل سال ۷۱ اختلافات شدیدی در داخل حکومت کابل پیش آمد و تعدادی از جنرالها تصمیم گرفتند که مخالفت کنند و با مجاهدین پیوندند؛ لذا از شمال سقوط دولت دست نشانده شروع شد و رهبران محترم این حرف را که شنیدند، تعدادی هم تماس گرفتند و نامه هایی نوشتند و تقدیر و تشکر هم کردند؛ ولی وقتی که جنرالها مزار را آزاد کردند و به پلخمری آمدند و کابل نیز آزاد شد، باز این برادر ها در پشاور نشستند، ولی روی منافع مردم افغانستان فکر نکردند و روی صلاح و نجات این مردم نیندیشیدند و بخش عظیم مردم را بازهم نادیده گرفتند و حکومتی را ساختند. این هم گذشت و شما در جریانش هستید. در این اواخر توافقاتی در جلال آباد و اسلام آباد صورت گرفت و روی این توافقات حکومتی به نام حکومت مجاهدین تشکیل شد و ماده هایی را توافق و امضاء نمودند و برای شورای عالی نظارت بر دولت، لایحه یی را تدوین کردند و پایش امضاء کردند که انتخابات برای قانون اساسی، در ظرف شش ماه دایر شود و مردم نماینده های شان را تعیین کنند؛ همچنین توافق شده بود که زیر نظر شورای عالی نظارت جلسه یی دایر شود و قانون اساسی را بسازد. من بسیار خوشوقتم که در این جلسه مواضع حزب وحدت را وقتی که بیان میکنم، با استادان و دانشمندان و امید های آینده کشور افغانستان روبرو استم؛ چون اگر يك کشور زنده است و پویایی دارد و اگر يك مردم زنده است، روی اندیشه و فرهنگ و دانش است.

ما معتقدیم که دنیای تنگ نظری و جهل بسته است و میدان ندارد. امیدوار استم که در افغانستان قهرمان و سر بلند هم منطق دانش و فرهنگ جای تنگ نظری، قلدری و بی ثباتی را بگیرد. روی این مبنا شما دانشمندان میدانید که در یک مملکت که هیچ انقلابی نباشد و هیچ سلاح در دست مردم نباشد، باید قانون اساسی اش از طرف قاطبه مردم و نماینده های آنان تدوین شود و در معرض دید همه گذاشته شود، انتقادات و پیشنهادات شان گرفته و در معرض فراندن عمومی گذاشته شود؛ چون یکی از اسناد تاریخی ملی که تمامیت ارضی و حریم یک مملکت را حفظ میکند، قانون اساسی آن است. اولاً این مسأله به هیچ وجه بطور موقت نمیشود، این یک مسأله بی است که از نگاه حقوقی و ملی، باید در سطح بین المللی معتبر باشد. گذشته از آن قانون اگر قانون باشد که مردم آن را رعایت کند، اصل اولش تأمین حقوق و وحدت ملی در داخل کشور است؛ یعنی اگر قانونی تدوین شود که حقوق ملی داخل کشور را تأمین و تضمین نکرده باشد، این قانون اساسی نیست. حالا باید بیاییم قانونی را بر پایه تأمین امنیت ملی داخل کشور برنامه ریزی کنیم. اما می بینیم که برادران یک تعداد نشست و فرمانی را صادر کرده اند که مسوده اصول اساسی قانون اساسی موقت را تدوین کنند؛ بیایید که ببینیم در اینجا کدام اصول ملی و راه قانونی را اینها طی کرده اند؛ در آن دفعه قبلی که احزاب و رهبران احزاب در مورد یک انتخابات و قانون سازی موافقت کرده بودند، اینجا ببینیم که اینها چه کار کرده

اند: از مسأله‌ی بی که در اینجا تنظیم شده است، هیچکدام از احزاب خیر ندارند. افرادی را که احزاب تعیین کرده اند، خود احزاب خیر ندارند! گذشته از آن، ما از شما ملت شریف افغانستان و برادران شریف اهل تسنن (کسانی که اصول اساسی موقت را تهیه کرده اند) سوال میکنیم که شما این قانون اساسی بی را که تدوین کردید، در اینجا برای خشنودی اربابان تان و برای خشنودی ابرقدرتهایی که شما برای آنها پیشخدمتی میکنید، آمدید برای اقلیت های دینی افغانستان حق قایل شدید و برای آنکه پیش اربابان تان که شما را کمک کرده اند، جواب داشته باشید، اگر یهودی یا نصارا در این مملکت آمده و سکتی گزین شده است، برایش در قانون اساسی حق قایل شدید؛ ولی برای جریان عظیمی از این مردم که «شیعه» اند، حق قایل نیستید؟!

ما از شما دانشمندان و ملت شریف بازخواست میکنیم که وقتی در بند قانون اساسی بنویسند که مذهب حنفی رسمیت دارد، ما هیچ مخالفتی نداریم؛ برای باقی ادیان هم لایحه تدوین میشود که اگر مسیحی، هندو و یهودی بی در این مملکت پیدا شد، در اینجا برایش حق داده میشود؛ حالا ما باید به این دوستان بگوییم که اولاً نه شما این ادعا را کنید، نه ما قبول میکنیم، نه هم به جاست و نه هم به کسی حق میدهیم که بیاید و ما را بگوید که سنی شویم و نه هم ما یک فرد سنی را میگوییم که بیاید شیعه شود؛ این یک اصل است. پس سنی که نیستیم و شما هم که نمیتوانید بیاید و مارا

بگویند که حتماً سنی شوید، بناءً و قتیکه سنی نبودیم، مسلماً که فقه حنفی شما را پیروی نمیکنیم؛ حالا این سوال را از شما میکنیم که وقتی از ما در قانون اساسی نام نمی برید، آیا ما را هندو میدانید؟! نصارا میدانید؟! ارمنی میدانید؟! چی میدانید که در مورد بقیه ادیان مشخصاً حرف میزنید و برای ما وظیفه تعیین می کنید؟ بهر حال، ما معتقد بودیم و خوشبین شده بودیم که از سال ۶۷ تا حالا برادران سرعقل آمده، واقع بین شده و برای وحدت ملی این ملت و برای تمامیت ارضی این مملکت فکر میکنند؛ ولی حالا برعکس به این نتیجه رسیدیم که نه، بلکه اینها دارند از سابق هم بدتر عمل میکنند!

این يك مسأله است که خدمت شما عرض کردم و باز میگویم که این حرف به معنای آن نیست که بگویند فلانی تبلیغات سؤ میکند. در چهارده ماه گذشته، اینها ده جنگ را بالای ملت مظلوم ما تحمیل کردند؛ آنروز هم این جنگ را گاهی جنگ نژادی مطرح میکردند، گاهی این جنگ را جنگ مذهبی مطرح میکردند و گاهی هم به عنوان های دیگر؛ امروز هم که آمده ام و مسأله قانون اساسی را مطرح میکنم، باز جنگها شدت پیدا کرده و در رسانه ها منعکس میکنند که اینها از خاطر حقوق مذهبی شان میجنگند!

ما برای شما مردم شریف و دانشمند و اساتید گرامی، اینجا اعلام میکنیم که ما در چهارده ماه گذشته از خاطر حقوق خود دست به جنگ زدیم و نه هم حالا از خاطر این مسأله جنگ میکنیم؛

ولی حق خود را طلب داریم و معتقد استیم که از مردم افغانستان هستیم، از این سرزمین هستیم، در پیروزی این کشور نقش تعیین کننده داشتیم و روی این کاغذ پاره ها ما را کسی از افغانستان حذف نمیتواند! (تکبیر حضار).

ما طرفدار جنگ نیستیم؛ از راه مسالمت آمیز اعتراض کردیم، اعلامیه دادیم و راه مذاکره برای ما باز است و این راه را ادامه میدهیم؛ ولی برای این برادر ها توصیه میکنیم که قانونی نسازند که وحدت ملی را در خطر بیندازد. این يك اصل است. مردم افغانستان يك و نیم میلیون انسان را برای آزادی این سرزمین قربانی تقدیم کرده اند، باید احترام این قربانی ها را در نظر گیرند.

برعلاوه، بندهای دیگر این قانون نیز اشکالات زیادی دارد که حزب وحدت در وقت و زمانش نظریات خود را در بیانیه رسمی منعکس خواهد کرد و نشان خواهد داد که در بسیار موارد این قانون، وحدت ملی و تمامیت ارضی رعایت نشده است.

نکته - دیگری را هم که در اینجا تذکر میدهم، این است که در اسلام آمده است که به هیچ عنوان تکیه بر کفار نشود و از کفار هم اطاعت نشود؛ اگر اشتباه نکرده باشم، طرح این مسأله به عنوان وابسته گی و عدم وابسته گی است، برای نوکری و اربابی است که متأسفانه برادر ها در این قسمت هیچ توجه ندارند، بلکه مسأله هم دارند؛ ولی اینکه يك کس اگر بیاید و تابع مردم افغانستان باشد، يك فرد ملی باشد ولو یهود باشد بیاییم در اینجا از این متن اسلام

استفاده کنیم که من آمریت و اداره اش را قبول نمیکنم، این هم يك حرف مسخره است.

نکات زیاد دیگری هم این قانون دارد که به نفع نیست، چون از راه قانونی اش به وجود نیامده است؛ و راه قانونی اش این است که یا در بین مردم بخاطر آن انتخابات شود یا شورای عالی نظارت تصمیم بگیرد. از این جهت از نظر حزب وحدت، این مجمع قانونی نیست، مصوباتش را هم قانونی نمیداند و در آینده خود را ملزم هم نمیداند که این قانون را بپذیرد.

با عرض معذرت از اینکه وقت عزیز شما را زیاد گرفتم و از هیأت رئیسه و از رئیس محترم جلسه هم معذرت میخواهم.
والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

متن مصاحبهء رهبر شهید
با
خبرنگار فرانس پرس

۱۳۷۲/۹/۱۵

فرانس پرس: بعضی از کشور های غربی شما را بنیاد گرا می خوانند و برخی هم میانه رو، خود شما در این باره چه می گوئید؟

رهبر شهید: اگر بنیاد گرایی را به این معنی می دانید که کسی در امور داخلی کشور های دیگر دخالت کند و یا باعث

سرنگونی دولت های دیگر شود، ما بنیاد گرا نیستیم. من معتقد نیستم که امروز افغانستان در تاجیکستان، کشمیر و بوسنیا دخالت کرده و نیرو بفرستد، زیرا که خود ما بیشتر از هر کشوری گرفتاری داریم. بالاترین آواره، بالاترین مجروح و معلول جنگی، بالاترین شهید و بالاترین خرابیها را در همه دنیا، کشور ما متحمل شده است. اگر بنیاد گرایی را این گونه تحلیل می کنند، ما بنیاد گرا نیستیم. ولی اگر بنیاد گرایی به این معنی باشد که ما مسلمان هستیم و غیر از اسلام چیز دیگری را قبول نداریم، در این صورت ما بنیاد گرا هستیم. ما از آیین اسلام منکر نمی شویم. مردم ما مسلمان و کشور ما اسلامی است. چهارده سال برای اسلام مبارزه کردیم و می خواهیم که اسلام را در افغانستان پیاده کنیم. بیشتر از این، تعبیر این موضوع به آنها تعلق دارد که چه می گویند.

فرانس پرس: در رابطه با تاجیکستان و جنبش مقاومت تاجیکها چه نظر دارید؟

رهبر شهید: برادران تاجیک ما زود حرکت کردند. چون که آنها مدت هفتاد سال در يك انزوای فرهنگی و سیاسی زندگی می کردند، اگر اول، کار فرهنگی و سیاسی صورت می گرفت بهتر بود، تا اینکه به مبارزه مسلحانه کشانده شوند. آنها به محض آزادی، استقرار حکومت صد درصد اسلامی را می خواستند، و این، مطابق با شرایط تاجیکستان نبود. من با رهبران تاجیکستان صحبت کردم و گفتم که اگر شما می توانستید در همان زمان آزادی که در دوره «گریچف»

به وجود آمده بود، مسجد و مدرسه را فعال می کردید، و این وضعیت را ادامه میدادید، بیشتر به نفع تان بود تا اینکه با تندروی برخورد کنید. تظاهرات و برکناری رئیس جمهور مسایل اضافی بود. زیرا که با این وضع نه آمریکایی ها شما را آرام خواهند گذاشت و نه روسها. موقعی که «نظر بایوف» روی کار آمد، موضعگیرها تند بود. به این شکل من با تند روی در ترکمنستان، ازبکستان، و قرقیزستان نیز معتقد نیستم. چونکه همین هایی که حالا روی کار هستند، اگر کمونیست هم هستند، باز حس ملی گرایی دارند. خود آنها می خواهند که از روسها جدا شوند. آنها را باید زمان داد تا تعدادی از روسها را در خدمت بگیرند، هم از نگاه صنعت، هم از نگاه فرهنگ و اقتصاد. زیرا که روسها سازمان اجتماعی آنها را طوری ساخته اند که آنها نمی توانند به زودی مستقل شوند، در همین شرایط فعلی اگر آنها بگویند که ما استقلال صد درصد می خواهیم، معنایش اینست که کشور شان فلج شود.

... از این جهت من با تندروی موافق نیستم و معتقدم که مبارزه باید در شکل های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی صورت بگیرد، تا زمینه استقلال فراهم شود. این مسأله را کمونیست های ازبکستان و قرقیزستان و دیگر کشورهای سابق اتحاد شوروی نیز می خواهند؛ درست است که آنها اسلام را نمی خواهند و بنیاد گرایی را هم نمی خواهند، ولی استقلال کشور های شان را می خواهند. اما در شرایط موجود که آنها از هیچ نگاهی مستقل نیستند باتندروی های

شان صرفاً زمینه مداخله آمریکایی‌ها و روسها را فراهم میکنند و این به صلاح شان نیست و کشور شان را فلج می‌کند و آنگاه کس دیگری هم نیست که آنها را کمک کند.

آذربایجانی‌ها، فعلاً هر نوع آزادی خود را از روسها گرفته‌اند و يك نفر روسی را هم در کشور شان نگذاشته‌اند، يك حکومت ملی را هم برای خودشان به وجود آورده‌اند. ولی نتیجه آن این شده است که سه میلیون ارمنی، که هم روسها و هم آمریکایی‌ها آنها را کمک می‌کنند، ۳۰ درصد خاک آذربایجان را اشغال کنند، و کسی هم به فریاد آنها نمی‌رسد.

کدام کشور اسلامی آماده است که بیاید و نیروهای مسلح آذربایجان را تقویت کند؟ کدام کشور اسلامی به اقتصاد آذربایجان کمک کرده است؟ کدام کشور اسلامی به فرهنگ آذربایجان کمک نموده است؟ از ترکیه کمک می‌خواهند، برایشان کمک نمی‌کند. از ایران کمک می‌خواهند، برایشان کمک نمی‌رساند. آنها مجبور می‌شوند بیایند از افغانستان کمک بخواهند، در حالیکه ایران با آنها همسایگی دارد، نفت دارد و امکانات دارد. ولی کسی به فریاد مردم آذربایجان گوش نمی‌دهد.

به این صورت، مبارزه تند به معنی تپاه کردن مردم است باید شرایط عینی جامعه را در نظر گرفت. امروز، حکومت گرفتن يك مسأله است و حکومت را اداره کردن، مسأله دیگر. ما در افغانستان چهارده سال جهاد کردیم، و هشتاد درصد خاک کشور را

در اختیار داشتیم و تنها ۲۰ درصد خاک کشور، در اختیار کمونیست ها بود. با این همه، فعلاً با يك فقر فکری مواجه هستیم و این در حالیست که مردم ما از نگاه حفظ هویت ملی و مردمی خود در دنیا بی مانند است و فرهنگ بیگانه را کمتر می پذیرند. با آنهم می بینیم که تبلیغات کمونیست ها تا حدودی اثرش را گذاشته است. ولی، آنها ۷۰ سال زیر تسلط کمونیست ها بوده اند، معلوم است که مشکلات شان به مراتب بیشتر از ما است

فرانس پرس: نظر شما در رابطه با موضوع صلح اسرائیل و سازمان آزادی بخش فلسطین چیست؟

رهبرشید: ما معتقدیم که خود فلسطینی ها باید تصمیم بگیرند، به ماریطی ندارد؛ اگر سازمان آزادی بخش فلسطین و مردم فلسطین موضوع صلح را پذیرفتند، ما هم قبول داریم. چون که کاری برای آنها نمی توانیم، حرفی هم نمی زنیم... ما معتقدیم که هر وقت برای مسلمانان کاری انجام دادیم، آن وقت حرف می زنیم و می گویم که موضع گیری شما این یکی خوب است و آن یکی خوب نیست. ولی وقتی که نمی توانیم برای آنها کاری کنیم، حرف هم نمی زنیم.

صحبت رهبر شهید

با

اعضای شورای صلح غرب کابل

۱۳۷۲/۸/۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

از آنزمانیکه حزب وحدت اسلامی افغانستان تشکیل شده و فعالیت کرده است، تمام تلاش آن به خاطر تأمین حقوق ملیت ها بوده و صحبت از حقوق ملیت ها به معنای برادری ملیت هاست. مثلاً شما در يك خانواده نظر کنید: اعضای آن خانواده از يك مادر و پدر اند

که همه در بین خودشان حقوق دارند. امکان ندارد که از یک مادر و پدر باشند، اما حق نداشته باشند. در یک خانه - ولو کوچک باشد - یک برادر باید حق برادر دیگر را مراعات کند.

جامعه هم از یک خانواده بزرگ تشکیل شده که همه ملیت ها در آن شریک هستند؛ مثلاً در افغانستان تمام ملیت ها درجهاد شرکت داشته اند، از ویرانی های خانه و زنده گی شان رنج کشیده اند و ما میگوییم که اینها همه برادر یکدیگر اند، همه از افغانستان اند و همه صدها سال برادر وار زنده گی کرده اند، بناً برای تعیین سرنوشت آینده شان حق دارند که تصمیم بگیرند؛ این به معنای برادری ملیت هاست، نه خصومت و دشمنی ملیت ها. یعنی وقتی یک برادر از برادر دیگرش حق میخواهد، به معنای آن نیست که در حق او دشمنی کرده باشد، بلکه به معنای آن است که برادر باشند، یکجا زنده گی کنند و کسی به حق کسی دیگری تجاوز نکند. متأسفانه این مسأله در افغانستان تبدیل به خصومت شد و این فاجعه بسیار درد ناکی برای مردم افغانستان بود که از آن به عنوان دشمنی ملیت ها در طول ۱۶ ماه گذشته استفاده کردند و عمل نمودند. ولی ما از درایت و محبت شما تشکر میکنیم که این برادری را حفظ کردید؛ از یک برادر هزاره، برادر پشتونش حمایت کرد و از یک تاجک، از یک حمایت کرد و این بسیار جای شکرانه گی دارد که شما صمیمیت تان را حفظ کردید. حالا هم برای اینکه خصومت ها از میان برداشته شود و برادری در کشور حاکم گردد، همه و همه، پیرو جوان، مسؤول

تنظیم و غیر تنظیم همه مسؤولیت دارند که برادری و اخوت را در بین ساکنین کشور برقرار نمایند.

ما از اینکه شما اقدام کرده و این شورا را تشکیل داده اید و برای قطع جنگ و تبادلۀ اسراء اقدام نمودید و برای صلح و امنیت تلاش می کنید، استقبال و حمایت میکنیم. ما چون از روز اول طرفدار جنگ نبودیم، هر صدایی که برای قطع جنگ بلند شده است، ما به آن صدا جواب مثبت داده ایم و هر دستی که دراز شده، ما دست برادری داده ایم. ولی متأسفانه شما خود شاهد هستید که در این ده، یازده ماه گذشته، جنگ های بسیار شدیدی بر ما تحمیل شد که این جنگها ویران کننده بوده و برای مردم خسارت سختی وارد کرد. دنیا این فاجعه را ثبت کرده است. اگر حساب نماییم، مرتباً در طول هر روز، در حدود دو یا سه ساعت در اینجا جنگ ادامه داشته است و هر روز تعدادی زخمی و تعدادی از مردم بی گناه شهید و خانه های مردم خراب گردیده است؛ اگر خارجی ها (پاکستان، ایران، سعودی ها...) اقدام به صلح کردند، ما گفتیم: قبول داریم، بیایید نظارت کنید؛ اگر احزاب اقدام کردند، گفتیم: بیایید و اگر شورای آزاده گان تشکیل شد، گفتیم: بیایید؛ حالا که شما احساس مسؤولیت کرده اید، حالا به شما هم میگوییم: هر طوریکه بتوانید جنگ را خاموش کنید، ما طرفدار آن هستیم. متأسفانه که در اینجا مردم غیر نظامی صدمه می بینند و مردم غیر نظامی کشته میشوند. امشب شما شاهد بودید که از سمت حوزه (۵) حمله صورت گرفت

و تا به صبح جنگ ادامه داشت؛ در این جنگ نیز تعدادی از مردم بی گناه شهید و زخمی شدند. باز هم میگوییم که ما طرفدار صلح هستیم، نه طرفدار جنگ.

در رابطه با مهاجرین، آنچه مربوط به ماست، ماهمه وقت گفته ایم و حالا برای شما هم میگوییم که مهاجرین برگردند، تا جاییکه در قدرت و توان ماست، ما امنیت آنها را میگیریم و اگر خانه های شان در نزد کس دیگری است، برای شان باز پس میگیریم و اگر در دست نظامی ها باشد، تخلیه میکنیم. منتها در رابطه با جنگ، ما از طرف خود اطمینان میدهیم که جنگ نشود، ولی از طرف مقابل اطمینان داده نمیتوانیم؛ وقتی طرف مقابل جنگ را آغاز کند، طبیعی است که اینطرف هم از خود دفاع میکند؛ نمیشود قول داد که اگر آن طرف جنگ کرد، اینطرف دفاع نکند. این امکان ندارد و ما از طرف خود به کلی اطمینان میدهیم.

در رابطه با اسراء عرض کنم که در حدود هفت صد و بیست نفر از مردم ما در منطقه افشار سرنوشت شان معلوم نیست که چه تعداد کشته شده اند و چه تعداد اسیر اند؛ از این افراد ما لست داریم. در منطقه دارالامان و قتیکه جنگ شروع شد، یکتعداد از افراد نظامی طرف مقابل توسط نیروهای حزب وحدت اسلامی اسیر گردیدند و به تعداد چهارصد نفر دیگر توسط برادران حرکت اسلامی اسیر گرفته شدند؛ ما با برادران حرکت مصوبه داشتیم و در پای آن هردو طرف امضاء کرده بودیم که اسیران یکطرفه آزاد نشوند و با

اسرای افشار تبادلہ شوندا؛ ولی برادران «حرکت» آن اسیران را یکطرفه رها کردند که در میان این اسیران، هیچ اسیر غیر نظامی وجود نداشت.

آقای سیاف در این منطقه یعنی منطقه دارالامان و بعضی جاهای دیگر، افراد نظامی نداشت؛ لذا ما با آقای سیاف کمیسیون تشکیل دادیم، حرف اول ما این بود که اسراء باید بدون قید و شرط آزاد شوندا؛ در توافقنامه اسلام آباد و جلال آباد هم این مسأله به امضای رهبان رسیده بود. بر علاوه، این کمیسیون (بین ما واتحاد) دست به قرآن رساندند که باید اسراء را بدون قید و شرط آزاد کنند؛ روزی که قرار گذاشته شد که اسراء آزاد شوندا، ما آنها را گفتیم که هرکسی از شما مربوط اتحاد هستید، بیرون بیایید، ما شما را تبادلہ میکنیم؛ در این میان به جز چهارده نفر، دیگر کسی نگفت که ما مربوط اتحاد هستیم. ما اینها را برای تبادلہ کردن بردیم و تبادلہ کردیم؛ از آن طرف هم صرفاً چهارده نفر را رها کردند؛ در صورتی که به تعداد دوصد و هفتاد نفر را اعضای خانواده های اسراء لست داده بودند که در سنگر های آقای سیاف هستند. گذشته از آن از جمله چهارده نفری که رها کرده بودند، يك نفر آن از افراد خود شان، یعنی از مربوطین اتحاد از مردم سرخ بود؛ اینکه روی چه حسابی او را آورده و برای چه فرستاده بودند، نمیدانم. سه نفر آنها را از شهر گرفته بودند و متباقی آنها از مهاجرین افشار بودند. نماینده های اتحاد گفتند که این بار قوماندان ها به ما تن ندادند، بار دیگر اسراء

را می آوریم؛ بار دیگر آنها پنج نفر را آوردند. بالاخره این کمیسیون از بین رفت و تا به حالا دایر نشده است. فعلاً اگر در این رابطه بازهم موضوع تبادلہ مطرح شود، ما دیگر از اتحاد اسیر نداریم. شما میدانید که ما از افشار اسیر نداریم، در آن جا يك توطئه ریخته و سنگر های ما را خریداری کرده بودند؛ در دارالامان هم از اتحاد نیرو نبود، ولی مردم افشار برای ما لست آوردند که به تعداد (۷۲۰) نفر اسیر دارند. ما اکنون دقیقاً نمی دانیم که چه تعداد آنها کشته شده اند و چه تعداد آنها اسیر اند. قرار گزارش های رسیده از قبر های دسته جمعی به تعداد ۱۴۰ نفر کشته در يك قبر دفن شده اند، تا به هنوز آنها نگذاشته اند که مردم بروند کشته های خود را دفن نمایند. حالا اگر در این رابطه تبادلہ صورت گیرد، ما از اتحاد اسیر نداریم و اگر موضوع آزاد کردن باشد، اسیر مسلمان در نزد مسلمان دیگر مفهومی ندارد.

این بدبختی ها در این طول يك سال و نیم گذشته پیش آمده است، در این جهت هر طوریکه شما تلاش می کنید و قضیه را حل میتوانید، راه صمیمیت و راه الفت اینست که باید این اسراء آزاد شوند.

در توافقنامه جلال آباد و در توافقنامه اسلام آباد در هر دو نوشته شده که باید راه ها آزاد و باز باشند. ما متأسفیم که مسؤولین چرا این طور برخورد کردند که بعد از این توافقنامه، راه جلال آباد و راه شمال باز شد و در این رابطه نظارت هم کردند، ولی راه میدان

شهر که به هزاره جات منتهی میگردید، بسته مانده است. روی این موضوع نه کسی بحث دارد و نه کسی گفته است و نه گفته شده که این مردم مشکل دارند. وقتی که نماینده های جلال آباد آمدند، اینجا برای آنها این مسأله را یادآور شدم. آنها گفتند که ما خبر نداریم؛ گفتم: چطور می شود که این موضوع بزرگ را شما خبر نداشته باشید، باید راه باز شود. حالا هر طوریکه شما نظارت می کنید و شما می آید که جلو این درگیری گرفته شود، ما آماده هستیم که آنچه مربوط به ما است طبق آن عمل نماییم. منتها در این اواخر در صدارت هم همه تنظیم ها را خواستند که توافقنامه بنویسند تا راه ها باز باشد و هرکس در منطقه خود ضمانت کند. ما این را هم امضاء کردیم و هم ضمانت کردیم. اکنون راه لوگر باز شده و پاتک ها برداشته شده، راه جلال آباد بعد از جنگ سروبی باز شده، ولی از راه میدان شهر تردد نکردند و نیامدند.

اینست که این مشکلات اگر حل شود، آنچه مربوط به ما است شما بیابید و بگویید که این کار را شما انجام دهید، ما با تمام توان حاضر هستیم که آن کار را انجام دهیم؛ ولی آنچه که به طرف مقابل مربوط است، شما می توانید با آنها صحبت کنید که چقدر آنها می توانند عمل نمایند و چقدر نمی توانند.

اگر حزب اسلامی برای ما گفت که ما میان شما میانجی می شویم، ما آنرا قبول کردیم و آخرش آقای سیاف از ما خواست که ما و شما مستقیماً صحبت نماییم، واسطه در میان نباشد، ما قبول کردیم.

اگر جمعیت خواست، ما قبول کردیم و اگر شورای آزاده گان خواست، ما قبول کردیم و حالا که شما آمده اید باز هم ما قبول داریم. این وابستگی به فعالیت شما دارد و از طرف ما کدام مانع ندارد.

از طرف ما در رابطه با قطع جنگ، تبادلۀ اسراء، بازگشت مهاجرین و آزاد بودن راه ها، هیچ پیش شرطی وجود ندارد؛ ولی مشکل ما این بوده که ما از آقای سیاف اسیر نداریم؛ از جمعیت اسلامی که نیروهایش در این منطقه بود، يك تعداد اسیر داشتیم؛ جنرال دوستم وقتی این جا آمد گفت که اسراء تبادلۀ شود، ما (۵۱) نفر اسراء را از اینجا به اپراتیفی جنبش فرستادیم و آن برادران تا حالا اسرای ما را آزاد نکرده اند و گفتند که قوماندانان ما قبول نکرده اند و همین (۵۱) نفر را جنبش خودش رها کرد. قانوناً اسراء را باید آزاد نمیکردند و دوباره برای ما می فرستادند. جنبش این طور نکرد؛ باز هم حرفی نگفتیم؛ این (۵۱) نفر را رها کردند، از طرف ما رها شده آن جناح می داند و مسوولیتش. يك تعداد از اسراء از جمعیت امکان دارد در نزد قوماندانان ما باشند، اما از اتحاد پیش ما نیست. این مسأله را خدمت شما یاد آور شدم و ما با تشکیل شورای شما موافق هستیم و شما در هر کار خیری که اقدام کنید ما آماده هستیم تا همکاری نماییم.

صحبت رهبر شهید
با
جلال الدین حقانی

۱۳۷۲/۱۱/۲۳

بسم الله الرحمن الرحيم

من بسیار خوشوقتم که شما و باقی برادران را دیدار کردم. متأسفانه در دوران جهاد وضع طوری بود که امکان اینکه همدیگر را ببینیم، وجود نداشت؛ من اکثراً در داخل بودم. بعد از آن که انقلاب پیروز شد، آرزو داشتم که ببینیم، اما متأسفانه در ظرف بیست ماه،

بیست و پنج جنگ در افغانستان تحقق پیدا کرد که تقریباً دوازده جنگ آن در کابل بود و اکثریت قاطع آن هم در همین نقطه یی بود که شما می بینید. فعلاً شاید صلاح نباشد، اگر در آینده فرصت شد که بروید، دهمزنگ و سیلو و سایر جاها را ببینید، خواهید دید که چه قدر خرابی به وجود آمده است. وقتی هم که شنیدیم شما برای خیرخواهی و ایجاد صلح آمده اید، خوشحال شدیم.

ما از دیر زمان مواضع خود را اعلام کرده ایم که در افغانستان جنگ راه حل قضایا نیست. همانطوریکه شما فرمودید ما به این مسأله قناعت داریم که جهاد افغانستان برای افغانها افتخار و عزت داشت و برای سایر مسلمانها غرور ایجاد کرده بود. یعنی مسلمانهای دنیا از این مسأله احساس غرور میکردند که مردم افغانستان در مقابل اتحاد جماهیر شوروی با دست خالی قیام کرده، اتحادی را متلاشی ساخته و حکومتی را از بین برده است که نصف بودجه دنیا برای جلوگیری از پیشروی آن مصرف میشد. تمام مسلمانان امید پیدا کرده بودند که اگر در افغانستان حکومت اسلامی قایم و پابرجا شود، ما هم آزاد میشویم. ولی من این را باور دارم که امروز بعد از بیست ماه حکومت به نام مجاهدین در افغانستان، امید همه دنیا نقش بر آب شده است و امروز فکر نمیکنم هیچ کشور و هیچ مردم مسلمانی احساس کنند که انقلاب اسلامی يك چیز خوبیست. یعنی همه فکر میکنند که ما چرا خانه خود را خراب کنیم و ما چرا خود را آواره کنیم. این يك واقعیت

است. مسلماً کفار و استکبار از این مسأله خوش شدند و مسلمانان دق شدند، مجاهدین هم مأیوس شدند. يك نکته دیگر را هم که یاد آوری کنم، اینست که این اولین ابر قدرت نبوده که از مردم افغانستان شکست خورده باشد. آنروزی که انگلستان را مردم افغانستان شکست داد؛ من معتقدم که يك ابر قدرت در دنیا وجود داشت، همان يك ابر قدرت راهم مردم افغانستان شکست داد، یعنی از اینجا که شکست خورد، همانطوریکه شکست خورد، رفت تا انگلستان. ولی متأسفانه همانروز هم ما نتوانستیم که يك حکومت عادلانه بر قرار کنیم. دنیا و حتی خودمردم ما به این باور بودند که ما در میدان نظامی خوب جنگ میکنیم، ولی در میدان سیاست شکست میخوریم. چهارده سال جهاد ما هم جهاد سربلند و عزت آفرین بود، اما متأسفانه در این بیست ماه باز این مسأله را اثبات کردیم که ما نمیتوانیم حکومت کنیم و این برای ما باعث خجالتی و سرشکستگی است. علی احمد پوپل همینجاست، آدمی است که در زمان ظاهر خان وزیر بوده، فعلاً با ما همسایه است؛ او پیر مرد و آدم با سوادى است. میگفت: حالا برای من امکان رفتن امریکا و اروپا آماده است و اگر بروم پناهنده گى هم میدهند، ولی غرورم اجازه نمیدهد و آبرو ندارم. در دوران مارکسیست ها اگر میرفتم، باز جا داشت، حالا چه گفته بروم؟

این وضعیت متأسفانه پیش آمد. حالا ما از این گامی که شما برای آتش بس و ایجاد صلح برمیدارید، با هرچه در توان داشته

باشیم، حمایت میکنیم و در خدمت شما هستیم، چون خود ما معتقدیم که جنگ راه حل نیست. طرفتان را هم میگیریم؛ ما اینجا شورا داریم، روی آن بحث میکنیم، بعد نتیجه و نظر خود را اعلام میداریم. منتها مولوی صاحب، اینجا مسأله افراط و تفریط مطرح است. درست است که حالا حکمتیار با من دوست است و من انکار هم نمیکنم که حکمتیار دوست من است و هرکس هم با او مخالف باشد، من حکمتیار را دوست خود میدانم. ولی شما باور کنید که عامل این بدبختی‌ها آقای ربانیست. این را آدم نباید چشم‌پوشی کند. آقای ربانی آدمی است که به حساب یک رئیس جمهور که رهبر ملت است، هیچ، که به حساب یک رئیس تنظیم هم عمل نمیکند. آقای ربانی سال اول که با آقای حکمتیار جنگ کرد، در سطح بین‌المللی رفت و مصاحبه کرد که آقای حکمتیار یاغیست، طاغیست، یاغیست و در سطح بین‌المللی باید محاکمه شود. یک هفته طول نکشید که باز نشستند و «برادر حکمتیار» گفتند: این را من از زبان خودش در رادیو شنیدم که «برادر حکمتیار» گفت. با جنرال دوستم همه مخالف بودند، وقتی حضرت به مزار رفت، از رهبران جهادی هیچ کس موافق نبود. من مخالف نبودم و نمیگویم که من آنروز مخالف بودم و آقای ربانی موافق بود. نه، من موافق بودم، ولی آقای ربانی مسابقه گذاشت، مزار رفت و دوستم را تقدیر کرد و قهرمان و مجاهد گفت؛ وقتی که از پاکستان رفت، در راه برگشت خود، نزد دوستم رفت و او را پسر خواند. وقتیکه ترکیه می‌رفت،

جنرال دوستم را آورد در جای خود نشانید. مولوی نبی که معاونش بود، از اینجا قهر کرد و رفت. آقای ربانی، دوستم را که آورده بود، برای خدا نیاورده بود، او را آورده بود که با حکمتیار بجنگد. جنرال دوستم خودش نزد من آمد. من دیدم که وضع خراب است و امکان دارد که یک جنگ خانمانسوز دیگر شروع شود. من جنرال دوستم را گفتم که تو قهرمان جنگ استی و نیرو و قدرت خود را هم با جنگ به دست آورده ای، بیا برای صلح هم یک قهرمانی کن. من گفتم که شما نمی توانید یک دیگر را در افغانستان حذف کنید. در دنیا اگر نگاه کنیم، اقوام مختلف، مذاهب مختلف و احزاب مختلف را پیدا میکنیم؛ اما مملکت های شان هیچ خرابی ندارد و تمام این اقوام مختلف با یک هدف مملکت شان را اداره میکنند، مذاهب مختلف بایک روش مملکت شان را اداره میکنند، احزاب مختلف برای ترقی مملکت خود کار میکنند. حالا چرا همه اینها در افغانستان فاجعه شده است؟ از یک می آید و می ایستد که من پشتون را نمیخواهم، پشتون می آید که من از یک را نمیخواهم، پشتون می آید که من هزاره را نمیخواهم. اینجا جنگ، جنگ تنظیمی بود، ولی آن را کشاندند به مسأله ملی. اگر من در کنار حکمتیار نمیرفتم و حکمتیار به من دست نمیداد، یک افغان در منطقه هزاره آمده نمیتوانست و یک هزاره در منطقه افغان رفته نمیتوانست. این در افغانستان فاجعه بود. تا همین روزی که دوستم در کنار حکمتیار ننشسته، یک افغان در منطقه از یک و یک از یک در منطقه افغان رفته نمیتوانست. برای

چه ملیتها را بخاطر چند فرد قربانی میکردند؛ برای دوستم گفتم که این انقلاب مال همه مردم است، مال همه اقوام است، مال همه احزاب است، بیایید یکدیگر را تحمل کنیم. ما اگر مسعود را نپذیریم و مسعود آقای حکمتیار را نپذیرد، مشکل افغانستان حل نمیشود؛ دوستم در همینجا دست خود را روی پیشانی خود گرفت و بعد از فکر کردن گفت: قبول میکنم. گفتم از روزیکه از جلال آباد هیأت آمده، بین ما و شورای نظار آتش بس شده است. در جنگ دوازده روزه ما از غیر نظامی يك هزار نفر زخمی داشتیم، اما در زمان صلح تا حالا که تو (جنرال دوستم) آمده ای، ما چهار هزار نفر زخمی داریم، از این جمله ده نفر هم نظامی نیست، همه مردم غیر نظامی اند؛ حالا که تو قهرمان صلح میشوی من ترا میپذیم که به عنوان نیروی حایل بیایی و در بین نیروهای ما جابجا شوی. با آقای حکمتیار هم بنشین، من نظارت میکنم، دیگر جنگ نکن و از اینجا برگ صلح را گرفته به ترکستان برو. این را من به گردن آقای دوستم گذاشتم. او را با آقای حکمتیار هم نشاندم. بنا بود که آقای دوستم مسعود و ربانی را متقاعد کند که با آقای سیاف یکجا بنشینند. این را آقای ربانی قبول نکرد، در همین جا او هفت فیر استنگر را برد و در اطراف میدان هوایی جابجا کرد تا طیاره دوستم را به نام آقای سیاف بزند. راپور آن را هم به دوستم داد که در اینجا بخاطر تو استنگر جابجا کرده اند، این را گفت تا دوستم زود تر برود و نشست نشود! دوستم هم ساعت يك و نیم بجه بی خبر کابل را ترك کرد و رفت. آقای سیاف

هم به دوستانش گفته بود که من به آقای ربانی گفتم که این دوستم دانگی نیست که تو برداری. این دانگ را تو می آوری، اما حزب وحدت و حزب اسلامی آن را بر علیه خودت استفاده میکنند. این را تو آورده بودی برای جنگ آقای حکمتیار، اما علیه تو استفاده شد! این کارها به صلاح مملکت نیست. با این وضع رقت باری که پیش آمده است، نتنگ نیست که آقای ربانی بیاید علیه مردمش فتوای جهاد صادر کند؟ آنهم علیه چه کسی؟ علیه کسیکه تو رفتی قهرمان گفتی، کسیکه تو رفتی مجاهد بزرگ گفتی، کسیکه تو رفته آرردی و کفیلت جور کردی! بعد هم فعلاً حد اقل یکصد نفر آخوند در جنبش است؛ یک هزار، دو هزار مجاهد در آنجاست. امروز خوب است یا بد است، همه مردم شمال جمع شده و میگویند که ما در جنبش ملی-اسلامی هستیم. آیا این فتوی علیه مردم نیست؟

حضرت امیرعلیه السلام میگوید که با یک شخص تا آنحد دشمنی کن که راه دوستی برایت باز باشد و اگر دوستی میکنی تا آنحد پیش برو که یک روز اگر دشمنی شد، پشیمان نباشی. آقای ربانی یک لنگه ایستاده است و رادیویش از صبح تا شب فتوای جهاد میدهد! چه فتوای جهاد؟ حالا من در فقه اهل تسنن زیاد مسلط نیستم، یعنی بلد هستم ولی زیاد مسلط نیستم؛ اما در شیعه اگر یک عالم که مرجع است فتوای جهاد بدهد، زن و مرد مؤظف استند که برای اجرای آن بروند. در قضیه فلسطین، یک وقتی آوازه شد که آقای حکیم از نجف علیه اسرائیل فتوای جهاد میدهد. ریش سفیدان

و علمای بزرگ نزد او رفتند و گفتند که اگر تو این فتوی را بدهی، تکلیف مردم چه میشود؟ آقای حکیم گفت که من فتوای جهاد نمیدهم. بلی، دفاع کنید و فلسطین را کمک کنید؛ اما اگر حکم جهاد بدهم، این برای مسلمانان مشکل خلق میکند.

آخر، این برای اسلام يك عزت و آبروست که وقتی آمدند علیه روسها فتوای جهاد دادند و پانزده جمهوری را با اتومش شکست دادند. این برای جهان اسلام عزت بود. اما آدمی که رئیس جمهور است و آنهم از فاکولته، حقوق خارج شده است، بیاید علیه مردمش فتوای جهاد بدهد، این در کجا و با کدام منطق جور می آید؟ حالا هم اصرار میکند که من آتش بس را در کنفرانس اسلامی قبول دارم ولی علیه دوستم هستم! آخر این امکان ندارد و نمیشود؛ این منطقی نیست، معقول نیست. اگر کسی برای عزت و آبروی افغانستان فکر میکند، باید این مسایل را متوجه باشد. شما بخواهید یا نخواهید، حالا شورای هماهنگی به وجود آمده و آقای حکمتیار با دوستم یکجا شده، نیروهای شان یکجا می جنگند؛ پس آقای ربانی نمیخواهد که این آتش بس صورت گیرد و جنگ متوقف شود، من این را برای شما میگویم که دل تان برای مملکت می سوزد. به سیاف هم پیغام دادم که بالفرض اگر شما آمدید و دوستم را از کابل کشیدید، آیا مشکل حل میشود؟ هشتاد درصد منابع طبیعی افغانستان در شمال است و امروز دوستم در آنجا مسلط است و سمت شمال در دستش است، مردمش هم پشت سرش ایستاده اند، عالیشان هم پشت سرش است،

ریش سفیدش هم پشت سرش است؛ چرا مسأله افغانستان را پیچیده می‌کنید؟ چرا خراب می‌کنید؟ این مسأله آنقدر حجم ندارد که آقای ربانی ایجاد کرده است. حالا به‌ر صورت، باید همگام با مردم حرکت کند، تمامیت ارضی و وحدت ملی را در نظر گیرد. ما امروز اگر در این مملکت هیچ کاری نکرده باشیم، تنها کار ما این است که فاجعه‌یی که در افغانستان پیش آمده بود و دشمنی هزاره و پشتون بود، دشمنی ازبک و پشتون بود، ما این را رفع کردیم. من این خدمت را در اینجا کرده‌ام که امروز ازبک پشتون را دشمن نمیداند و پشتون ازبک را. پشتون هزاره را دشمن نمیداند و هزاره پشتون را. من اگر هیچ خدمت دیگری نکرده باشم، این خدمت را کرده‌ام. من هیچ وقت نمی‌گویم که ما امروز با تاجک دشمن هستیم. ماهی‌شده حقوق ملیتها را خواسته‌ایم. حقوق ملیتها به معنای این است که چهار برادر که از یک پدر و مادر اند، درخانه‌شان حقوق دارند. خواستن این حقوق به معنای دشمنی نیست. حقوق ملیتها هم به معنای این است که همه درجهاد سهم داشته و همه باید در تعیین سرنوشت شان سهم داشته باشند. این حرف به معنای برادری بود، اما این را به روی ملیت کشاندند، به روی مذهب کشاندند؛ من خدا را شاهد می‌گیرم که سال گذشته در اینجا دست‌های فراوانی کار میکرد که مسأله شیعه و سنی را دامن بزنند.

گذشته از آقای ربانی، عامل‌مسایل و قضایای کشور، مسعود است. من برای شما می‌گویم و شما بروید این را از لورستیک

وزارت دفاع پرسان کنید، بدون حوزه جنوب غرب که در آنجا اسمعیل خان چقدر داره و لشکر دارد، دوصد و پنجهزار نفر اردو از طریق وزارت دفاع اعاشه وابطه میشود، شما بروید لست آن را بگیرید که از سی هزار بیشتر آن مربوط باقی احزاب نیست. این قسم حکومت و این قسم مملکت را شما درکجا دیده اید؟ این حکومتی که از ارگ هم بیرون تسلط ندارد، چه قسم حکومت است؟ من حیران استم که باز هم آقای ربانی در پغمان میرود و میگوید که من استعفا نمیکنم. این چیست؟ من درمصاحبه خود هم گفتم که حالا بد است که من یک جهادی استم و چهارده سال در کنار اینها بوده ام، امروز بگویم که نجیب از اینها شرف دارد. این بد است، ولی مجبور استم بگویم. نجیب همینجا بود، چهارصد هزار اردو در دستش بود، همه شاهراهها و راههای اکمالاتی در دستش بود. تمام شهرها در دستش بود. روسها فقط سلاح و مواد غذایی ... را قطع کرده بودند. اگر نجیب این پول بی پشتوانه را قبول میکرد، روسها تا آخر عمرش برای او چاپ میکردند. حالا ربانی غیر از این دیگر چه دارد؟ حالا اگر به اندازه قدش طلا بدهی، از دهمزنگ به اینطرف آمده نمیتواند، این چه قسم مملکت و چه قسم حکومت است که باز خود را سخت کرده و نشسته که من استعفا نمیکنم؟! شورای حل و عقد راهفت تنظیم تحریم کردند، آقای سیاف و ربانی نشستند که ما شورای حل و عقد را دایر میکنیم. آیا این خیانت نبود؟ این ریشه تمام جنگها نیست؟ اگر به مردم افغانستان و منافع آن ها فکر

میکنند، باید از این وضع بیرون بیایند. امروز بانك بسته شده و او رفته درخیرخانه بانك دایر کرده است! فردا چوکی خود را گرفته به چاریکار هم که رفت بانك دایر میکند. در تمام دنیا اگر رئیس جمهور از ارگ بیرون شد، دیگر همه چیز تمام است، سقوط است.

وقتی که آقای ربانی قبول نکند، آقای حکمتیار چگونه قبول کند؟ حالا آقای ربانی آمده میگوید که من با دوستم آتش بس نمیکنم با حکمتیار آتش بس میکنم؛ اگر شما این حرف را معقول میدانید، من میروم و آقای حکمتیار را قناعه میدهم... این منطقی نیست، این قطع کردن جنگ نیست، آنها آمدند با من تماس گرفتند که کرامت انسانی ایجاب میکند که شما جنازه ها را تبادل کنید، من يك هفته است که برای اینها پیغام میدهم که جنازه ها را از آن طرف من می آورم. از این طرف شما تبادل کنید؛ قبول نکردند، امروز به صلیب سرخ هم گفتم که من میروم برای شش ساعت آتش بس ایجاد میکنم، هرکس جنازه های خود را بکشد. جنازه. مسلمانها را در این وقت سگ میخورد! این چه مسلمانی و چه غرور ملی است؟ درکجای افغانستان و در بین کدام ملیت افغانستان، این غرور را قبول دارند؟ آخر همین ها مجاهد بوده و چهارده سال سلاح به دوش شان بوده است، حالا جنازه. شان را سگ میخورد!

مولوی صاحب، من با اینکه به شما اعتماد و اطمینان دارم و شما در هر جای که برای صلح گام گذاشته اید، موفق بوده اید، حالا هم برای شما موفقیت میخواهم و هرچه از ما ساخته باشد، انجام

میدهیم؛ اما بازهم این را از شما میطلبیم که منطقی تر حرکت کنید. شما رادیوی آقای ربانی را گوش کنید، از اول شب که فحش میدهد تا آخر شب؛ این چیست؟ آخر دشمنی هم که دشمنی است و يك حد دارد. بلی، درست است که ما با آقای ربانی جنگ کردیم، انکار هم ندارم؛ در همین جا دوازده روز جنگ کردیم، خود آقای مسعود گفته بود که من بیست هزار مرمی ثقیله بالای اینها فیرکردم. این کوه هم در دستش بود، آن کوه هم در دستش بود، بمباران هم میکرد، هیچ گلایه ندارم. اما در همین وقتیکه جنگ خاموش شد، آقای ربانی خاد را فعال کرد که بچه های ده، دوازده ساله هزاره را بگیرد که این ها مواد غذایی را مسموم کرده اند، زنهارا بگیرد که مواد را مسموم کرده اند. آخر این کار را در کجا دیده اید و با کدام منطق توجیه میکنید؟ این کار را کی کرده است؟ این کار را دو قبيله عليه یکدیگر کرده یا يك رئیس جمهور عليه ملتش کرده است؟ آخر از کجایش بگویم؟ حالا شما بخاطر اینکه مصلح هستید، اینها را نمیگویید، يك چیز دیگر است، و الا کل فاجعه مال ربانیست!

سخنرانی رهبر شهید
بمناسبت
سالگرد قیام سوم حوت

۱۳۷۳/۱۲/۳

بسم الله الرحمن الرحيم

ان تنصروا لله ينصركم و يثبت اقدامكم . (قرآن کریم)
با تشکر از شما مردم قهرمان کابل، که با حضور تان در این
مناسبت قیام سوم حوت، يك بار دیگر اثبات کردید که به اسلام و
انقلاب تان علاقه دارید و بر خلاف تبلیغاتی که در سراسر جهان بر

علیه انقلاب اسلامی میشود و گفته میشود که مردم افغانستان از انقلاب دلسرد شده اند، شما فعلاً اثبات کردید که به انقلاب و مناسبت‌های انقلابی تان دلبستگی و پابندی دارید. از کمیته فرهنگی حزب وحدت هم تشکر میکنم که این مجلس را برگزار کرد تا در رابطه با قیام سوم حوت بحث شود. با این شکوه و حضور شما، جا داشت برادران که استاد سخن و سخنران اند، برای شما صحبت میکردند و مطالب را طبق حضور و لیاقت شما عرضه میکردند، اما متأسفانه که کمیته فرهنگی این وظیفه را به دوش من گذاشتند؛ لذا با عرض معذرت، چند کلمه از قصه های انقلاب را برای شما میکنم.

در این مناسبتی که جلسه برگزار شده است، اگر وقت اکتفا کند، روی چند موضوع خدمت شما عزیزان صحبت میکنم؛ اما قبل از آنکه وارد مطلب شوم، یکبار دیگر این مناسبت و این روزتاریخی را برای شما مردم، اساتید و حضار و برای همه مجاهدین تبریک میگویم و امید وارم که مجالس مانرا بعد از این در این جا (مسجد تپه سلام) برگزار کنیم و تقاضای ما این است که نماز جمعه، در جمعه آینده در اینجا برگزار شود، چون تمام آنچه که ما داریم: عزت و حیثیت و شرف ما از مسجد است و این سرمایه مردم ما است و باید مساجد گرم نگه داشته شوند. یکبار دیگر از برادران و مجاهد مردان تشکر میکنم.

و اما موضوعاتی که در اینجا باید مطرح شوند؛ شما خود

میدانید که دو مناسبت در سوم حوت نهفته است: یکی سوم حوت، قیام مردم چارکنت و یکی سوم حوت سال ۵۸ که قیام مردم قهرمان کابل است. مناسبت سوم، قضیه افشار و سوالها و مسایلی اند که در باره افشار مطرح اند و لازم است که شما مردم را در جریان آن بگذارم. مسأله چهارم مسأله وضع فعلی مملکت و شهرکابل است که در این رابطه هم صحبت هایی دارم.

بازهم از اینکه هوا سرد است و این مسجد هم در این مدت خرابه بوده و آب در آن داخل شده و ماه رمضان هم است و شما برادران در حال روزه داری به اینجا آمده اید، اگر جلسه طولانی شود، معذرت میخواهم و از حضور شما تشکر میکنم.

در آیه شریفه بی که خدمت شما تلاوت کردم، خداوند تبارک و تعالی میفرماید که اگر کسانی بیایند و خدا را یاری کنند، خدا هم آنها را یاری میکند و گام های شان را استوار و محکم قرار میدهد. من معتقد هستم که بر اساس این آیه شریفه اگر داستان قیام چارکنت را برای شما بیان کنم، خوب تفسیر میشود. مردم ما در آن وقت از همه کس و از تمام جاها مأیوس شده بودند، اما وقتی به یاری خدا شتافتند- که مراد از یاری خدا، یاری دین خداست- خدا آنها را یاری کرد. داستان عجیبی که در اینجا وجود دارد، برایتان حکایت میکنم.

در آن وقت من در پاکستان بودم. در ۲۶ دلو سال ۵۷ مردم درهء صوف قیام کردند. هفت روز بعدش، یعنی در سه حوت ۵۷،

مردم چارکنت قیام کردند. این قیام در وقتی صورت گرفت که چارکنت بسیار سرد بود و برف خیلی زیاد بود. دولت مارکسیستی آن وقت اکثر علماء را گرفته بود. گذشته از علماء، ریش سفیدان و متنفذین را هم گرفتند. از يك منطقه، كوچك سی نفر را جمع کرده و گرفتار نمودند؛ لذا مردم شروع به قیام کردند که قیام عجیبی بود. وقتی که این مردم شروع به قیام کردند، در چارکنت شاید تمام سلاحهای شکاری از بیست و سی دانه تجاوز نمی‌کرد. در بین این سلاحهای شکاری که در آنجا معروف به چره بی است، یکمقدار سلاح سه صد و سه بور وجود داشت. بقیه مردم با بیل و کلنگ و داس و قیچی آمده و ولسوالی را گرفتند. کسانی که بلد باشند، میدانند که از چارکنت، یعنی از آنجاییکه قیام شروع شد، تا مزار شریف و تا تنگی شادیان ۲۵ کیلو متر فاصله دارد. مردم آمدند و تنگی شادیان را گرفتند؛ حکومت ترسید و تعدادی از علماء را که در مزار مانده بودند، با يك تعداد از ریش سفیدان مردم شیعه و هزاره به چارکنت فرستادند و گفتند که شما با دولت نمیتوانید مقابله کنید، باید تسلیم شوید. بعد اینها که آمدند، آنها را از تنگی راه ندادند و بالاخره با عذر و زاری پیش قوماندانی که آنجا بودند، رفتند. این نفر - که در جمع هیأت دولت بود - در سال ۶۰ این قصه را خودش با من بیان کرد. بهر حال، مردم برای اینها حرف شان را گفتند که ما برای خدا قیام کرده ایم و تکیه گاه ما خداست؛ تسلیم نمی شویم و بالای مزار هم حمله نمیکنیم. این عزم مردم بود و تکیه مردم هم با خدا بود.

اینها برگشتند و آن شخص گفت که وقتی برگشتیم، میخواستیم از تنگی رد شویم که در آن طرف نیروهای دولت بودند؛ اینطرف مردم پیره (نگهبانی) میکردند. من متوجه شدم که يك چیزی دست يك نفر بود. هرچه دقت کردم که این چه باشد، نفهمیدم. این آدم با آن آله بی که در دستش بود، آنجا ایستاده بود و پیره میکرد و ما با اجازه از پیش رویش عبور کردیم؛ ولی من دلم طاقت نیاورد، کنارش رفتم و پرسیدم که برادر، این چیزی که تو با آن قیام کرده و در اینجا ایستاده شده ای، بگذار ببینم که چه است؟ دیدم که يك تکه آهن که آن را خیلی زنگ زده بود و دسته هم نداشت. گفت: این ساطور است. این شخص گفت که من وقتی از پهلوی این مردم گذشتم، تا وقتیکه به نیروهای دولتی نرسیده بودم، مرتب گریه میکردم و آب دیده؛ خود را گرفته نمیتوانستم و با خود می گفتم که تأثیر چه بود که این مردم ما بریاد شدند؛ ولی ماهم هزاره و شیعه هستیم، چه کار کنیم؟ گفت: تا وقتیکه به دولت نرسیده بودم، گریه میکردم و با خود میگفتم که مردم ما تباه شد. این داستان مربوط سال ۵۷ است.

در سال ۵۸ هنوز روسها وارد افغانستان نشده بودند که من به چارکنت آمدم و بالای چارکنت حمله شد. يك چیزی را اینجا خدمت شما بگویم، بعد میرسم به این مسأله که در چارکنت، در ظرف سه ماه، دولت هفده بار بالای مردم حمله کرد و دو صد خانه در همین سردی زمستان آواره بودند. چارکنت را اگر شما بلد باشید، مخلوط از تاجک و ازبک و هزاره است؛ ولی این قیام اختصاص به مردم

شیعه و هزاره داشت. برادران اهل تسنن ما که در چارکنت هم بودند، در همکاری با دولت بالای ما حمله کردند. هفده بار در ظرف سه ماه، یعنی یکی پی هم حمله کردند. در سال ۵۸ هفت هزار نفر تهیه شد و بالای چارکنت حمله شد. ما آنجا بودیم؛ تا سال ۵۸ وضعیت سلاح مردم، غیر از آنکه از ولسوالی یکمقدار را گرفته بودند، هیچ تغییری نکرده بود. یعنی تا سال ۵۸ هم که يك سال از قیام گذشته بود، يك دانه راکت وجود نداشت و کسی هم بلد نبود که راکت ضد تانک یعنی چه. ولی دولت با هفت هزار نفر و با تانک بالای چارکنت حمله کرد. مردم روز در برابر این نیرو مقاومت نکردند و به يك کوه بسیار بلند که آنجا بود، پناه بردند، متأسفانه باز هم از بین مردم خود ما، کسانی که با دولت همکار بودند، راه بلد شده و از بین کوه گذشته، شبانه نیرو را بر سر کوه جابه جا کردند. ولی مردم با همین بیل و کلنگ و قیچی حمله کرده و در همین جنگ، دو هزار میل سلاح را از دشمن گرفتند. هفت صد نفر در آنجا کشته شده و باقی نفرها از کوه پایین شده بودند. اینکه در کناره کوه چه مقدار از بین رفته بودند، مسأله جداگانه است. دولتی ها ماشین برمه آوردند و کوه را برمه کردند؛ این جنگ يك و نیم ماه طول کشید. تانک ها که بالای کوه برآمدند، این حادثه همزمان با کشته شدن تره کی بود که دولتی ها بسیار وحشت داشتند. بعداً دولت هجده نفر از ریش سفیدان مزار را فرستاد که با مجاهدین چارکنت مذاکره کنند تا بالای مزار حمله نکنند. در این جنگ ما ده هزار نفر آواره داشتیم. وقتی که تانکها

بالای کوه برآمدند، چون ضد تانک وجود نداشت، تا جاییکه تانک رفته میتوانست، پیشروی کردند. از درهء صوف ۲۵۰ نفر به کمک آمده بودند، ولی این مسأله در مزار انعکاس پیدا کرده بود که هجده هزار نفر آمده اند. لذا دولتی ها هجده نفر از ریش سفیدان را فرستادند که مذاکره کنند و توافق شود که دولت چارکنت را تخلیه کند و ما بالای مزار حمله نکنیم. همان نفری که روز اول آمده، از تنگی گذشته و یک تکه آهن را در دست یک مجاهد دیده بود، او هم در جمع همین نفر ها آمده بود، این هجده نفر آمدند. در میان سلاح هایی که آنروز گرفته شده بود، کلاشینکوف کم بود. بیشتر کره بین و تفنگ های دی پی بود. حدوداً دو هزار میل سلاح را مردم چارکنت گرفته بودند. بعداً مذاکره شروع شد. در جایی که برای مذاکره تعیین شده بود، همین دو هزار نفر با سلاح هایی که غنیمت گرفته و همه را به دوش داشتند و با اسب و الاغ، در دشت آمده و از دور بسیار عظیم معلوم میشدند که شاید ده هزار نفر در آنجا جمع شده باشند. همین نفر آمد، نگاه کرد و گفت من اکنون یقین کردم که خدا شما را یاری کرده و شما پیروز میشوید و من خوشحال هستم. آنروز شما درست می گفتید و من اشتباه کرده و تا مزار گریه نموده، رفته بودم که قوم ما نادان است و تباه شدند؛ اما امروز فهمیدم که این همه سلاح را که از دولت گرفته اید، کمک خدا بوده و من به شما میگویم که تسلیم نشوید. از اینجاست که من میگویم که مسلماً قیام ما برای خدا بوده، برای یاری دین خدا بوده و خدا هم ما را یاری کرده

است. این تفسیر آیه شریفه است.

بهر صورت، من در پاکستان بودم که اول بار قضیه چارکنت و دره صوف مطرح شد. من از کابل رفته و در دفتر جمعیت بودم. نورالله عماد در آنجا منشی بود. اینها ارتباطاتی با شمال داشتند و ما ارتباط نداشتیم. در چهارده سال همین طور بوده که هر چند شاهکاری و دست آورد داشته ایم، در خارج کم منعکس میشد؛ ولی اینها چون ارتباط داشتند، از قضایا با خبر شده بودند که در دره صوف و چارکنت هزاره ها قیام کرده اند. در جلسه یی که ما با آقای ربانی داشتیم، سیدنورالله عماد آمد و گفت که من به شما بشارت میدهم و آن اینکه شیعه ها و هزاره ها قیام کرده اند. این حرف از نورالله عماد که حالا شما خوب می شناسید، بسیار عجیب بود. حرفی را که من از آنجا به ذهن داشتم، همین بود و هنگامی که انقلاب پیروز شد، می گفتیم که سیدنورالله عماد آدم خوب است و حسن نیت دارد!

بهر صورت، یک سال تمام در دره صوف و چارکنت فقط شیعه ها و هزاره ها قیام کردند و در این قیام دیگر کسی شرکت نکرد. ولی یک عده مردم شان بودند که دوست داشتند، نان می رساندند و مخفیانه کمک میکردند. این از نگاه تاریخی و تاریخ انقلاب اسلامی یک نمونه است که بعد ها برادران اهل تسنن در پاکستان گفتند که شیعه ها و هزاره ها در انقلاب نقشی ندارند. در ظرف سه ماه تمام مناطق هزاره جات پاکسازی شد که هیچ جای دیگر به این گسترده گی

قیام نکرده بود.

اما سه حوت کابل، يك ویژه گی دیگر دارد. چون بعد از آنکه روس ها در شش جدی ۵۸ آمدند و افغانستان را اشغال کردند، در سوم حوت ۵۸ مردم قهرمان کابل قیام کردند؛ ۵۷ روز بعد از ورود ارتش سرخ روسیه. شما باور کنید که عظمت این انقلاب و این مردم را ما خود ما که در داخل انقلاب هستیم، درک نمی کنیم. روزی که روسها برای اشغال افغانستان آمدند، تمام دنیا، حتی افغانی هایی که در خارج از افغانستان بودند، دست از افغانستان شستند. آنچنان وحشت حاکم شده بود که همه میگفتند: افغانستان رفت، مسأله ایران و پاکستان چه میشود. چون ارتش سرخ روسیه قبل از این اثبات کرده بود که در هر جا و هر سرزمینی که پا می گذاشت، آن سرزمین را جزء اعمار اتحاد شوروی قرار میداد و از آن سرزمین بیرون نمی رفت. این مسأله یی بود که در دوران حکومت مارکسیستی روس به اثبات رسیده بود؛ ولی مردم قهرمان ما چه کردند؟ بعد از ۵۷ روز قیام کردند! بازهم در اینجا شیعه ها و مناطق شیعه نشین پیشگام اند. این حرکت از افشار شروع میشود و حالا که می آیند افشار و چنداول را می زنند، در تاریخ مردم ما ویژه گی خاصی دارد. این حرکت از افشار شروع میشود و مردم قهرمان افشار می آیند و به زود ترین فرصت حوزه (۵) را خلع سلاح میکنند و بالای سیلو و ملی بس می آیند. از برچی شروع میشود و تا کوتاه سنگی می آیند و بعد می رسند به خیرخانه و چنداول و اینجا ها. من معتقد هستم که

روسها در همان روز با این قیام مردم ما شکست خوردند؛ یعنی همان روز مایوس شده بودند که دیگر در افغانستان باقی مانده نمی‌توانند. و این قیام آنقدر ارزش داشت که تجارت چهارده ساله‌ی که یک‌عده به نام افغانستان کمک جمع کردند، سرمنشاء آن همین قیام سوم حوت بود. یعنی دنیا امیدوار شد که مردم افغانستان روسها را قبول ندارند و بر علیه آنها قیام کرده و نمیگذارند که تجاوز شان ادامه پیدا کند. آنچه را که برای ما گزارش دادند، نقش بیشتر را هم در اینجا خواهران انجام داده بودند؛ ولی متأسفانه که بعد از چهارده سال مبارزه و جهاد و زجر و تکلیف، تعدادی از رهبران هستند که نصف جمعیت مردم ما را می‌گویند که حق ندارند سرنوشت شان را تعیین نمایند. اینها در پاکستان و اروپا نشسته بودند و این خواهران قهرمان، حرکتی را به وجود آوردند که بر اساس آن، مردم کابل جوشید. گزارشی دیگری که داشتیم و صحت و سقم آن را نمیدانم، این بود که یکی از خواهران در جاده، میوند چادرش را برداشته و بر سر يك افسر افغانی انداخته و گفته بود که تو غیرت افغانی خود را فراموش کرده‌ای، این چادر مرا تو بگیر و سلاح خود را برای من بده که ما دفاع نماییم. من معتقد هستم که این حرکت، حرکت سرنوشت سازی بود و ما باید از این روزها تجلیل کنیم و شما حق دارید که در این ماه روزه و در این هوای سرد علاقه نشان بدهید و بیابید از افتخارات تان تجلیل کنید. زیرا آنچه که در انقلاب افتخار و عزت و سرفرازیست، از قیام سه حوت کابل و قیام ۲۴ سرطان چنداول

است که این افتخار را مردم ما داشتند. آنروز برادران به این قیام ها با افتخار می بالیدند؛ ولی متأسفانه وقتی که این انقلاب خریدار و کمک کننده پیدا کرد، مردم ما را گفتند که اینها نقش ندارند!

اگر داستان بامیان را برای تان بیان کنم که مردم ما آن را باتیر تسخیر کردند، از اینهم عجیبتر است. خود کسانی که آنجا در کنار روسها بودند، این داستان را برای ما صحبت میکردند که وقتی که بالای بامیان با تبر و بیل و کلنگ حمله کردیم، به قوماندانی سید لم آقا - که شهید شد، خدا روحش را شاد کند و جنازه اش تا هنوز پیدا نشده است - تانک ها را گرفتیم. یعنی آنها خواستند ما را اغفال کنند، ما بالای تانکها بر آمده و با تبر بر تانک میزدیم. یکدفعه که هوا روشن شد، روسها بیرون شدند و نفر های ما آنها را زدند. نفریکه در کنار خود روسها و از خلق و پرچم بود، از قول روسها میگفت که با این مردم نمیشود. بر اساس این مسایل است که من معتقدم قیام بامیان، سوم حوت و چنداول روسها را از این سرزمین مأیوس کرده و از همان روز تصمیم گرفته بودند که چه قسم بروند و خود را آبرومندانه نجات بدهند تا اینکه بالاخره در ۲۶ دلو ۶۷ با کمک امریکا بیرون رفتند. این افتخار مردم ماست و ما باید از این روزها تجلیل کنیم.

اما در رابطه به مسأله افشار، باید بگویم که در این رابطه صحبت زیاد است. یکی از صحبت ها این است که افشار با خیانت و توطئه از طرف دشمن گرفته شده که این مسأله واضح و روشن است و

ما برای شما مردم وعده داده بودیم که عاملین این خیانت تاریخی را می گیریم. این را برای شما مردم وعده داده بودم و خوشبختانه که ما به این مسأله موفق شدیم و بیشتر از دو نفر از کسانی که در افشار خیانت و معامله کرده بودند، باقی نمانده که این دو نفر هم فراری اند، دیگران را کلاً گرفته ایم و پرونده های آنان هم تکمیل شده است (تکبیر مردم). آن وقت شورای مرکزی در بامیان تشریف داشت؛ شورای تصمیم گیری با شورای عالی نظارت کمیسیونی را تشکیل داد و این کمیسیون پرونده ها را بررسی کرد و تکمیل شد. شما مردم افشار هم در خواست داده بودید که باید در روزی که این خیانت در تاریخ مردم ما تحقق پیدا کرده، یعنی ۲۲ دلو، اینها (خائنین) مجازات شوند و ما هم که با شورای مرکزی صحبت کرده و به شما وعده داده بودیم که این مسأله انجام شود و گفتیم که انجام میدهیم؛ اما متأسفانه که این مسأله نشد. البته این به آن معنی نیست که شما برادران و مردم قهرمان تشویش داشته باشید که گویا کسانی باشند که از خائنین حمایت کنند. نه، این مسأله نیست و هیچکسی درحزب وحدت نه این تصمیم را دارد که از خاین حمایت کند و نه درمقابل خواست شما مردم، این توان را دارد. ولی طبیعی است که اینهایی هم که خیانت کرده اند، بازهم از مردم ما و شمایند. اینکه از مردم ما و شما هستند، طبیعی است که پدر دارند، مادر دارند، قوم دارند و دوستی چیزی است که آدم بر معیار آن، بدی بعضی چیزها را درک نمیتواند. پدر و مادر برای فرزندش آنقدر علاقه دارد که کم

پیدا میشود که بدی آن را درك کند. لهذا فاجعهء افشار برای مردم ما يك فاجعهء ملی است؛ ولی طبیعی است که پدر و مادر و اقوام اینها وساطت می کنند و نزد بزرگان میروند، نزد شورای مرکزی میروند. طبعاً کسی که جرم کند و در قضا بالایش حکم صادر شود، او ادعایش این است که من بی گناه استم و خیلی کم پیدا میشود که کسی یگوید: بلی، من با گناه بودم و خوب است که مرا جزا بدهند؛ این قسم آدم کم پیدا میشود. لهذا، روی این مسأله بود که برادران شورای مرکزی و شورای عالی نظارت گفتند که پرونده ها یکبار دیگر بررسی شود و تحقیق بیشتر شود که طبعاً وقتی این قضیه پیش می آید، یکمقدار نارضایتی هایی از طرف فامیل های شهدا و منطقه به وجود می آید که چرا مسأله به تأخیر افتاده است. من برای شما اطمینان میدهم که درحزب وحدت کسی حاضر نیست که خاینین ملی را ببخشد و از آنها بگذرد؛ اینرا مطمئن باشید! (تکبیر مردم)

البته در رابطه با مسألهء بازپس گرفتن افشار که باز هم باعث تشویش شما شده است و یا کسانی ایجاد تشویش می کنند، این را هم ما در اینجا برای شما بیان میکنیم و برای شما توضیح میدهم که مطمئن باشید که مسأله طوریکه شایعه پخش می کنند و طوریکه گفته میشود، نیست. شما در جریان این قضیه هستید، بیست روز بعد از سقوط افشار، کمیسونی میان جمعیت اسلامی و حزب وحدت تشکیل شد که توافقنامهء هشت ماده یی را امضاء کردند که این توافقنامه را هم رادیو کابل اعلام کرد و هم رادیو دری مشهد. چون

این يك اصل در دنيا هست که آخر هر جنگ صلح است؛ یعنی در دنيا چه دولتی حساب کنید و چه حزبی و چه منطقه بی، هر مقدار که جنگ باشد، آخرش صلح است. بهر حال، وقتی که این کمیسیون تشکیل شد، حتی بعد از فتح دارالامان هم این دایر بود و قطع نشد. مذاکرات خود را میکردیم، حرف خود را میگفتیم، ولی جنگ هم پیش آمد؛ تا وقتی که جنرال دوستم آمد و بین جمعیت و حزب وحدت نیروی حایل انداخت، این کمیسیون سه جانبه شد: يك جانب جمعیت، يك جانب حزب وحدت و يك جانب هم جنبش. ما مذاکرات خود را داشتیم و حرفهای خود را می گفتیم. قبل از این حوادث اخیری که در کابل پیش آمد، مذاکرات جدی شده بود و قرار بود که توافقنامه بی که با جمعیت صورت گرفته بود، جدی عمل شود. آنها هم این مسأله را می گفتند که به توافقنامه جدی عمل شود. جنگ که پیش آمد و شما میدانید که از این قضایا در جریان مذاکرات سیاسی پیش می آید، نظارت جنبش ملی- اسلامی از این کمیسیون حذف شد و کمیسیون دو جانبه ماند و برای مردم ما چون قضیه افشار مهم بود، خواسته اول حزب وحدت این بود که توافقنامه بی که عملی میشود، در افشار عملی شود. روی این مسأله کمیسیون جدی شد و آنها گفتند که ما افشار را تخلیه می کنیم و این حرف در شورای مرکزی مطرح شد. شورای مرکزی از بین خود پانزده نفر را صلاحیت داد که بروند و در این رابطه تصمیم بگیرند؛ لذا تصمیم اینها تصمیم شورای مرکز است. ما در اینجا که

پانزده نفر رفتیم، سه نفر هیأت تعیین کردیم و جدی وقت دادیم که حالا که توافقنامه را عملی می کنید، وقت و زمانش را مشخص کنید. این تصمیم، تصمیم شورای مرکزی بوده و خواست حزب وحدت؛ و اگر کسی بیاید و در بین شما اینطور تبلیغات کند که ما هستیم که افشار را بدون جنگ میگیریم، دروغ میگوید، حرفش را قبول نکنید و اگر کسی هم در اینجا بیاید و بگوید که نه، ما افشار را نمی خواهیم، يك تعداد دیگری هستند که میخواهند سازش کنند، این هم دروغ است. این تصمیم، تصمیم حزب وحدت است و تصمیم شورای مرکزی است و يك توافقنامه یی است که از قبل صورت گرفته است و این را ما میگیریم و مشکلی هم در راه آن نمی بینیم. در توافقنامه، اولی ما این مسأله درج شده که مردم به افشار برگردند و جبران خسارت شود؛ در توافقنامه، هشت ماده یی افشار و چنداول این مسأله درج است. بلی، این پانزده نفر که سه نفر هیأت شان را فرستاده و توافقنامه را امضاء کردند، در توافقنامه، شان مشخص شده که افشار تخلیه شود، مناطق مسکونی تخلیه شود و امنیت راهی که میان سیلو و افشار است، مشترکاً گرفته شود، علوم اجتماعی تخلیه شود و مراکز نظامی یی که قبل از سقوط افشار در دست مجاهدین حزب وحدت بود، تخلیه شوند. این مسأله که توافق شده و توافقنامه را پانزده نفر از اعضای شورای مرکزی تایید کرده و بعد هم به شورا ابلاغ شده است، ما عملی شدن آن را میخواهیم و آنها هم قول داده اند که عملی کنند. من عین این مسأله را با

برادران افشار در مسجد قندهاری ها صحبت کردم، نه يك كلمه زياد و نه يك كلمه كم توافقنامه را براي شما گفتم و گفتم كه نظر حزب وحدت اين است كه ما افشار را طبق توافقنامه ميگيريم؛ شما مردم هم موضع خود را مشخص كنيد كه در افشار به خانه هاي تان بر ميگرديد يا بر نميگرديد.

برادران افشار نشين پانزده نفر را نماينده تعيين كردند و اين پانزده نفر آمدند و قطعنامه بي را براي ما دادند كه ما موافقيم و بر ميگرديم. اين قضيه ايست كه در باره افشار طي شده و گفته شده است؛ هر كس كه كم و زياد ميكنند، شما آن را نپذيريد و هيچ تشويشي هم در اينجا نداشته باشيد. ما اينجا براي شما اطمينان ميدهيم كه به حول و قوه الهی و بازوان پر توان مجاهدين تان، شما به افشار بر گرديد و ما از شما دفاع ميكنيم و هيچكسي هيچ كاري بر عليه شما کرده نمیتواند (تكبير مردم). و اين تعداد نفری كه از شما به آنجا رفته اند، از آنها تشويش نداشته باشيد؛ ما اين را براي شما اطمينان ميدهيم كه به هيچوجه در افشار جنگ پيش نمی آيد و اگر جنگی هم پيش بيايد، نيروهاي شما از آنجا قهرمانانه دفاع ميكنند كه من بعداً در اينجا فشرده و فهرست جنگ گذشته را براي شما ميگويم و شما مطمئن باشيد كه ولو از ۱۵۰ نفر شما اضافه هم نشود، بچه هاي شما در آنجا در خطر نيستند.

اين درباره افشار است. افشار براي مردم ما قداست تاريخی، قداست مذهبی و قداست سياسی دارد، خواست شان است،

جای شان است و این فاجعه را هم کسی فراموش نمیتواند. کسی هم نگفته که مصلحت نیست که از افشار صحبت کنید؛ ما با همه تنظیم ها برادریم و سرچنگ نداریم. ما در این جنگ اخیر برای دنیا و برای مردم افغانستان اثبات کردیم که طرفدار جنگ نیستیم و این مسأله را اثبات کردیم که ۱۲ جنگ گذشته بالای ما تحمیل شده و این مسأله نزد خارجی ها هم روشن است، پیش مردم افغانستان هم روشن است، پیش شما هم روشن است که اگر حزب وحدت میخواست انتقام بگیرد و میخواست وارد جنگ شود، مسلماً در اینجا سیاف و ربانی دیگر در کابل نبودند (تکبیر حضار). و این یک چیز روشن است و ما خواستیم که اثبات کنیم که ما طرفدار جنگ نیستیم و جنگ را راه حل نمیدانیم. حتی دشمنان ما هم این مسأله را باید اعتراف کنند که بلی، چون در یک سال گذشته یا در بیست و دو ماه گذشته تبلیغ شده بود که حزب وحدت جنگ طلب است و از همه نوع تضاد ها برای نابودی شما کار گرفتند: مسأله هزاره و غیر هزاره را مطرح کردند، مسأله شیعه و سنی را مطرح کردند، این را که شما به بیگانه و خارج از مرز های افغانستان وابسته هستید، مطرح کردند؛ در خبرنامه ها و در روزنامه ها کشیدند، در رادیو ها تبلیغ کردند و مردم را هم بسیج کردند و جنگ کردند؛ ولی شما با این صبر و تحمل تان روی منافع علیای مملکت در دنیا و افغانستان اثبات کردید که طرفدار جنگ نیستید. این افتخار بزرگی برای شما است. داستانی را که در این رابطه میخواهم خدمت شما بیان کنم، بعد از سقوط

افشار يك خبرنگار از انگلستان آمد که در آنجا مجله دارد. چون انگلستان يك وقتی بر دنیا تسلط داشته ، اکنون همان روش را عمل میکند که برای هر ملیت و برای هر مذهب خصوصیات شان را دنبال میکند و در نشریه های خاص منعکس میکند. این خبرنگار برای آن آمده بود که بپرسد شما چطور در افشار شکست خوردید. می گفت که در انگلستان يك مجله دارم که مخصوصاً حوادث مربوط شیعه ها را منعکس میکند و آنروز برای ما روشن نبود؛ وقتیکه این نشریه آمده بود، شاید يك هفته بعد از سقوط افشار بود. اینقدر میدانستیم که درافشار يك تعدادی نجنگیدند و فرار کردند و سنگر های خود را تخلیه کردند ولی معامله را نمیدانستیم. خبرنگار گفت که من در ده ماه گذشته حوادث افغانستان و حوادث مربوط شما را دنبال میکردم. این شش جنگی را که بالای شما تحمیل شده بود، همه جزئیات آن را من منعکس کرده و بلد هستم. من در این ده ماه به افغانستان نیامدم؛ ولی وقتیکه شنیدم که شما شکست خوردید، آمدم که علت آن را بدانم. این مصاحبه درخانه حاجی فدایی بود. آنروز ما در مدرسه بودیم و برای مصاحبه به منزل می آمدیم. من هم مانده بودم که به طور روشن برایش چه جواب بگویم. یعنی یکمقدار جزئیات جنگ های گذشته را که حتی ما بلد نبودیم، آن خبرنگار برای ما بازگو کرد که چه کسانی برعلیه شما می جنگیدند و چگونه می جنگیدند، ولی شما شکست نخوردید، برای من تعجب آور بود که اینبار چرا شکست خوردید، لذا از انگلستان خواستم که نزد شما بیایم

و علت این مسأله را بازخواست نمایم. من برایش گفتم که برای این سوال دو ماه بعد برایت جواب میدهم، اکنون چون دلیل هنوز برایم روشن نشده است، معذرت میخواهم. خوب، بعد از آنکه این مسأله روشن شد، فتح دارالامان پیش آمد، بعد از فتح دارالامان این خبرنگار دوباره آمد و گفت که من دنبال سوال اولی خود آمده ام. من قضیه را گفتم که چند نفر از قوماندانان ما را خریده و پول داده بودند، ما اینها را دستگیر کردیم. جنگ دارالامان را برایش شرح دادم که ما چقدر نفر برای عمل کردن گذاشته بودیم و آنها چقدر اعاشه خور داشتند و چقدر نیرو موجود بود، اما در ظرف هفت ساعت دارالامان تصفیه شد. بعد از این صحبت، آن خبرنگار قانع شد و برگشت. اکنون من برای شما فشرده این مسأله را میگویم که در افشار آن معامله بود و در چپک سازی هم معامله صورت گرفت. دوازده روز که جنگ شد، خود طرف مقابل اعتراف کرده که ما بیست هزار مرمی ثقیله به کار بردیم و اینجا را زدیم، اما پنج پوسته که در چپک سازی از دست رفت، سه صد لك افغانی معامله شده بود. عاملین آن را گرفتیم و اعتراف دارند. در سرك چهار سیلو هم سه صد لك افغانی معامله شده بود که صد لك آن را گرفته بودند، نفرش را ما گرفتیم، اعتراف دارد و هست. لهذا از این جهت باتکیه به خدا و بازوان پرتوان مجاهد مردان شما، به شما اطمینان میدهم که همین یکصد و پنجاه نفری که در افشار باشد، هیچ خطری متوجه آنها نمیشود (تکبیر مردم). من از هوشیاری و درك شما مردم هم اطمینان

پیدا کرده ام. این مسأله را سال گذشته هم گفته بودم که برخلاف باور دیگران که می گویند مردم ما عقب مانده اند و از لحاظ درک سیاسی و فرهنگی پایین اند، من این باور را ندارم. من میگویم که مردم ما الحمدلله در چهارده سال انقلاب از نگاه هوش سیاسی و درک اجتماعی بسیار رشد نموده و حتی از ما مسؤولین هم جلوتر اند. این را سال گذشته گفتم و به این مسأله معتقد هستم. من به احساس و همبستگی و هوشیاری شما مطمئن هستم که بعد از این -انشاء الله- دیگر کسی بالای مردم ما معامله کرده نمیتواند و اگر معامله بی هم صورت بگیرد، افشا میشود و جلوش گرفته میشود. از این جهت هم به شعور و درایت و حساسیت شما مطمئن هستم (تکبیر مردم).

و اما مسأله افشار؛ من معتقد هستم که اگر ما بیاییم با جمعیت اسلامی جنگ هم نکنیم و دوست هم باشیم، هیچ منافاتی با این ندارد که از افشار صحبت کنیم. دوستی ما هیچ مخالفتی با این مسأله ندارد. صحبت کردن قضایای تاریخی، صحبت کردن درد یک مردم، مظلومیت یک مردم و ظلمی که درباره شان روا داشته شده است، معنی آن جنگ نیست. اگر بنا باشد که ما معنی این کار را جنگ بدانیم، پس از تاریخ گذشته افغانستان هیچ صحبت باید نکنیم؟! از مظلومیت های مردم خود هیچ چیزی نباید بگوییم؟! در صورتیکه ما در این جامعه مظلوم و محروم بودیم و تا حالا هم هستیم! این در رابطه با مسأله افشار است.

و اما در رابطه به وضعیت فعلی کشور:

وضعیت فعلی کشور را شما میدانید که نامطلوب است. این

مسأله را من در اینجا برای شما میگویم:

باوری در بین مردم ما مطرح شده که جامعه ما را از نگاه نظامی و تشکیلاتی دو قطبی کرده و این فکر را به وجود آورده که بین حزب اسلامی و جمعیت اسلامی، بودن ما در کنار کدام يك، خویتر است؛ برای همین باور است که يك عده از جمعیت طرفداری می کنند و يك عده دیگر هم از حزب. حتی این مسأله در بین مردم ما، به مسؤولین حزب وحدت هم نسبت داده شده است که من در اینجا برای شما صریحاً میگویم که این باور، باور غلطی است؛ و شما هم متوجه باشید که اگر کسی می آید و این باور را در بین تان القاء میکند، قبول نکنید؛ چون این را دوستان شما القاء نمی کنند؛ این يك نوع گمراه کردن و انحراف ملی را به وجود آوردن است. هر مردم، هر ملت و هر تنظیم سیاسی باید روی مصالح ملی خویش فکر کند، برای چیزی دیگر فکر کردن غلط است.

ما با همه تنظیم ها دوستیم و با هیچکسی سر جنگ نداریم؛ با همه ملیتها نیز دوست هستیم و سر دشمنی نداریم. ما وحدت ملی را در افغانستان يك اصل میدانیم و اگر کسی - دانسته یا ندانسته - آن باورهای غلط را که نقض کننده وحدت ملی راستین است، مطرح کند برای مردم ما ذلت آفریده است، عزت نیافریده است. معنای آن باورها این است که ما توانایی زنده گی و دفاع از

حقوق خود را نداشته باشیم. چرا ما نگوییم که دیگران در کنار ما باشند، خوب است، که بر عکس بیانیم برای مردم القاء کنیم که ما در کنار کی باشیم؟! این فکر، فکر انحرافی است؛ هر کسی بیاید و در اینجا آن را تبلیغ کند تا تعدادی از حزب اسلامی دفاع کنند و تعدادی از جمعیت، برای مردم ما فاجعه است و ما این عناصر را به عنوان خاینین ملی می شناسیم.

مردم ما، مردم سرافرازی است که میخواهد با همه ملیتها با برادری و برابری زنده گی کند. حالا این ملیت پشتون باشد، تاجک باشد، ازبک باشد، فرقی نمی کند؛ همه برادرند و حقوق مساوی میخواهند. گذشته از آن چرا ما روی پاها و توان خود مان فکر نکنیم؟ هر فکری غیر از این غلط است و هرکس آن را القاء کند، نابود می شود، ما روی بازوان پرتوان شما مردم فکر میکنیم و حق هم اگر میخواهیم، برای شما میخواهیم؛ اما این فکر و این حق خواستن به معنای دشمنی با حزب اسلامی یا جمعیت نیست. ما در اینجا معتقد استیم که مسأله افغانستان وقتی حل می شود که همه، مردم و احزاب همدیگر را تحمل کنند و در صدد حذف یکدیگر نباشند. روش حزب وحدت این است که میگوید راه حل برای افغانستان، چه از نگاه اقوام باشد یا احزاب یا مذاهب، صرفاً تفاهم است نه حذف یکدیگر. وحدت راستین هم بعد از تفاهم به وجود می آید، لهذا هر کسی که می آید برای حذف یک ملیت یا یک تنظیم در افغانستان فعالیت می کند، سخت اشتباه است و بیست ماه گذشته هم اثبات

کرده که کسی توانایی حذف کسی دیگر را ندارد.

ما این افتخار را داریم و حق هم داریم که افتخار کنیم که وحدت ملی را در افغانستان ما به وجود آوردیم. به خاطر آنکه برادرانی که در پشاور بودند، در سال ۶۷ نشستند و ما را حذف کردند، در سال ۷۱ آمدند باز هم ما را حذف کردند؛ ولی ما عقده‌یی برخوردار نکردیم. از روزیکه کابل ساقط شد و جناب حضرت صاحب در پاکستان بود، ما همین نیرو و توان را در کابل داشتیم، ما اگر میخواستیم عقده‌یی برخوردار کنیم، همان وقت جنگ می کردیم و نمیگذاشتیم که ایشان وارد کابل شوند. اما شما شاهد بودید که ما مذاکره کردیم... مذاکره با صبغت الله نتیجه داده بود که اتحاد بالای ما حمله کرد. ما تنها جریان سیاسی‌یی هستیم که در ظرف بیست ماه گفته ایم که جنبش قابل حذف نیست؛ يك واقعیت است و باید آن را بپذیریم و تأکید کردیم که اگر کسی روی تمامیت ارضی افغانستان و روی وحدت ملی افغانستان فکر می کند، کسی را حذف نکند. بر این اساس ما تنها جریانی هستیم که هم در شورای قیادی و هم در شورای جهادی از حقوق جنبش دفاع کردیم و به خاطر آن موضع گرفتیم و تا حالا هم بر سر این موضع خود هستیم. ما شصت در صد از دشمنی پشتون و هزاره را که در اینجا ایجاد شده بود، حل کردیم، در صورتیکه شما شاهد بودید که يك پشتون در منطقه هزاره آمده نمیتوانست و يك هزاره در منطقه پشتون رفته نمیتوانست. این را حزب وحدت با تفاهم حل کرد و من به صراحت میگویم که هر کس

برای حذف و دشمنی ملیتها حرف بزند، خاین ملی افغانستان است. در دوران قبلی در بین ازبک و پشتون آنقدر دشمنی خلق شده بود که ازبک در منطقه، پشتون رفته نمیتوانست و پشتون در منطقه، ازبک فقط با وساطت حزب وحدت، این دو ملیت توانستند که دشمنی شان را رفع کنند؛ و حالا هم اینکه جنبش در کنار جمعیت باشد یا در کنار حزب اسلامی، مربوط به تصمیم خود آن مردم است، به ما ربطی ندارد که آن را انتخاب کنیم. ولی همانطوریکه آقای دوستم در اینجا آمد و میان ما و جمعیت میانجی شد، ما هم میان جنبش و حزب اسلامی میانجی شدیم و آقای حکمتیار و جنرال دوستم با همدیگر نشستند.

این افتخار ملی را حزب وحدت دارد که در راه تفاهم این دو ملیت گام برداشته است. اما این بدان معنا نیست که امروز ازبک و پشتون و هزاره علیه تاجک موضع بگیرد. تاجک برادر ماست، از ملت ماست و یک کتله، بزرگی از این سرزمین است؛ وحدت این سه ملیت به معنای دشمنی با تاجک نیست و ما در این راستا تلاش میکنیم که یک روز این دشمنی را هم که بین این چهار ملیت وجود دارد با تفاهم حل کنیم تا افتخار ملی حزب وحدت تکمیل شود.

اما وقتی ما در برابر دولت (به اصطلاح خودشان) موضع میگیریم، موضع ما بر اساس منافع مردم ماست و هرکس بیاید در اینجا مسأله را اینگونه تلقی کند که گویا ما طرفدار حزب اسلامی و علیه جمعیت هستیم، این به نفع مردم ما نیست و ما آن را غلط

میدانیم. این طرز تفکر چه از بزرگ باشد، چه از کوچک - طرز تفکر غلط است.

ما در اینجا موضع سیاسی داریم. ما که بر علیه دولت موضع سیاسی میگیریم، بر اساس منافع مردم ماست. بیایید مسایل را یکمقدار روشنتر بررسی کنیم: وقتی که توافقنامه جلال آباد امضاء شد - بعد از توافقنامه اسلام آباد - ما اعلان کردیم که خواست حزب وحدت تأمین نشده است؛ ولی از آنجاییکه نماینده های تنظیم های جهادی آمده و در پای این توافقنامه امضاء کرده اند و نماینده های وحدت هم به خاطر منافع مملکت آن را امضاء نموده است، ما هم قبول داریم. حالا يك بررسی کنیم که وقتی ما این توافقنامه را قبول داریم، کجای آن عملی شده و کی به آن عمل کرده است؟ در این توافقنامه آمده است که پنج وزارتخانه توسط کمیسیون اداره شود؛ پنج وزارتخانه یی که وزارتخانه کلیدی اند: اطلاعات و کلتور، دفاع، داخله، خارجه و وزارت مالیه. غیر از وزارت مالیه که مربوط حزب وحدت بوده و به توافقنامه عمل کرده است و کمیسیون آن دایر شده و تا وقتی که دولت در جنگ اخیر (۱۱ جدی ۱۳۷۲) در حال سقوط قرار نگرفت، کمیسیون در باره مصارف مالی تصمیم می گرفت و پول از وزارت مالیه بیرون میشد؛ غیر از آن، آیا کمیسیون يك روز روی وزارت خارجه را دیده و آیا آقای ربانی به آن عمل کرده است؟ افغانستان در تقریباً شصت کشور دنیا نماینده گی دارد، آیا این حق است که در شصت کشور از حزب وحدت يك نفر

نماینده نباشد؟ من این را برای شما واضح و مستند میگویم که پنجاه نماینده تنها از جمعیت است؛ یعنی اگر ده نماینده گی را برای دیگران داده باشد، پنجاه نماینده گی آن از جمعیت است؛ آیا در وزارت داخله کمیسیون دایر شد و نشستی کرد تا در تعیینات و سایر مسایلیش تصمیم گرفته شود؟ آقای حکمتیار هم به حیث وزیر داخله سرپرستی وزارت را میبرد، آیا تعیینات او را آقای ربانی قبول کرد و آیا او را به وارد شدن در داخل کابل اجازه داد؟ آیا در وزارت اطلاعات و کلتور که از طرف حزب وحدت آقای معصومیار تعیین شد، یک روز گذاشتند که برود؟ در سال ۷۱ کابینه نشسته و مصوبه کرد که روسها سه صد و پنجاه میلیارد افغانی را بدون پشتوانه چاپ کند و از آن برای هر وزارتخانه تخصیص داد، اما آقای ربانی از نزد خود هشت صد میلیارد افغانی چاپ کرد و اکثریت قاطع آن راهم وارد بانک نکرد؛ در اینجا مگر ما میتوانیم که یک حزب سیاسی باشیم و از یک مردم هم نماینده گی کنیم، ولی بی تفاوت باشیم و هیچ حرفی به روی آقای ربانی نگوییم؟ این کار که نمیشود؛ این کار دفن کردن مردم ما و حزب ماست! این موضع ماست.

دو صد و پنجاه هزار نفر را در اردو اعاشه و اباته میکنند - بدون حوزه، جنوب غرب - در اینجا یک نفر از حزب وحدت نیست؛ مگر ما میتوانیم در این مسأله بی تفاوت باشیم؟ در سال ۷۲، یک هزار و دو صد میلیارد افغانی پول چاپ کردند. در یک جلسه، حل و عقد، برای برگزاری آن دوازده میلیارد پول پخش کردند، در حالیکه

بودجه سالانه افغانستان در زمان داود سیزده میلیارد افغانی بود. آیا ما میتوانیم در اینجا بی تفاوت باشیم؟ در توافقنامه جلال آباد آمده است که هر وزارتخانه متعلق به هر حزبی که هست، معاون اولش حق آن حزب است که باید انتخاب کند. شش ماه میشود که ما پیشنهادی آقای مقصودی را داده ایم که به حیث معاون وزارت مالیه باشد، اما این پیشنهادی از دفتر آقای ربانی هم بیرون نیامد! در این مدتی که کمیسیون ما دایر بوده و داشته کار میکرد و ما داشته ایم مسایل خود را حل میکردیم، در وزارت دفاع چهل و شش ریاست است، از جمله چهل و شش ریاست بعد از آنکه کمیسیون ما سرو کله زده که باید دو ریاست داده شود، یک ریاست را پیشنهاد کرده اند که آنهم ریاست مربوط حرکت اسلامی بوده است! ما اینقدر کوچک نیستیم که زیر بار این ذلت برویم. ما مجبوریم - هر قسمی که دیگران عمل کنند - حیثیت مردم خود را حفظ کنیم؛ لذا گفتیم که ما ریاستی را که به حرکت اسلامی داده اید، نمی گیریم؛ اشکال ندارد. این موضوعیست که در اینجا پیش آمده است. سه ماه پیش من برای راه حل این پیشنهاد را داده بودم که باید ربانی و حکمتیار استعفاء کنند که دولت مؤقت تشکیل شود. این مسأله امروز نیست که کسی بیاید آن را به دلخواه خود تلقی کند. اگر ما برای مردم خود حق میخواهیم و میخواهیم که در تصمیم گیری سیاسی شریک باشیم، هرکسی که در این مملکت خیانت میکند، باید برایش بگوییم و جلوش را بگیریم. مردمی که روی سرنوشت خود حساس نباشد و حزبی که

موضع سیاسی نداشته باشد، این دیگر حزب سیاسی نیست، يك مرده است. این موضوع ربطی به آن ندارد که حکمتیار با ربانی موافق باشد یا مخالف باشد. فردا اگر حکمتیار هم بیاید و عین این موضعگیری را کند، ما علیه آن موضع داریم. ربانی در اینجا آمده و علیه جنبش فتوا داده است؛ اولاً که ربانی اهل فتوا دادن نیست، اسلام را به مسخره گرفته است! در زمان آقای حکیم، يك روز مطرح شد که آقای حکیم در باره فلسطین فتوا بدهد، طلبه های نجف و قم می لرزیدند که اگر فتوا بدهد، برای ما واجب میشود که برویم و جهاد کنیم. امام خمینی وقتی جهاد سازنده گی را تشکیل داد، در تیترو روزنامه ها «جهاد» را بزرگ نوشته کرده بودند، مردم ایران در تشویش افتاده بودند که وقتی امام امر جهاد داده باشد، چه کاری میتوانیم بکنیم. در هشت سال جنگ، امام علیه عراق امر جهاد نداد. از نگاه اسلام فتوای جهاد همچون قداست و مرتبه بی دارد. بعد ببینیم که در سمت شمال کیست؟ جنبش از کی تشکیل شده است؟ بر علاوه، در این منطقه مردم از يك و ترکمن اند که جهادی و غیر جهادی، عالم و غیر عالم آن آمده و کل احزاب جهادی سمت شمال عضو جنبش است: حزب وحدت عضو جنبش است، حرکت عضو جنبش است، حرکت انقلاب عضو جنبش است، حزب اسلامی عضو جنبش است، خود جمعیت اسلامی عضو جنبش است. مگر میشود که کسی بیاید علیه جنبش فتوا بدهد و ما بی تفاوت باشیم؟ ما در اینجا حق داریم که از خود دفاع کنیم. حزب وحدت در سمت

شمال معاون جنبش است. این چه فتوای مسخره ایست که ربانی علیه ملت میدهد؟ ده برابر ربانی، جنبش در سمت شمال عالم دارد؛ این نه از نگاه شرعی درست است، نه از نگاه سیاسی درست است، و نه از نگاه ملی درست است. اگر بگویم که این فتوا عاقلانه نیست و منطقی نیست، مگر آیا این به معنای آن است که ما از فلاتی حمایت می کنیم و علیه فلاتی هستیم؟ این حرف بی منطقی را نگویند. هرکسی که بیاید با بی منطقی برخورد کند، هرکسی که بیاید وحدت ملی را برهم بزند و هرکسی که بیاید تضاد ملی را به وجود بیاورد، ما آن را خاین ملی میدانیم و علیه آن هستیم؛ این موضع مردم ما است که ثلث مردم افغانستان را تشکیل میدهند. متأسفانه که دیگران از اول با انحصار طلبی و بی منطقی برخورد کردند. همانطوریکه در باره ما غیر منطقی برخورد کردند و ما را از تصمیم گیری سیاسی در کشور حذف کردند و گفتند که اینها در افغانستان وجود ندارند و سهم ندارند، عین غیر منطقی برخورد کردن در باره جنبش نیز است؛ و همانطوریکه امروز بحمدالله با تصمیم و آماده گی و فداکاری و بازوان پرتوان شما، ما این را قبولانیدیم که هستیم و يك ملت هستیم و بدون ما تصمیم گرفته نمیتوانید، من معتقد استم که جنبش نیز عین مسأله را بالای این آقایان خواهد قبولاندا؛ هرکسی که علیه جنبش موضع میگیرد، يك روزی اثبات میشود که بگویند ما اشتباه کردیم. هشتاد در صد منابع طبیعی افغانستان مال شمال است. اگر يك ذره روی منافع علیای این مملکت کسی فکر میکند، از

این موضعگیری غلط دست بردارد که این حرف درستی نیست و الا افغانستان تجزیه میشود و این به نفع هیچکسی نیست. من این را برای کسانی که بسیار متعصب بودند و از اسم دوستم بدشان می آمد، از قیافه قوم ازبک هم خوش شان نمی آمد، گفتم و قبول کردند و گفتند که ما اشتباه کردیم، راه حذف در افغانستان تمام شد و کسی نمیتواند ملیتی را، حزبی را، یا مذهبی را حذف کند. در این جا فقط يك راه وجود دارد: راه تفاهم و پذیرش همدیگر؛ و این منطق را به همه اعلام کردیم و میگوییم و بالای این امر ایستاده هستیم. هرکسی که در این مملکت-لساناً یا عملاً، نظامی و غیر نظامی- خیانت کند، مقابلش می ایستیم. اینها سر عقل بیایند و این چور و چپاول و این پول بیت المال را که اینها در طول بیست ماه مصرف کرده اند، در تاریخ افغانستان سابقه ندارد. دنیا همچو حکومتی را در هیچ جا ندیده؛ این حکومت نیست.

این موضع حزب وحدت است؛ هر روزی که بیایند تفاهم کنند، روی نفوس انتخابات را بپذیرند و روی نفوس احزاب راسم بدهند، ما برای پذیرش هر راه حلی آماده هستیم و از هر زمانی که بیایند به این مسایل احترام کنند، ما از آن حمایت میکنیم. و اینها باید تجدید نظر کنند، باید از بیست ماه گذشته درس بگیرند که نمیشود با زور حکومت کرد؛ نمیشود با تانک حکومت کرد و نمی شود با پول حکومت کرد، روسها جنایتی را در افغانستان مرتکب شده اند که بیشتر از دوران اشغال نظامی است؛ یعنی این پول بی پشتوانه را که چاپ

کردند و به افغانستان آوردند، از دوران اشغال برای ما مضر تر است؛ اینها مزدوران حلقه به گوش روسهایند و الا روسها نمیتوانند این کار را کنند. اینها می نشینند و روی این مسأله بحث میکنند که کی وابسته است و کی وابسته نیست. اینها وقتیکه اینجا حکومت می کنند، علیه مردم شان، علیه علماء و علیه مجاهدین فتوا میدهند! وهایی ها چرا این فتوا را تأیید میکنند؟ چرا از اینها حمایت میکنند؟ این دخالت در امور افغانستان نیست؟ این ذلت نیست که مشروعیت خود را از وهایی ها میگیری؟ تو اینجا مرتب علیه ما میگویی که ما وابسته هستیم، یا فلان گروه دیگر وابسته است. سعودی ها در وقت جنگ، رادار را برای چه در بگرام میدهند؟ اطلاعات مصر برای چه آمده و در کابل سازماندهی میشود؟ اگر وابسته گی است، اگر دخالت خارج است، اینهاست. هرکس يك رادیو داشت، يك تلویزیون داشت، آنچه که در دهانش برابر شد، باید بگوید و هیچکسی هم بازخواست نکند؟! اصلاً فکر نکند که ملت روی ما چه قضاوت میکند؟ اینکه کشور های اسلامی چهارده سال به جهاد ما کمک کرده، سرجایش باشد و ما از آنها تشکر میکنیم. سعودی باشد، پاکستان باشد، ایران باشد، يك کشور دیگر باشد، حق نمیدهیم که در مسایل داخلی ما دخالت کنند و آنهم با این وضاحت، با این روشنی! دیروزی گفتیم که سعودی ها نیم میلیارد دالر را برای محو ما برای سیاف داده است، کسی این را قبول نمیکرد؛ نیم میلیارد دالر داده، برای اینکه ما را نابود کند! ولی امروز آمده و

علیه مردم ما فتوا میدهد، يك عالم و يك سیاستمدار اعتراض نمیکند که تو چه حق داری و تو چه کاره هستی که علیه مردم افغانستان فتوا میدهد؟ در وقت جنگ رادار میدهد، این را هیچکسی اعتراض نمیکند و هیچکسی حرف نمیگوید؛ از این بالاتر وابسته گی درکجاست؟ این درکجای منافع این مملکت است؟ این وظیفه ملی ماست- اگر میخواهیم در افغانستان زنده باشیم و زنده گی کنیم- ما مجبور هستیم که در برابر کسی که تخلف میکند و خیانت میکند، ایستاده شویم. باهمه این مسایل ما اثبات کردیم که نمیخواهیم جنگ راه حل باشد. بلی، ما موضع سیاسی خود را داریم، و هرکسی این خیانت را مرتکب شود، بر ضدش می گوئیم، هرکسی حق کس دیگری را نادیده بگیرد، حق را میگوئیم؛ هرکسی درحق ما تجاوز کند، در مقابلش جواب می دهیم (تکبیر مردم).

از اینکه وقت شما را گرفتم، مخصوصاً از مسؤولین شورای مرکزی و شورای عالی نظارت وهمه برادران معذرت میخواهم و يك بار دیگر از حضور شما تشکر میکنم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

صحبت رهبر شهید

با
اعضای شورای مرکزی و نماینده گان مردم

روز انتخاب شدن ایشان به سمت رهبری حزب ۱۳۷۳/۴/۱۶

... * از روزی که ما به حزب وحدت آمده بودیم، مسأله، مسؤلیت را و اینکه جا و مقامی داشته باشیم، در نظر نداشتیم؛ ما صرفاً وحدت مردم را میخواستیم و در طول دو سال اول حزب وحدت هم ثابت کردیم و بدون اینکه دنبال پست و مقام باشیم، برادران هر

* ابتدای این صحبت در گست ویدئویی ثبت نشده است. (کانون)

وظیفه یی را که در داخل و خارج دادند، عملی کردیم. وقتی هم که کنگره دایر شد، ما در راه بودیم و مرده و زنده ما هم زیاد معلوم نبود؛ ولی برادران، يك جمعی درغیاب ما خود شان به این مسأله (واگذاری مسؤولیت حزب) تصمیم گرفتند. ما از این مسأله راضی نبودیم، چون این بار سنگینی است؛ مسؤولیت الهی و مردمی است که ما توان برآمدن از عهده این مسؤولیت را در خود نمیدیدیم؛ اما چون در برابر مردم و در برابر شورای مرکزی تعهد داشتیم که هرچه توان داشته باشیم، برای پیشبرد کار، و برای رفع مشکلات عمل کنیم، آن را پذیرفتیم. وقتیکه ما به اینجا آمدیم، متأسفانه در کنگره يك سلسله مسایلی پیش آمده بود که از وحدت فقط اسمی مانده بود و از لحاظ عملی همه مسایل به هم خورده بود. وقتیکه ما به بامیان آمدیم و مسؤولیت را گرفتیم، درواقع حزب وحدتی به معنای حزب وحدت وجود نداشت و برادران را هم گفتیم که صلاح همین بود که ما حاضر بودیم که درکنار شما تا توان داشته باشیم، کاری کنیم و مسؤولیت رسمی یی نداشته باشیم؛ ولی بهر حال، در مدت زیادی با بسیار زحمت و تلاش توانستیم که وضع نسبتاً عادی یی را در بین شورای مرکزی در بامیان برقرار کنیم. قبلاً هیچگونه وحدت فکری، وحدت نظری و وحدتی که مطابق اخلاص باشد، در آنجا وجود نداشت و ما نظر داشتیم که این مسایلی که پیش آمده- رقابتهای منطقه یی و گروهی و منحلّه یی- از بین برود؛ ولی حوادث پشت سرهم آمد و ما نتوانستیم این مسأله (وحدت واقعی) را در اطراف،

ولایات و حوزات به وجود بیآوریم؛ کابل ساقط شد، بازهم ما هیچ نظری نداشتیم که کابل بیاییم، دراین رابطه خدا را هم شاهد میگیریم؛ ولی برادرانی که درکابل بودند، مخصوصاً آقای زاهدی - که آدم دلسوزی است و به کابل آمده و تلاش می کرد - بسیار اصرار کرد و من ناگزیر برای پانزده روز به کابل آمدم، پانزده روزه هم که اینجا آمدم...*

... در دوران چهار سال یا سه سالی که از عمر حزب وحدت سپری شده بود، هیچ وقت ازخارج و داخل، سی نفر در بامیان جمع نشده بودند؛ ولی وقتی که کابل فتح شد، درهمان روز های اول فتح که ما اینجا آمديم، هشتاد نفر از شورای مرکزی و شورای نظارت در اینجا آمده و این هشتاد نفر هم از گروههای منحلّه سابق جمع شده بودند. انقلاب چهارده ساله مردم پیروز شده بود و از آنطرف برادران اهل تسنن، برادران هفت گانه ما، ما را حذف کرده و می گفتند که حرف شیعه ها را بعداً میزنیم و از اینطرف هم اینها هشتاد نفر آمده و همه وزارتخانه میخواستند؛ یعنی از وزارت پایین تر قانع نبودند و همه میگفتند که: «وزارت»! این مشکلی بود که در اینجا پیش آمده بود و وقتی هم که با آقای مجددی توافق شد که سه وزارتخانه به ما داده شود، این سه وزارتخانه به هیچوجه قابل تقسیم بر نه حزب منحلّه نبود و از اینطرف هم هیچکسی از وزارتخانه پایین نمی آمد و

* این قسمت از صحبت رهبر شهید به خاطر آمدن مردم قطع میگردد و اندکی وقفه ایجاد میشود. (کانون)

اقلاً برای حزب منحلّه. شان از يك وزارتخانه کمتر قانع نبودند. مشکلی که ما در اینجا داشتیم، يك مشکل عمده بود و حالا برادران هرچه که میگویند و لطف میکنند، مربوط خود شان است، ولی جالبش اینجا بود که آنروز ما مصوبه داشتیم که بیطرفها را به وزارتخانه معرفی کنیم، و تعصب گروهی برادران آنقدر زیاد بود که پیشنهاد کردند که از این بی طرف ها کسی به گروههای منحلّه. سابق ارتباط نداشته باشد؛ حالا امروز میگویند که «نفرهای دولتی معرفی شد»، «نفرهای غیر جهادی معرفی شد»؛ ولی آنروز به خاطر تعصبات گروهی شان حتی کسی را که مثلاً يك سال قبل با فلان تنظیم منحلّه ارتباط داشته است، قبول نداشتند!

لهذا، فکر کردیم و غیر این راه دیگری نداشتیم که باید وحدت شیعه را حفظ میکردیم؛ آنروز هم در اول فتح کابل، موقعیت فعلی شیعه وجود نداشت و اگر چهار نفر از حزب وحدت جدا می شدند، می گفتند که انشعاب است و کار وحدت تمام شد. موقعیت خود شیعه هم آنقدر تثبیت و مستحکم نبود. آقای ربانی پیش از آنکه به دوره چهار ماهه انتخاب شود، سه بار نزد من نفر فرستاد که من باید تو را از نزدیک ببینم. آن وقت راستش هم که یکمقدار شلوغ و ازدحام بود، دو روز، سه روز پیش می آمدند تا وقت بگیرند می گفتیم که وقت نداریم. قاضی صفا (از طرف آقای ربانی) آمد گفت که ما هرات می رویم و اصرار کرد که قبل از هرات رفتن نیم ساعت شما را ببینیم؛ گفتم: خوب است، ساعت هفت بیایید، ما يك

صبحانه هم درست می کنیم و حرف میزنیم؛ وقتیکه اینجا آمد، حرفش این بود که شما با آقای مجددی مذاکره نکنید...*

... علمای ما هم که جمع شده بودند، هرکسی را که احتمال میدادند در آینده نقش داشته باشد، شب و روز رفته، دروازه خانه اش را میزدند و در این شرایط ماهم ناچار بودیم که از پاشیده گی حزب وحدت جلوگیری کنیم و بیاییم کادر های متخصص و کاردان را مطرح کنیم و همین سه چوکی یی را که به نام شیعه و به نام حزب وحدت گرفته شده، به اینها بدهیم. بعد هم - آقای محقق زاده تشریف دارند (اشاره به محقق زاده) - ما در شورای تصمیم گیری پانزده نفر داشتیم. از جمله پانزده نفر، نه نفر به کسانی که تعیین کرده بودیم، رأی دادیم و بعضی نفر هایی که مطرح بودند، من کاندید نکرده بودم. یعنی من کاندید کرده بودم، ولی کاندیدا های من رأی نیاوردند.

به این رأی نه نفر که اکثریت بود، چهارده نفر ما امضاء کردیم، تنها آقای عالمی (بلخی) امضاء نکرد و آمد به من گفت که من قبول ندارم. ولی با اینهم وقتیکه از اطاق بیرون آمدند، متأسفانه هیچکس نگفت که ما رأی داده ایم و اکثریت گفتند که فلانی با استبداد رأیی که داشته، خودش تصمیم گرفته است!

البته من هم از اینکه رئیس شورای مرکزی و مسؤول اجرای مصوبه بودم، پشت سر آن ایستادم و الحمدلله آن روز حزب وحدت

* در این قسمت اندکی از صحبت رهبر شهید قطع شده است. (کانون)

نجات پیدا کرد و آنچه را که مردم فکر میکردند که به ضرر شان است، به نفع شان تمام شد و در کشور های خارج و در دنیا مطرح شد که حزب وحدت... تعصب ندارد... *

مصاحبهء رهبر شهيد

با

خبرنگاران پيام آزادي و خبرگزارى وحدت اسلامى

۱۳۷۳/۹/۵

داور: استاد محترم سوال من در رابطه به این است که اگر آقای ربانی به ماندن در قدرت با فشاری کند، موضع و موقف حزب وحدت اسلامی چگونه خواهد بود؟

رهبر شهید: در رابطه با مسأله، آقای ربانی و حکومتش باید

گفت که این حکومت قانونیت ندارد، زیرا توافق احزاب در جلال آباد و اسلام آباد که مصدر قانونی کار آقای ربانی بود، بسیار وقت است که موعد آن تمام شده است؛ بعد از طریق ستره محکمه و جلسه هرات هم که میعاد حکومت شان را تمدید کردند، وقت آن به پایان رسید. با اینکه ستره محکمه هم قانونیت نداشت و جلسه هرات هم، چون ستره محکمه که یک ارگان دولت است وقتی قانونیت دارد که از طرف یک دولت منتخب با تأیید قانون اساسی بی که مورد توافق همه مردم باشد، به وجود بیاید و آنوقت است که میتواند در رابطه با سرنوشت و اداره مملکت تصمیم بگیرد. ولی زمانیکه اینطور نباشد، ستره محکمه که جزئی از حکومت ائتلافی که احزاب مصدر حقوقی آن است، میباشد، وقتی دوران حکومت تمام شد، ستره محکمه نیز قانونیتش تمام میشود؛ چون آن یک ارگان جدا از دولت نیست، جزء آن است. ولی با اینکه پس از تمام شدن موعد دولت آقای ربانی ستره محکمه قانونی نبود، باز هم فرمان صادر کرده و دوره حکومت آقای ربانی را سه ماه تمدید کردند و این هم تمام شد؛ جلسه هرات هم که کاملاً یک طرفه تشکیل شده بود و شما در جریان قرار دارید که اکثریت قاطع احزاب در آن جلسه شرکت نکرده بودند، یعنی رهبران در آنجا نرفتند و بعضی حتی آنرا رد کردند و آنرا یک جلسه غیر قانونی دانستند که نمیتواند قضایای افغانستان را حل کند. با آنهم چون اینها پول زیادی را مصرف کرده بودند و تعدادی را هم جمع کردند، سه ماه دیگر باز هم دوره حکومت آقای ربانی را تمدید

نمودند. لهذا اکنون بهر ترتیبی که باشد - اگر کسی برای کارش مرجع و وجهه قانونی بی را در نظر داشته باشد و به مردم یا مسوؤلین جهادی یا هر چیز دیگر اعتنا کند - دیگر دوران آقای ربانی تمام شده و حالا اگر کسی بیاید و بگوید که آقای ربانی استعفا کند یا نکند، این حرف درستی نیست؛ او چه استعفاء کند یا نکند دیگر از طرف هیچکدام مرجع قانونی رئیس جمهور نیست. منتها وضعیت فعلی افغانستان طوری است که هر کس در هر منطقه بی که هست يك حاکمیت - ولو کوچک هم باشد - دارد و به همان حاکمیت خود ادامه میدهد. اینها در همان ساحات تحت کنترل خود حاکمیت دارند و چند وزارت خانه را که در دست دارند به خاطر آن خود را دولت قلمداد میکنند. جلسه هایی را که اینها دایر می کنند، هیچگونه نتیجه ندارد.

و اما موضع حزب وحدت همان موضع شورای هماهنگی است که خواستار آن است که يك حکومت موقت به وجود بیاید و مدت آن کم باشد. رهبران در این حکومت شرکت نکنند و آن دولت موقت تعهد کند که زمینه انتخابات را فراهم سازد و خود آن دولت موقت در انتخابات شرکت ننماید، تا به این وسیله يك حکومت منتخب واقعی بوجود بیاید؛ و حزب وحدت روی این موضع پافشاری می کند.

داور: استاد محترم عواملی که باعث شد آقای اکبری از حزب وحدت جدا شود و به شورای نظار پناه ببرد، چه بوده است؟

رهبر شهید: البته این مسأله انگیزه خاص ندارد. در شرایط فعلی افغانستان که انواع مختلف درگیری ها در این کشور وجود دارد و مخصوصاً در طول حکومت آقای ربانی و قدرت مسعود، جنگ های متعدد بر مناطق ما و بالای مردم ما تحمیل گردید و مردم ما و حزب وحدت از خود دفاع کردند و آنها نتوانستند که بر این مردم غالب شوند و به اهدافی که داشتند، کامیاب گردند. لذا آنها راهی را انتخاب کردند که در داخل حزب وحدت اختلاف ایجاد کنند و از این راه بتوانند حزب وحدت را در میان خودش درگیر نمایند.

شما می دانید که در افغانستان تضاد های مختلف وجود داشته است؛ مخصوصاً از زمانی که افغانستان به این نام هویت پیدا کرده است و يك قشر خاص از ملیت پشتون حاکمیت کرده و طبعاً هیچگاهی حکومت مردمی در افغانستان نبوده و تشکیل نگردیده است. اما برداشت بیشتر ملیتها این بوده که در اینجا ملیت پشتون حاکم بوده و سایر ملیت ها مظلوم واقع شده اند و احساس هم میکردند که تمام ظلم هایی که در گذشته بر سایر ملیتها می شده است، از طرف ملیت پشتون بوده است؛ اما این يك احساس و باور اشتباه بود؛ زیرا ما دیدیم که دو سال و هفت ماه گذشته که حاکمیت در دست آقای ربانی قرار داشته، این را عملاً اثبات کرده که ظلم و ستم افراد مال يك ملیت نیست. زیرا از خصلت حاکمیت، ظلم است، استبداد است، حق کُشی است و حالا اگر ما بیاییم و بگوییم که در طول دو سال و هفت ماه گذشته، ملیت تاجک ظلم و ستم و حق کُشی

کرده است، این حرف عادلانه و واقع بینانه نیست. اینجا دیدیم که خصلت آقای ربانی موجب این همه تباهی ها بوده است، نه از ملیت تاجک. در گذشته هم ظلم و ستم حاکمانی که از ملیت پشتون بودند، خصلت خود شان بوده، اما بعداً مردم احساس میکردند که این کار ها از طرف ملیت پشتون شده است. اینگونه تضاد ها در هر جامعه بی وجود دارد. اما آقای ربانی و مسعود این تضاد های ملی را زیاد دامن زدند و از آن استفاده کردند. در نزد تاجک ها، هزاره ها و ازبک ها می گفتند که ما و شما یکی هستیم و باید زمام حکومت را در دست خود بگیریم و از این حرف ها زیاد میگفتند. این خصلت حکومت شان است که در طول دو سال و هفت ماه گذشته بالا ترین ظلم و استبداد را در حق مردم افغانستان مرتکب شدند، ملیت های افغانستان را دشمن همدیگر ساختند، که این بدترین ضربه و بالا ترین خیانت آنها در حق مردم بود. اما با اینهم همه این حرف ها دروغ بودند و شما در طول دوران حاکمیت شان شاهد جنایت های زیادی بودید که بالای مردم ما تحمیل کردند؛ شما شاهد بودید که در اینجا تبلیغات کردند و اطفال خورد سال مردم ما را گرفتند که ملیت هزاره مواد غذایی و میوه ها را مسموم میکند. این کار در واقع يك دشمنی آشکار و يك اقدام خاینانه علیه ملیت هزاره بود، در صورتیکه در هیچ جا و در هیچ قانون دنیا اطفال معصوم مورد بهره برداری تبلیغاتی قرار نمیگیرند.

با این هم دوازده جنگ را بر مردم ما تحمیل کردند و تعداد

زیادی خسارات مالی برمردم ما نیز وارد ساختند، اکنون به تعداد هفت صد نفر از منطقه افشار مفقود گردیده که آنهم بخاطر يك توطئه بود که چند نفر قوماندان را خریداری کردند و دست به آن جنایت های هولناك زدند. البته کینه توزی های شورای نظار با حزب وحدت و مردم تشیع يك موضوع آشکار است. درحوادث امسال هم مسعود خودش گفته بود که من در يك تعیینات و انتخابات مسألهء حزب وحدت را يك طرفه میکنم و می گفت در این مورد مصرف چهار جنگ را اختصاص داده ام؛ و شما میدانید که وقتی دشمن در میدان نبرد نظامی و سیاسی نتواند مقابله کند، طبیعی است که دست به چنین توطئه هایی می زند. شورای نظار و مسعود و ریانی در این راه از این مسأله استفاده میکنند که پشتون ها درگذشته بالای ملیتهای دیگر حاکمیت کرده و دو صد و پنجاه سال ظلم نموده اند، حالاکه به اصطلاح حاکمیت از پشتون ها به دیگر ملیت ها منتقل شده است، باید انتقام گرفت. آنها در اینجا تبلیغ میکردند که گویا ما طرفدار پشتونها هستیم و بر ضد تاجک ها قرار داریم و تاجکها با هزاره ها يك وجه مشترك دارند و هر دو ملیت درگذشته محروم بوده اند و ما (حزب وحدت) حالا به این مسأله خیانت میکنیم! آنها از این راه ها وارد شده و برای نابود کردن و ضربه زدن ما توطئه چیدند. این از طرف دشمن کاملاً طبیعی بود، اما کسیکه در این طرف ضعیف النفس اند و تصمیم ندارند و آینده نگر نیستند و اوضاع فعلی را تحلیل نمیتوانند، با این تبلیغات اغفال شدند و درخط آنها قرار گرفتند.

دومین دلیل این بود که شما میدانید که روسها در دوران حکومت آقای ریانی بالاترین کمک را برای او کردند. من در مصاحبه دیگر نیز این مطلب را گفته بودم که اگر نجیب قانع میشد که روسها برایش پول چاپ کنند و دیگر امکانات نظامی و کمک ندهند تا آخر عمر نجیب، روسها میتوانستند پول دراختیارش قرار دهند و او هم میتوانست به شکل آقای ریانی و حتی بهتر از او حاکمیت خود را دوام بدهد. اما دیدیم که نجیب با این موضوع توافق نکرد، در حالیکه اکثر شهرهای بزرگ، شاهراهها و پایتخت کشور را در دست داشت، اما پس از قطع شدن کمک نظامی، نجیب حاضر شد که از قدرت کنار برود و استعفا کند و قدرت را تحویل بدهد. اما آقای ریانی به همان چاپ پول بی پشتوانه اکتفا کرده و تا کنون به حاکمیت خود دوام داده است.

یکبار روسها بخاطر گرفتن سفارت خود آمده بودند، ما گفتیم که شما بعد از اشغال نظامی تان- که شکست خوردید- اکنون اشغال اقتصادی تان را در کشور ما دوام داده و بدتر از آن عمل میکنید. ما انتظار داشتیم که بعد از متلاشی شدن اتحاد شوروی دیگر روسها با مردم ما جفا نکنند. آنها برای ما گفتند: این پولی که در افغانستان دوران میکند، وقتی از مرز روسیه بیرون می شود، ارزش پولی پیدا میکند، ولی در کشور خود ما هیچکدام ارزشی ندارد. آنها با یک شرکت روسیه- که زیاد هم به دولت ارتباط ندارد- قرارداد کرده اند که آن شرکت قبلاً در آلمان شرق بود؛ حالا هم شما

اعتراض کنید، شورای هماهنگی اعتراض کند، وزارت مالیه اعتراض کند تا این کمک ها قطع شود.

واقعیت هم این است که این يك كاغذ سفید است که آن را رنگ کرده اند و هیچ کدام پشتوانه ای ندارد و مردم را هم در مضیقه قرار داده است و چند برابر تیراژ چاپ را بالا برده و ارزش آن را پایین آورده اند و این چیزی است که کمبود هم نمیکند و میتواند هر قدر آدم ضعیف النفسی را که باشد، خریداری کند.

این اعمال، يك دشمنی آشکار با مردم است. با این پولهای بی پشتوانه، بین مردم ما اختلاف و نفاق ایجاد کردند و این ذهنیت را در افراد نا آگاه و بی تحلیل القاء کردند که گویا ما طرفدار پشتون هستیم، و آن افراد اغفال شده طرفدار تاجک. برای این مسأله حتی بینش و توجیه فکری ساختند. اما در واقع مسأله این طور نبود و نیست. آنها طرفدار تاجک نیستند و ما هم طرفدار پشتون نیستیم، ما فقط طرفدار برادری و برابری ملیتها میباشیم. ما برای ملیتهای افغانستان حقوق قایل هستیم که تمام آنها در حاکمیت سیاسی کشور طبق شعاع وجودی خویش سهم داشته باشند. حقوق خواستن برای يك ملیت به معنای برابری است. این مانند آن است که چهار پسر از يك پدر و مادر در يك خانه هستند و هر کدام حق خویش را میخواهند؛ حق خواهی به معنای دشمنی نیست، اگر کسی بیاید و ملیت ها را با همدیگر دشمن سازد، این خیانت ملی است که انجام میدهد. روی این مبنا از وقتی که ما به کابل آمده ایم، تا کنون روی وحدت ملی

واقعی- که حق همه ملیتها تأمین شود- تلاش کرده ایم. اما متأسفانه که شورای نظار و دستگاه حاکمه آقای ربانی، یکزمان آنقدر تضاد را در میان پشتون و هزاره به وجود آورده و بخاطر آن تبلیغ کرده بودند که این دو ملیت به شدت، نسبت به همدیگر بدبین شده بودند. جنگهایی که سیاف با حزب وحدت شروع کرد، اینها تبلیغ کردند که این جنگ پشتون و هزاره است.

براساس آن شما شاهد بودید که يك پشتون در مناطق هزاره نشین آمده نمی توانست و يك هزاره در مناطق پشتون نشین، حتی مهاجرین مردم ما بعد از چهارده سال، وقتی میخواستند به وطن شان برگردند، حدود سه هزار نفر شان در منطقه كَشك نخود كشته شدند. گناه آنها فقط همین بود که از ملیت هزاره بودند و چهارده سال مهاجرت را پشت سر گذاشته بودند!

بهر صورت که بود ما این تضاد ها را طی نشست خویش با آقای حکمتیار رفع کردیم، تاجاییکه امروز يك هزاره به راحتی در مناطق پشتون نشین می تواند برود و همچنان يك پشتون میتواند به مناطق هزاره نشین برود. امروز این دو ملیت با یکدیگر احساس برادری و برابری دارند، نه خصومت و دشمنی. تضاد پشتون و ازبک راهم شما میدانید که آنقدر حاد بود که هیچ کدام نمیتوانستند در منطقه دیگری عبور و مرور نمایند. این تضاد ها هم با ابتکار و پیش قدمی حزب وحدت از میان برداشته شد و امروز ملیت پشتون و ازبک کاملاً با یکدیگر احساس برادری دارند؛ اما اشتباه نشود که

این کار بمعنای آن نیست که امروز ما تضاد بین هزاره و ازبک و پشتون را رفع کرده ایم، تا همه در برابر ملیت تاجک قرار گیرند. نه، ما برادران تاجک را برادر خود میدانیم و هیچگونه دشمنی با آنها نداریم. ما سعی و کوشش می کنیم که تضادها میان ملیت ها را کاملاً از بین ببریم و این افتخار را هم داریم که تا کنون نقش خود را بطور شایسته آن ایفا نموده و سهم خود را در ایجاد وحدت ملی واقعی اداء کرده ایم. اما تبلیغات خصمانه شورای نظار ادامه دارد که میخواهد از این تضادها استفاده نموده حکومت کند و به همین بهانه بود که یکعده را فریب دادند و وادار کردند که دست به خیانت بزنند؛ پول آوردند و سلاح تهیه کردند که در بین مردم غرب کابل توزیع نمایند که الحمدلله با هوشیاری مردم ما این توطئه خنثی گردید و بعد از آن آنها رفتند به شورای نظار پناه بردند.

عزیز: استاد محترم، شما در قسمت عوامل قرار گرفتن يك عده از اعضای شورای مرکزی در کنار شورای نظار مفصلاً صحبت کردید، ولی آیا در گذشته هم کدام پلانی برای تصفیه عناصر معامله گر از درون حزب وجود داشته است، یانه؛ و گذشته از پلان های تصفیوی آیا کدام اقدام مسالمت آمیز از راه تفاهم و مذاکره با آنها صورت گرفته است، یا اینکه تنها راه حل همین تصفیه بوده است؟

رهبر شهید: البته در این رابطه مسایل زیاد و طولانی وجود

دارد؛ راه های مسالمت آمیز یعنی همان راه هایی که انسجام و وحدت «حزب وحدت» را تأمین میکرد، در پیش گرفته شد و در آن راه ها تلاش زیاد هم صورت گرفت. اما متأسفانه آنها بخاطریکه اجیر شده و پول گرفته بودند، به شیوه خود اصرار ورزیدند و اجازه ندادند که جلو این معامله و توطئه گرفته شود و در اخیر هم آنها جداً میخواستند که علیه حزب وحدت اقدام نمایند و مرکزیت این حزب را نابود کرده، همه چیز را به شورای نظار تسلیم کنند. البته این کار و این توطئه، مال سالهای قبل بود. چون بعد از مسأله افشار که پیش آمد و برای مردم ما بسیار سنگین تمام شد، در آن زمانها يك گزارش آمد که آقای اکبری از بامیان با آقای ربانی تماس گرفته و مبنای آن این بوده که گفته است ما با تاجک ها همسو هستیم و وجه مشترك داریم و این موضعگیریهایی که فلانی میکند، موضع گیری ما نبوده و به ما مربوط نیست. آقای ربانی در يك جلسه که آقای محسنی و باقی متحدینش شرکت داشتند، گفته بود که آقای اکبری در حزب وحدت چه موقف و چه وظیفه دارد که برای ما نامه نوشته کرده است. بعد آنها گفته اند که او معاون هیأت رئیسه است. لذا در جواب این نامه آقای مسعود در بامیان نفر فرستادند و درخواست کردند که آقای اکبری کابل بیاید. ما در آن وقت که خبر شدیم به شورای مرکزی پیام دادیم که آقای ربانی همچون نامه یی را ادعا کرده است. آقای اکبری این مسأله را به شدت تکذیب کرد و گفت که نه این موضوع حقیقت ندارد و موضع حزب وحدت همان يك موضع

است که شورای تصمیم گیری در کابل میگیرد.

بعداً تابستان بود که آقای اکبری به عنوان هیأت رئیسه کابل آمد و آقای ربانی او را مهمان کرد؛ در همان مهمانی بود که آقای ربانی گفته بود که نامه شما برای ما رسید و ما توسط آن نامه شما را شناختیم و با شما آشنا شدیم و ما از نظریات نیک شما استقبال میکنیم. هیأت هایی که در پهلوی آقای اکبری بودند، بما گفتند که همچو حرف هایی درمهمانی بوده و لذا مسأله نامه راست بوده است. اما ما بخاطر مصالح حزب وحدت از این مسأله گذشتیم و آن را دنبال نکردیم؛ اما اینقدر به آقای اکبری گفتیم که این ها بسیار قدرت طلب اند و حزب وحدت را مخالف قدرت شان می بینند و گر نه ماهیچگاهی برنامه دشمنی ملیت ها را نداریم. پس از آن درمسأله تعیینات، آقای ربانی مخفیانه به آقای اکبری کمک کرد تا از آن بخاطر تغییر ذهنیت ها استفاده کند. و هنگامیکه آژانس آتش گرفته بود، ما هیأت فرستادیم و آنها از نزدیک سوخته های پول را مشاهده کردند. پنج صد میلیون هم آقای ربانی رسماً برای احیای بامیان فرستاد که ولایت آن فعال شود. البته این پنجمصد میلیون برای بودجه مقدماتی آن بود و از آنجائیکه این مبلغ علنی بود، باید از طریق حزب تحویل گرفته میشد و چون ما مسؤول حزب بودیم، این پول ها را گرفتیم که برای مصارف بامیان و ولسوالی های آن کمک نماییم. البته آقای ربانی بعد ها از این مسأله اظهار پشیمانی کرده و با برادران حرکت گفته بود که این پول ها بی خود در دست فلانی

افتاد، درحالیکه، ما آن را برای آقای اکبری فرستاده بودیم! بعد آقای ربانی در جلسات با آقای جاوید و سایرین قول داده بود که هم حرکت وهم مخالفینی را که فکر میکردند در داخل وحدت است، تقویت نمایند و این مسائل ادامه داشت تا تعیینات حزب وحدت پیش آمد.

در مورد تعیینات حزب وحدت شما عرض کنم که طبق اساسنامه حزب، باید سالی یکبار تعیینات صورت گیرد و این کار مشکل نیست. فقط تعداد بیست نفر اعضای شورای مرکزی که در مرکزیت حزب باشند، میتوانند تعیینات کنند. و این به هیاهو و تبلیغات ضرورت ندارد که همه اعضای شورای مرکزی حضور داشته باشند. اما آقای اکبری این مسأله را غیر طبیعی و غیرعادی ساخت و گسترده کرد. وقتیکه در بامیان بود، بهمه جاها پیام داد که جلسه بزرگ تشکیل میشود، باید همه حضور داشته باشند و حتی اعضای شورای مرکزی را تهدید کرده بود که اگر نیامدید حق شکایت ندارید. این بود که مسأله یکمقدار غیر طبیعی شد و از آنجایی هم که در کابل جنگ و فشار وجود داشت، مردم ما در داخل و خارج از آن تشویش می کردند که مبادا در داخل حزب وحدت مشکلات پیش بیاید. آنوقت شورای عالی نظارت که در اینجا آمدند، صلاح دیدند که شورای مرکزی به کابل بیاید و با شورای تصمیم گیری یکجا شود تا یکجا تصمیم بگیرند و یکجا عمل کنند. این بود که شورای مرکزی منتقل شد و بعد هم شورای نظار و جمعیت از کانال حرکت اسلامی با آنها در تماس شدند و مسأله آمدن شورای مرکزی را

بسیار عمده فکر میکردند و برداشت شان این بود که گویا موضع گیری های کابل موضع گیری شخصی ما است که علیه شورای نظار داریم و شورای مرکزی با آن توافق ندارند.

بهر صورت، کلیه اعضای شورای مرکزی و شورای عالی نظارت در تعیینات شرکت کردند و اینها رفتند با شورای نظار توافقاتی را امضاء نمودند. در یک باب گزارشاتی که ما داشتیم، در ابتدا ۲۶۰ میلیون برای اینها توزیع شده بود و مخصوصاً آقای فاضل قرار داد نه ماده ای با آقای مسعود امضاء کرده بود و یکی از شرایط خود را گفته بود که در انتخابات هر مقدار پول که ضرورت شد، شما باید پرداخت نمایید. بعد هم شورای عالی نظارت، انتخابات را در موقع معین آن دایر نکردند و آن را به تأخیر انداختند که بر اساس آن، برای مردم ما ناراحتی پیش آمد و از داخل و خارج پیام دادند و در کابل تظاهرات راه انداختند و خواستند که سرنوشت حزب تعیین شود. اما متأسفانه که بعد ها این تظاهرات به خشونت گرایید که در ایجاد آن خشونت هم دقیقاً آقای فاضل دست داشت. چند روز اول، تظاهرات آرام بود؛ مردم می آمدند و خواسته های شان را مطرح کرده برمی گشتند؛ اما عمال آقای فاضل - که بعداً ثابت شد - آن را به خشونت نزدیک ساختند، بالای خانه آقای بهشتی حمله کردند و قصد شان هم این بود که آقای بهشتی را به قتل برسانند و بعد آقای فاضل روضه او را بخواند که این مسأله با هوشیاری اطرافیان و محافظان آقای بهشتی خنثی شد و آنها به تحریکات عمال

آقای فاضل اعتناء نکردند و فریب نخوردند. بعد بالای خانه آقای اکبری رفتند و در آنجا هم شما شاهد بودید که بالای زنها فیر کردند و دو زن کشته شدند. شما می دانید که در آن جریان، تظاهرات کننده گان سلاح نداشتند که حمله کنند، آنها که فیر کردند و زنها کشته شدند، مسأله وخیم شد و آنوقت بعضی نظامی ها از این جا و آنجا آمدند و زد و خورد شد و در جریان آن دو نفر از آقای اکبری نیز کشته شدند. این يك مسأله بی کاملاً حساب شده بود که آنها راه انداخته بودند تا از طریق خراب ساختن وضع بهره برداری کنند. بهر حال، نظر همه این شد که باید انتخابات دایر شود و وقتی که این توافق پیش آمد، آقای ربانی پنجصد میلیون افغانی را توسط سکرتر خود بنام «صفر محمد» بیرون کرد و در اختیار اینها گذاشت که برای خرید رأی استفاده کنند و آنوقت برای هر نفری که رأی بدهد، اینها شصت لك افغانی و يك موتر کرونا دادند. اما واقعیت مسأله این بود که تعداد زیادی افراد در شورای مرکزی وجود داشت که از درایت و بینش سیاسی کافی برخوردار بودند، توطئه دشمن را می دانستند و برای منافع مردم شان و منافع حزب شان فکر میکردند؛ اینها حاضر نشدند که به توطئه ها تن بدهند و بعد در جریان رأی گیری ثابت شد که آنها در داخل شورای مرکزی، چندان طرفدار زیاد نداشتند و رأی هم نیاوردند و این يك شکست بزرگ برای آنها بود؛ باینکه فهیم با پهلوان یحیی و خود مسعود با ترجمان شرط زده بود که ما در داخل حزب وحدت برنده هستیم و این برادران گفته بودند که

نه، ما میدانیم که در داخل حزب وحدت، همه يك دست اند و مردم از حزب وحدت حمایت میکنند، اما شما متکی به پول تان هستید..

پس از تعیینات همه را باور بر این بود که در همین جا مسأله خاتمه می یابد و بعد از این کسی اغفال نخواهد شد و یکمقدار پولی را هم که مصرف کرده بودند، به نتیجه نرسید و شکست خوردند. اما متأسفانه معلوم شد که اینها متوقف نشدند و دوباره نفر فرستادند که از قندز سلاح بخرند؛ چنانچه که به تعداد هفتصد میل سلاح خریداری کردند که پنجصد میل آن را در غرب کابل در خانه آقای کاظمی و باقی آن را در چهارقلعه وزیر آباد جایجا کردند. البته روشن بود که ما همه این مسایل را می دانستیم، ولی روی مصالح مردم هزاره و تشیع و مصالح حزب وحدت تحمل میکردیم، تا شاید مسایل بهبود یابد و آنها دست از آن اقدامات خود بردارند. درجنگی که بین حزب اسلامی و حرکت اسلامی در دارالامان پیش آمد، تعدادی از نظامیانی که طرفدار آقای اکبری بودند، درجنگ شرکت کردند و قصر دارالامان را ازدست حزب اسلامی بیرون نمودند و بعد هم از طریق رادیو اعلان کردند که در اینجا نیروهای دولتی موفق شده اند و شما هم این تبلیغات را شنیدید؛ با اینهم ما با تحمل و گذشت پیش رفتیم و تلاش داشتیم که مسایل را از طریق تفاهم و استدلال حل کنیم و فکر می کردیم که شاید بتوان اینها را اصلاح کرد و به راه آورد.

شما به یاد دارید که در سه حوت در سخنرانی مفصلی که ما

داشتیم، این مسأله را توضیح دادیم که ما برای مردم خویش فکر می‌کنیم، برای افغانستان فکر می‌کنیم، برای وحدت ملی فکر می‌کنیم، این موضوع که فلانی خوب است، یا خوب نیست، درکنار این باشیم یا آن باشیم، غلط است و توضیح مفصل ما روی این مبنا بود که ما می‌خواهیم همه به عنوان برادر و برابر در کنار همدیگر زندگی کنند؛ اما اینها اکتفا نکردند و دنبال قضیه بیرون آمدند و پس از شکست شان تصمیم گرفتند که هماهنگ با حرکت اسلامی اقدام نظامی نمایند. برای این منظور پول گرفته و مهمات خریداری کرده بودند و درجنگ هم همزمان با اتحاد سیاف و شورای نظار وارد اقدام شدند. حتی این‌ها رفته بودند، نزد مسعود و گفته بودند که می‌خواهیم فلانی را با نظامی‌های او از بین ببریم، منتها شما سعی کنید که قضیه افشار دو باره تکرار نشود، خانه‌های مردم چور و چپاول نشوند و مردم اسیر نشوند تا ما بتوانیم در بین مردم نفوذ نماییم و زندگی نماییم. ما از همه این مسایل آگاه بودیم و آقای فاضل هم در مشهد گفته بود که عنقریب در کابل تحولاتی پیش خواهد آمد.

در اینجا هم تبلیغات و حرف و سخن‌هایی گفته بودند که همه‌اش را ما می‌دانستیم و مسایل را تحت نظر داشتیم؛ گزارشات دقیقی هم بود، اما زمان آن معلوم نبود که چه وقت عملی می‌شود. بعد وقتی که تصمیم آنها گرفته شد و می‌خواستند عمل کنند، یک‌کده از قوماندانان دلسوز حرکت اسلامی که برای مردم خویش فکر می‌کردند، به ما خبر دادند که این‌ها علیه شما اقدام می‌نمایند.

آنوقت مامصلحت را بر این دیدیم که یکعده کسانی را از حرکت اسلامی که توطئه کرده بودند، دستگیر و تصفیه نماییم که اینها نتوانند وارد عمل شوند که متأسفانه آنها چون آمادگی قبلی داشتند، تحرکاتی راه انداختند، جنگ همگانی شد و مشکلات زیادی پیش آمد، ولی با آنها، تصفیه شدند و رفتند.

بهر صورت، این مسایلی که پیش آمد، از دیر زمانی وجود داشت و حزب وحدت و شورای مرکزی میخواستند که وحدت حفظ شود و جنگ داخلی پیش نیاید. راه های مسالمت آمیز زیادی را بخاطر این منظور در نظر گرفتند که متأسفانه بی نتیجه ماند و هنگامیکه آنها تصمیم نظامی گرفتند، دیگر راهی نمانده بود، بجز اینکه جلو آنها را قاطعانه بگیریم و مردم را نجات دهیم.

بشارت: استاد محترم، طوریکه ما می دیدیم قبل از جریانات ماه سنبله، حزب وحدت در فعالیت های محاربوی شورای عالی هماهنگی زیاد سهم نداشت، آیا در این زمینه اختلافات آقای اکبری کدام نقشی داشت؟

رهبر شهید: البته ما در این رابطه مشکلات زیادی داشتیم که در حدود سه چهار مشکل عمده تر بود. یکی از آن مشکلات، آقای اکبری در داخل حزب وحدت بود که روی اهداف خاص خود مخالفت میکرد؛ مشکل دیگر حرکت اسلامی بود، که متحد دولت بود و ما مخالف دولت بودیم و بعد هم در غرب کابل وضع طوری بود که اگر

يك پوسته از ما بود، يك پوسته ديگر از حركت اسلامي بود، روي اين لحاظ شركت كردن فعال در جنگ براي ما مشكل بود. با اينهم در اوقات جنگ اگر نبرو ضرورت بود، ما به شوراي هماهنگي كمك كرديم؛ مشكل ديگر مشكل مردم بود، چون وقتي كه جنگ در داخل شهر پيش آمد، مهاجرين زيادي كه بيشتر از پنجاه هزار مي شوند، در اين منطقه آمدند، در عين حال فصل زمستان و هوا هم سرد بود، لذا اگر جنگ شروع ميشد، مردم واقعاً نابود مي شدند و ما به اين امر راضي نشديم، ولي با شوراي هماهنگي، هماهنگ بوديم.

بشارت: استاد محترم، در اين روزها مأمورين وزارت خارجه ايران ميگويند كه قرار است در تهران يك كنفرانس دبير شود؛ شما اگر در اين زمينه توضيحاتي بدهيد خوب خواهد بود.

رهبر شهيد: البته آنها بخاطر اينكه با افغانستان هم مرز و همسايه هستند و مهاجرين زيادي در آن كشور و همچنين پاكستان پناهنده شده و مشكلات زيادي را در دوران جهاد تقبل کرده اند، طبيعي است كه حالا براي آرامي افغانستان و صلح در اين كشور تلاش بيشتر مي نمايند.

لهذا در اين اواخر كنفرانس اسلامي در اسلام آباد دبير شد و در آنجا مسأله افغانستان مورد بحث قرار گرفت، آنها فيصله کرده بودند كه دولت هاي ايران و پاكستان، بخاطر تحقق صلح در افغانستان تلاش نمايند. بعداً هيأتي از سوي دولت ايران به افغانستان

آمد و با مسؤولین جهادی افغانستان و طرف های درگیر جنگ ملاقات کرد و به این نتیجه رسید که کنفرانس باید در ایران تشکیل شود و از گروه های درگیر دعوت نمایند که مذاکرات مستقیم و غیرمستقیم صورت گیرد. دعوت از طرف کنفرانس اسلامی و میزبانی آن از سوی دولت ایران باشد. حالا اینکه این تلاشها به چه میزانی مؤثر واقع میشود یا مؤثر واقع نمیکردد، بعد از سپری شدن جلسه کنفرانس، معلوم خواهد گردید و از اکنون نمیشود در این مورد پیش بینی کرد. اما هرکس که برای تأمین صلح و امنیت در افغانستان اقدام نماید، شورای هماهنگی از اقدام آنها حمایت می کند. مخصوصاً در این شرایط که مردم در وضع ناگوار قرار دارند؛ چون فصل زمستان در پیش است و مهاجرین هم زیاد اند حالا اگر اقدامی در جهت تأمین صلح و امنیت صورت گیرد، ما از آن پشتیبانی می نماییم و اجلاسی که در ایران برگزار میگردد با اینکه طرح خود را اعلام نکرده اند، از آنجاییکه اقدام شان در جهت آرامش مردم ما است، مورد حمایت میباشد.

بشارت: استاد محترم، در مورد قوماندانان و بعضی افراد سیاسی حرکت اسلامی- شیخ آصف محسنی صاحب- گفته میشود که بر اساس معامله گری خود سرانه عمل مینمایند؛ از نظر شما موضع محسنی صاحب در مورد جریانات غرب کابل چه بوده است؟

رهبر شهید: البته بعضی مسایل وجود دارد که به مصلحت آقای محسنی صورت میگیرد و بعضی هم بدون مصلحت است. در جنگهای گذشته که بین حزب وحدت و اتحاد بود، آقای محسنی یا در خارج بود، یا در منطقه. وزیر اکبرخان زنده گی میکرد و اینکه اتحاد با سلاحهای ثقیل مناطق ما را می کوبیدند، ایشان نمی دیدند و لذا موضع خاص خود شان را می گرفتند. چنانچه در جنگ دوم ۱۸۴۰ خانه تنها در دشت برچی صدمه دیده بود، و آقای محسنی خبر نداشت! اما قوماندانان حرکت اسلامی به عنوان اینکه خود شان از مردم غرب کابل و شاهد همه چیز بودند، در جنگ ها شرکت کرده و دفاع میکردند و حرف آقای محسنی راست بود که قوماندانها و مجاهدین خود سرعمل می کنند و به مصلحت ما نیست. در زمانهای اخیر که جنگ بین حزب اسلامی و حرکت اسلامی در گرفت باز آقای محسنی این حرف را تکرار کرد، ولی من با این حرف او موافق نیستم که درست باشد؛ زیرا در اینجا آقای انوری مسؤل نظامی حرکت بود، که از جهاد آقای ربانی حمایت کرده و علیه شورای هماهنگی اعلان جنگ داد و به حمایت آقای ربانی نیرو فرستاد. اما آقای محسنی در این جریان هیچ حرفی نگفت که موضع گیری انوری درست است یا نیست؛ بعد هم که با حزب اسلامی وارد جنگ شدند، دولت اعلان کرد که نیروهای دولت با حزب اسلامی درگیر است. بعد آقای محسنی میگفت من با این جنگ موافق نیستم، ولی در جلسه شورای مرکزی حرکت گفته بود که شما برای ما افتخار آفرینید و در

این مدت که من در پاکستان بودم، چندین بار مقامات خارجی با من تماس گرفتند! برای برادران حزب اسلامی می گفت که من مخالف جنگ هستم؛ با آقای ربانی می‌گفت که هر موضعی را که شورای مرکزی حرکت منظور کند، مورد تایید من است و من اگر اینجا خود را بیطرف می‌گیرم، این بنفع ما و شما است و این نشان می‌دهد که موضع آقای محسنی همیشه دو گانه است. ولی با اینهم يك حرفش راست است که اینجا مردم و قوماندانان غرب کابل از خود دفاع می‌کردند، آقای محسنی راضی نبود و جنگ را بی مفهوم می خواند و می کوبید. اما از اینکه علیه شورای هماهنگی جنگیدند، آقای محسنی آن را تایید کرد. در این اواخر هم توطئه بی را که شورای نظار توسط بعضی از عناصر حرکت مشخصاً آقای انوری و اشخاص دیگر، در داخل حزب وحدت راه اندازی کردند، آقای محسنی موضع شورای نظار را تایید کرد و حتی اعلان جهاد هم داد که شما مصاحبه اش را شنیدید. پس معلوم میشود که وقتی جنگ علیه مردم غرب کابل صورت می‌گیرد، آقای محسنی موافق نیست که قوماندانانش در دفاع از مردم شرکت داشته باشند و این راست است. اما وقتی که علیه مردم در پهلوی ربانی و مسعود، توطئه راه می اندازند و با مردم می جنگند، آقای محسنی موافق است. این است موضع اصلی او.

داور: استاد محترم این يك حقیقت است که حزب وحدت اسلامی، با مجاهدین خود در سنگر ها

باقی اند، ولی یکعده کادر ها در کنار جناح آقای اکبری قرار دارند و اگر آنها به همکاری شورای نظار بخواهند حزب وحدت دیگری را تشکیل بدهند، در این رابطه موضعگیری های حزب وحدت اسلامی چه خواهد بود؟

رهبر شهید: ما معتقد استیم که این کسانی که از حزب وحدت خارج شده و برای بیگانگان اجیر شده اند، هیچ جای پای در میان مردم ما ندارند و مردم ما هم از نگاه تاریخی به آن مرحله از رشد سیاسی خود رسیده اند و دشمنان خود را شناخته اند و کسانی را که در داخل حزب وحدت دشمنی ایجاد کرده اند، به ساده گی دفع و طرد نموده اند. در حوادث اخیر ثابت شد که در اینجا توطئه بسیار خطرناک بود و مجموعهء مسایل هم از دیدگاه عمومی اختلافات داخلی تلقی میشد؛ اما نظامیان حزب وحدت و مردم متعلق به این حزب با حمایت قاطع خود، این توطئه را خنثی کردند و مجموعهء تلاشهای دشمن نقش برآب شد. فعلاً کسانی که در پهلوی شورای نظار میروند، کسانی اند که هیچ جای پای در بین مردم ندارند و شما میدانید کسی که از نگاه نیروی نظامی و مردمی توان نداشته باشد، تشکیل دادن حزب کدام مسأله یی ایجاد نمیتواند. در دوران جهاد هم اینگونه احزاب فراوان وجود داشته اند که هر کدام در جایی برای خود تبلیغات می کرده اند، ولی کدام نقش نداشته اند. اینها هم با امکاناتی که از شورای نظار گرفته بودند در داخل حزب کدام

اطمینانی نداشتند و اکثریت شان پولهایی را هم که گرفته بودند، حیف و میل کردند و بعد هم توطئه را طرح ریزی کردند و به این فکر بودند که به این ترتیب می توانند حزب وحدت را متلاشی کرده از بین ببرند. در جلسه هرات اینها مخفیانه شرکت کردند و هیچوقت هم گفته نخواستند که ما در آنجا شرکت می کنیم یا نماینده می فرستیم. پیش ربانی هم نماینده هایی که می فرستادند کدام احترامی برایشان قایل نشد، و بالا تر از چند تبلیغات ارزشی نداد. این توطئه، اخیر که خنثی شد، باز گفتند که ما جنگ داخلی را هم می اندازیم در بامیان و در میدان جنگ می کنیم به این بهانه یکمقدار پول هم گرفتند، نفر فرستادند و گفتند که ما با راه اندازی جنگ، طرفداران فلانی را در مناطق مرکزی ضعیف می سازیم. در بامیان مردم جواب دادند که ما کدام داعیه ای نداریم که درگیری نماییم. در میدان هم همین طور برای هادی پول فرستادند که جنگ را در آنجا راه اندازی کند، اما به نتیجه یی نرسیدند.

لذا حالا ما معتقد هستیم که شورای نظار باید سرعت عمل بیاید و پول های خود را بی خود مصرف نکند. همین قدر هم که استفادهء سوء کرده اند، اکتفاء کنند و تشنج را در داخل مملکت ادامه ندهند. مشکلاتی را که در پیش است از راه اساسی و معقول آن حل نمایند. اگر نفر خریدن و پول مصرف کردن نتیجه میدهد، تا هنوز به نتیجه میرسیدند که شما شاهد بودید این تلاشها هیچکدام اثری نداشته، جز اینکه اغتشاش و جنگ را بیشتر کرده است.

عزیز: استاد محترم، شما در باره تحولات اخیر که پس از کشف و خنثی شدن توطئه شوروی نظار پیش آمد، صحبت کردید؛ میخواستیم که در مورد دست آورد های مردم و حزب وحدت اسلامی از لحاظ سیاسی، نظامی، اقتصادی نیز صحبت نمایید.

رهبر شهید: خدمت شما عرض شود که دست آورد برای یک مسئله درجایی عنوان میشود که کسی پلان داشته باشد تا در کاری اقدام نماید؛ آن وقت است که این سوال پیش می آید که این اقدام برنامه ریزی شده چه دست آوردی داشته است؛ ولی در اینجا که ما ابتکار را در دست نداشته ایم و طرف مقابل داشته است که طرح ریزی کرده بودند تا مردم ما را نابود کنند و موجودیت شان را از بین ببرند، انشخام شان را از هم بپاشند و ما هم برای جلوگیری از این توطئه اقدام کردیم؛ در اینجا بالاترین دست آورد ما همین است که توطئه خنثی شده است. البته در طول دو سال و هفت ماه گذشته توطئه های مختلفی را علیه مردم ما طرح ریزی کرده بودند و اینبار آمدند برنامه شان را در داخل حزب وحدت ریختند و برای آن پول مصرف کردند. در اینجا حزب وحدت مجبور شد که مقابله کند و بالاخره به فضل خدا موفق هم شد.

قبلاً آقای ربانی و مستعود در رابطه با حزب وحدت اسلامی همه روزه میتوانند مشکلات ایجاد کنند برنامه ها را مختل نمایند، با اطفال اعضای شورای مرکزی اختلاف بوجود بیاورند، راه

عبور و مرور مردم را بند کنند؛ این مسایل کاملاً ختم گردید و اکنون کسی از مردم فریب نمی خورد و کسی هم نمیتواند با سرنوشت مردم معامله کند. مسأله دیگری که در اینجا است، شما می بینید در داخل همه گروه ها و همه تشکیلات يك سری بی بند و باری ها وجود دارد که انگیزه و علت اصلی آن نا امنی در سطح مملکت است. جنگ دوامدار است که باعث شده که هیچ گروه نتواند افراد متخلف را بصورت قاطع جزا بدهد و حزب وحدت هم از این قاعده مجزا نبوده و نیست. يك سری قوماندانان و مسئولین خود سر بودند که نا امنی به وجود می آوردند و مردم را اذیت می کردند. حزب وحدت از مدت ها بدین طرف تلاش داشت که در ساحه تحت کنترل خود امنیت را تأمین کند و جلو خود سری ها را بگیرد، ولی کسانی که در اینجا طرفداررسانی بودند، مشکل بوجود آوردند و هر روزی که ما میخواستیم جدی اقدام کنیم، ضرورتاً باعث میشد که يك جنگ داخلی صورت بگیرد.

اما امروز این مسأله تمام شده و غرب کابل همه يك دست است. هر برنامه امنیتی و طبق هر نورم نظامی و امنیتی که بخواهیم بوجود بیاوریم، کسی مانع ایجاد نمیتواند. این دست آورد بزرگی برای مردم ما است و ما امیدواریم که شورای هماهنگی هم در ساحات تحت کنترل خود امنیتی را که دل خود شان میخواهد، برقرار نمایند و از راه گیری و بعضی مسایل دیگر که قبلاً وجود داشت، جلوگیری کنند و امنیت را که قبلاً طرفداران ربانی اخلاص می کردند دوباره

تأمین نمایند و زمینه آن هم امروز کاملاً فراهم شده است.

بشارت: طرف مقابل گاه ناگاه از به اصطلاح برخی سوء ظن هایی که میان قوت های شورای هماهنگی وجود دارد، تبلیغات میکند، اگر شما در این زمینه معلومات بدهید و نیز بگویید که آجدای بحث و مذاکره شما با انجنیر صاحب حکمتیار در چهار آسیاب روی چه بوده است، بهتر خواهد بود؟

رهبر شهید: البته تبلیغات دشمن طبیعی است که واقعیت ندارد. يك سری مشکلاتی که در بین مجاهدین است این به رابطه شورای هماهنگی یا تنظیم حزب وحدت و شورای هماهنگی مربوط نیست؛ مشکلات از ناحیه برخی افراد خود سر است که در اینجا حزب وحدت یا حزب اسلامی کدام استثنایی ندارد؛ این مشکلات را بیشتر عدم نظام در افغانستان بوجود آورده که عامل اصلی آن آقای ربانی است. نه اردو تشکیل شد، نه پولیس تشکیل شد و نه امنیت برقرار شد. طبعاً در اینجا جنگ هم ادامه پیدا کرد و این خود سری ها بوجود آمد و این تبلیغاتی که شورای نظار ممکن است داشته باشد، کاملاً دروغ است.

در چهار آسیاب که ما جلسه کردیم روی مسایلی بود که در شورای هماهنگی ضرورت داشت تا يك سری ناهماهنگی هایی که بود رفع شود و هماهنگی کامل بوجود بیاید. قبلاً شورای هماهنگی پنج کمیسیون تشکیل داده بود و وقتی که حضرت صاحب آمد پیشنهاد

شد که مشترکاً يك جلسه دایر شود و روی همه موارد لازم بحث و توافق صورت گرفته، امضاء شود. یکی از این کمیسیون های پنج گانه برای تأمین امنیت و جلوگیری از ناامنی هایی که در راه ها بود و گاه ناگاه اصطکاک هایی پیش می آورد، تشکیل شد؛ این مسائل در آنجا بحث شد و روی آنها توافق صورت گرفت و مورد قبول واقع شد. حالا هم امیدواریم که این کمیسیون ها فعال شوند و عملاً بکار های خویش آغاز نمایند و مشکلاتی هم که است و دشمن از آن استفاده می کند، رفع گردد تا برای مردم کابل هم اطمینان بیشتر پیدا شود که بین شورای هماهنگی نظم و هماهنگی وجود دارد.

بشارت: استاد محترم، در مورد حوادث و جریانات اخیر قندهار نظر شما چیست؟

رهبر شهید: درباره حوادث قندهار و حرکت «طالب ها» خدمت عرض کنم که این مسأله یکمقدارش طبیعی بوده و در یکمقدار آن دست ها و اهداف بیرونی وارد صحنه میباشد. چیزی که امروز در جامعه خوش بینی ایجاد کرده، مثل معروف است که «صدای دُهل از دور خوش است». اگر کسی بگوید با این حرکت درکشور کدام نظم یا امنیت و آرامش بوجود بیاید، فکر نکنم زیاد واقع بینانه باشد. و اما علت این خوشبینی این است که در طول دو سال و هفت ماه گذشته حکومت غیر قانونی یا بگویم استیلائی غیر قانونی آقای ربانی وضعیتی را در افغانستان به وجود آورده است که تمامی آرمانهای مردم را از بین برده است. در ابتدای پیروزی انگیزه

های مختلفی برای ایجاد حکومت در بین مردم موجود بود. يك تعداد قاطع مردم افغانستان دنبال این بودند که يك حکومت اسلامی تشکیل شود که آرمان شهدا و مجاهدین ملتحقق پیدا کنند. يك تعداد افراد می خواستند که يك حکومت ملی بوجود آید که استقلال و تمامیت ارضی افغانستان تأمین شود و دیگر کسانی بالای این کشور تاخت و تاز نکنند و در امور آن اداخله ننمایند. يك تعداد دیگر هم ملی خواستند که حکومتی مانند حکومت های غرب بوجود آید که دیموکراسی باشد و مردم در آن صحنه باشند و آزادی باشد. این از نیاز های طبیعی جامعه بود که هر کسی زوی انگیزه اخلاص در این کشور فکر میکردند و روشن فکران، روحانیون و قیام افسران افغانستان آرمانها و خواسته های متعددی داشتند ولی اولاً سالها و هفت ماه زمانداری و انحصاراً طلبی آقای ربانی، همه اندیشه ها را نقش بر آب کرد. یعنی امروز برای مردم و انقلاب مختلف افغانستان دیگر هیچ آرمان و انگیزه ای جز تأمین امنیت و وجود اندام امروزه مردم دنبال این مسئله نیستند که تلاش کنند، خون بدهند تا به حکومت اسلامی برسند. این يك واقعیت است و یکبار اما حزبا را در نظر میگیریم و یکبار ذهنیت عموم مردم اولتوده ها را در نظر میگیریم. این خواست مردم و ذهنیت مردم است به کسانی هم که ملی فکر میکردند یا روشن فکر و غربت گرا نبودند، هیچ کدام به آرزو های سابق خود نیستند و به یکپایه افغانستانی ها «همگی در پی این اندیشه هستند باشد و امنیت را تأمین کنند» لذا از اهراجایی که يك موضوع

تازه یا حرکت تازه بوجود می آید، مردم خوشبین می شوند و تا میتوانند آن را بزرگ جلوه میدهند و آن را بر سر زبانها انداخته، شب و روز نقل مجلس می سازند. این چیز طبیعی است، اما در واقع امروز شما می بینید که در افغانستان از هزار حکومت بیشتر است- و این اغراق نیست- فکر کنید که يك حکومت دیگر هم مثلاً در قندهار توسط طلبه ها ایجاد شد، این چه دردی از مردم را دوا می کند؟ از طرف دیگر این طلبه ها آمدند در قندهار استقبال شدند و کسی با آنها جنگ نکرد، اما آیا چه تضمینی وجود دارد که مثلاً در زابل با آنها جنگ نشود، و در زابل آنها کشته نشوند؟!

این است که ما معتقدیم سیاست جهانی- چه اروپا، چه امریکا یا جای دیگر- این است که در افغانستان يك حکومت با ثبات بوجود نیاید و خواست شان هم این را ایجاب میکند. آنها نه جنگ تعیین کننده را در افغانستان قبول دارند، و نه صلح پایدار را؛ آنها میخواهند که اینجا نا آرام باشد. برای این انگیزه تلاش هم می کنند و هرکس هم که بیاید نا امنی را بیشتر کند آنها حمایت می کنند. دلیل آن هم این است که مردم مسلمان دنیا با انقلاب افغانستان آشنا هستند و در طول چهارده سال هم يك قدرت بزرگ کفر که در این کشور دخالت کرده بود، در هیچ جای دنیای اسلام کسی شك نداشت که روسیه کمونیست افغانستان را اشغال کرده و شما نمیتوانستید کسی را در گوشه یی از دنیا پیدا کنید که بگوید در اینجا جنگ کفر و اسلام نیست؛ لذا همه با این انقلاب کمک کردند:

یا پول فرستادند، یا دعا کردند یا فرزندان خود را فرستادند و خلاصه بهر شکلی که بود این انقلاب يك پیوند جهانی داشت و طبعاً پیروزی این انقلاب هم پیروزی جهان اسلام بحساب می آمد و دیدیم که کفر جهانی از این مسأله به وحشت افتاد و دنبال راهی برآمد که این انقلاب را در همین جا دفن کند تا در جای دیگر سبز نکند. باید کاری کند که آنقدر نا آرامی، بی امنیتی و جنگ داخلی در این کشور بوجود بیاید که تمام مسلمانان جهان دل شان سیاه شود و بگویند که فایده ندارد، اگر ما کمک کردیم، اگر نفر خود را فرستادیم، اگر دعا کردیم، بی فایده کردیم، هیچ وقت هم نمی خواهیم که این قسم اسلام و حکومت اسلامی در کشور مایپاده شود. این يك مسأله است که دشمنان مردم ما را به ادامه دادن نا امنی تحریک می کند. مسأله دیگری که وجود دارد، مسأله آسیای میانه است. آسیای میانه سرزمین مسلمانان است، هفتاد سال روس ها با فشار و سد آهنینی که درست کرده بودند، نتوانستند احساس اسلامی را در آسیای میانه از بین ببرند. در این منطقه اسلام رشد کرده و سالها در آنجا حاکمیت داشته است و طبعاً اگر در افغانستان پس از جهاد چهارده ساله يك حکومت پایدار اسلامی تشکیل میشد، طبیعی بود که در آسیای میانه تأثیر خود را می گذاشت. چون مردم آسیای میانه مشترکات زیادی با مردم افغانستان داشتند؛ یعنی از نگاه اسلامی، از نگاه ملی، از نگاه احساس و خواسته های مردمی با همدیگر پیوند دارند و اگر در اینجا حرکت با نتیجه یی صورت میگرفت، تمام خصلت های

جهاد و ارزش های اسلامی از اینجا صادر می شد و این يك خطر بسیار جدی برای روسها بود، چون آنها میخواهند که حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی را به يك شکل دیگر ادامه دهند و این در صورتی امکان دارد که از ایجاد حکومت در افغانستان جلوگیری شود این است که هرکس که بتواند يك موج تازه نا آرامی ایجاد کند، دستهای خارجی در پشت آن قرار می گیرند. از طرف دیگر شما می بینید که امریکایی ها در تبلیغات شان همیشه می گویند که مسئله، بنیاد گرایی و اسلام گرایی زامطرح کنند، ولی اینجا می بینیم که کسانی که طرفدار امریکا هستند، از حرکت «طالبان» حمایت می کنند؛ این به چه معنی است؟ این ملاحظه که آمده و در اینجا شروع کرده اند که دست ها را قطع کنند، اعدام کنند، شرع را پیاده کنند - با اینکه این کارها در يك نظام نیست و چیزی که مقطعی باشد و داخل يك نظام تعقیب نشود، نمیتواند اسلامی باشد - بهر حال، آنها از همین حرکت حمایت میکنند. می بینیم وقتی که مسلمانان میخواهند مسلمانی عمل کنند و اسلام را تحقق بخشند، غرب با آن مخالف است، اما این جا که آنها می آیند تلویزیون را تخریب می کنند که از اینجا منافقین حرف زده است، بعد هم به آشوبگری شروع می کنند، می بینیم که اینها از آن حمایت می کنند!

این است که ما معتقدیم که و لو حرکت «طالبان» در اصل به چه انگیزه و هدف صورت گرفته باشد، دشمنهای خارجی پشت آن دخیل است و این برای حل مسئله افغانستان نیست، بلکه بر مشکل

افغانستان می‌افزاید، ما معتقد نیستیم که این حرکت آنها کار ساز باشد.

بشارت: استاد محترم، اگر این حرکت «طالبان» به طرف غزنی و کابل ادامه پیدا کند، موضع شورای هماهنگی در برابر آن چه خواهد بود؟

رهبر شهید: تا حالا در زابل و غزنی فیصله شده که «طالبان» را اجازه ندهند که پیش بیایند و جلو آنها را بگیرند، این فیصله را هم زابل و هم شورای جهادی غزنی نموده است که شورای هماهنگی از آن حمایت می‌کند.

بشارت: استاد محترم، از نظر شما حرکت اوضاع در دو نیم سال گذشته آیا بسوی بهتر شدن پیش رفته یا بسوی بدتر شدن؛ کدام عوامل شما را به راه حل خوش بین و امید وار می‌سازد و کدام عوامل مایوس؟

رهبر شهید: ما بر این باور هستیم که وقتی در ابتدا موج انقلاب افغانستان به پیروزی رسید، در افکار و اندیشه های مختلف این کشور تأثیراتی گذاشت و هر کس احساس میکرد که به تنهایی میتواند مسأله افغانستان را حل کند، کسانی هم که ارتباط خارجی داشتند، به ارباب های خارجی شان اطمینان داده بودند که ما میتوانیم در این کشور رول عمده داشته باشیم و دیگران را حذف کنیم و به تنهایی به نتیجه دلخواه برسیم. البته این تفکرات مجموعاً

باعث بدبختی و بد شدن وضعیت کشور گردید و لذا این دو سال و هفت ماه گذشته برای همه مردم افغانستان بسیار تلخ بوده است؛ برای ما هم شیرین نبود، بسیار تلخ تمام شد؛ اما حالا ما به این خوش بین هستیم که امروز نود فیصد معتقد شده و به این نتیجه رسیده ایم که خود کفا و انحصاری عمل نمی‌توانیم؛ راه اصلی راه تفاهم است، راه پذیرش یک دیگر است. آنهایی که به خارج ارتباط داشتند و آنهایی هم که برای نوکران خود در داخل مصرف می‌کردند، شاید اکنون فهمیده باشند که دیگر کسی به تنهایی نمی‌تواند در افغانستان حکومت کند. هیچ گروه و هیچ حزبی توان این کار را ندارد. از این جهت ما به این مرحله رسیدن را یک موفقیت خوش بین کننده می‌دانیم و معتقدیم که وقتی این فکر، این راه و این منطق صد درصد شود، معضله افغانستان حل می‌شود. چون انحصار طلبی به هر شکلی و تحت هر عنوانی که باشد، حل کننده مشکلات جامعه افغانستان نیست؛ یعنی همانطوریکه همه در دوران چهارده سال جهاد سهم داشته و تلاش کرده اند، باید در حکومت و ساختار سیاسی کشور هم سهم داشته باشند؛ هرکسی غیر از این فکر کند، آن فکر غلط است و یکروز نه یکروز، به این باور خواهد رسید که اشتباه کرده است. باید همه این را بپذیرند که افغانستان مال همه مردم این کشور است، هیچ جریانی، قومی یا حزبی باید راضی نشود که ظلم را بپذیرد، یا راضی باشد که بر دیگران ظلم کند؛ هرکسی که غیر از این فکر کند و باز هم لجاجت و پافشاری به خرج دهد، اشتباه

می کند و این فکر، فکر غیر منطقی و غیر معقول و ناممکن است.

بشارت: اگر شورای نظار و استاد ربانی و

استاد سیاف به این راه حل تن ندهند و بازهم لجاجت و پافشاری کنند، به نظر شما از کدام طریق میشود آنها را قانع کرد؛ آیا از راه نظامی یا کدام راه دیگر؟

رهبر شهید: البته این مسأله را ما در گذشته مکرراً خدمت شما عرض کرده ایم که در افغانستان راه نظامی راه حل نیست، زیرا همگی در این کشور مسلح اند و احزاب و گروه های مختلف در مناطق مختلف تسلط دارند و نمیشود با فشار نظامی همه چیز را روبراه ساخت. البته اینکه می گوئیم نظامی راه حل نیست به این معنی نیست که گویا اگر کسی بالای ما حمله کند ما نمی جنگیم؛ نه، ابدأ چنین نیست. اگر کسی بخواهد از طریق نظامی بالای ما اقدام کند، ما از حیثیت، عظمت و ناموس مردم خود قاطعانه دفاع می کنیم. اگر کسی تجاوز کند، ما از راه نظامی مقابله خواهیم کرد، چنانچه که در طول این دو سال و هفت ماه نشان دادیم که می توانیم از مردم خود حمایت کنیم و آنها را در برابر دشمن تنها نگذاریم.

و اما در رابطه با راه حل: به فکر ما دو راه موجود است.

یکی تفاهم احزاب که در افغانستان رول عمده دارند و چهارده سال جهاد را پشت سر گذاشته اند. اینها باید يك راه منطقی را طرح ریزی کنند و از اینکه مقطعی فکر می کنند، منافع شخص خود را می

بینند، بر علیه یکدیگر توطئه می کنند، با پول های بی پشتوانه افراد یکدیگر را خریداری میکنند، برای نابودی یکدیگر تصمیمات نظامی می گیرند... از این فکر ها صرف نظر کنند که کار ساز نیست. اما این احزاب متأسفانه که تا کنون نتوانسته اند به این مرحله برسند که خود شان مشکلات را حل کنند. بعضی از احزاب خود را بی طرف جلوه می دهند و شعار بی طرفی داده پله ترازو را می بینند که کدام طرف سنگینی می کند که خود را همان طرف بیندازند و من معتقدم که تمامی بدبختی های کشور مربوط به همین به اصطلاح بی طرفی است. آنها باید موضع بگیرند و بخاطر مصالح مملکت در این جریانات خطرناک تنها به نظاره گر بودن اکتفا نکنند؛ باید جداً تصمیم بگیرند.

و اما راه دیگر متعلق به مردم است، مردم باید بیایند و سرنوشت خویش را تعیین نمایند. چون فشار بیشتر هم در این مدت بالای مردم بوده است، منتها متأسفانه که با وجود تمام این فشار ها تا حالا تصمیم جلدی نگرفته اند. در صورتیکه باور ما اینست که مردم است که کار ساز است. احزاب به هر اندازه که مسلط باشد و سلاح و قدرت داشته باشند، در برابر قدرت مردم مؤثر نیستند، وقتیکه مردم توانستند بر علیه روس و ایادی آن مبارزه کنند در مدت اندک سلاح هم پیدا کردند و با آنکه در اوایل هیچ کشور دنیا مردم افغانستان را کمک نکردند، اما چون مردم خود شان تصمیم گرفته بودند، در مقابل روسها ایستادند و پس از آن که دنیا شجاعت و قهرمانی شان را

دیدند، آنوقت آمدند و این ها را تشویق و کمک کردند. اما با آنها تا کنون در برابر این فشار های سخت اقدام نکرده و فقط تحمل کرده اند. من معتقدم که باید احزاب هم این اجازه را بدهند که مردم وارد صحنه شوند و خود مردم هم باید با توجه به فشاری که بالای شان است تصمیم بگیرند و وارد اقدام شوند. این راه حل است.

بشارت: در این اواخر شنیده میشود که زمامداران مسکو از کمک های خود به مسعود که پی هم شکست میخورند، پشیمان شده و دارند در مواضع شان تجدید نظر اساسی می کنند؛ در این زمینه شما چه نظر دارید؟

رهبر شهید: من به این باور نیستم که روسها خواستار این باشند که در افغانستان يك حکومت اسلامی به وجود بیاید و آن حکومت امنیت مردم را تأمین کند. امکاناتی هم که در مجموع از طرف روسها یا هر کشور خارجی دیگر مصرف میشود برای نا آرام نگهداشتن افغانستان است. گذشته از آن فعلاً مسأله، افغانستان برای روسها کدام مصرفی دربر ندارد، چاپ کردن پول که از طرف روسها انجام میگیرد، چندان هزینه بر دوش آنها ندارد. این پول برای روسها فقط ارزش کاغذی دارد و هنگامی که از مرز این طرف شد، اعتبار پولی پیدا میکند و آنها بخاطر این کاغذ در کدام مضیقه هم قرار ندارند. حتی در مسأله، تاجکستان هم که حالا دچار اغتشاش است من دست روسها را دخیل میدانم. هر قدر که تاجکستان نا آرام

تر باشد، وابستگی کشور های آسیای میانه به روسها بیشتر میشود. یکی را به جان دیگری می اندازد و آن وقت برای هر کدام می گوید که اگر ما نباشیم کس دیگر امنیت شما را گرفته نمیتواند و از شما دفاع نمیتواند. این است که می بینیم روسها هم دولت و هم مخالفین دولت را در تاجکستان تقویت میکنند، مخالفین در خود مسکو دفتردارند. روسها دنبال منافع قبلی شان در آسیای میانه اند و یکی از راه های تأمین آن منافع این است که افغانستان - این کشور همسایه آسیای میانه - نا آرام باشد و این است که ما معتقد نیستیم که روسها به این نتیجه رسیده باشند که دیگر در این کشور دخالت کنند. آرامی افغانستان به تأمین راه های مواصلاتی به آسیای میانه منجر میشود، و پاکستانی ها به آسانی از این راه استفاده می کنند که این به نفع روسها و بازار اقتصادی شان نیست و لذا کوشش می کنند که با ناآرامی در این کشور این منافع خود را حفظ کنند؛ آنها فکر مردم افغانستان را ندارند.

بشارت: بعضی حلقات نزدیک به مسعود، اعتقاد

دارند که او برای ادامه دادن جنگ و نا امنی در افغانستان، از کشور های خارجی پول می گیرد و این باعث میشود که او به صلح و راه حل تن ندهد، تحلیل شما در این باره چیست؟

رهبر شهید: من با این مسأله موافق هستم که هر قدر کمک که

از خارج برای مسعود میشود، به خاطر اغتشاش و جنگ است. ولی

من اینجا امیدی که دارم از برادران تاجک ماست که باید این مسأله را درک کرده باشند که حکومت مسعود به نفع شان نیست و اعضای تنظیم جمعیت هم شاید این نکته را متوجه شده باشند و از قرار معلوم که این حرف در داخل آنها بروز کرده است که اگر تقویت شود و آنها دنبال عمل بروند، طبعاً دیگر مشکلات رفع خواهد شد و این خوش بینی هست که اگر نیروی داخلی بسیج شود، کار ساز خواهد شد.

داور: استاد بعد از خنثی شدن توطئه ماه سنبله مسئولین سفارت ایران تلاش کردند که در بین شما و آقای اکبری میانجی شوند، نتیجه آن به کجا انجامید و اگر حالا اکبری و اطرافیانش بخواهند که دوباره به حزب وحدت بیایند، آیا پذیرفته خواهند شد؟

رهبر شهید: البته سفارت ایران میان حزب وحدت و شورای نظار میانجی بودند و در مورد اکبری هیچ پیشنهاد نکردند. اما این جنگ که پیش آمد در خارج تبلیغات عناصر ضد حزب وحدت اینطور بود که گویا جنگ بین شورای نظار و حزب وحدت نیست، جنگ بین خود حزب وحدت و حرکت است. روی این مسأله در روز سوم جنگ جمهوری اسلامی ایران و سفارت آن کشور در تماس شد که آتش بس شود، و جنگ ادامه پیدا نکند؛ ما گفتیم که اشکال ندارد، ما طرفدار جنگ نبوده و نیستیم، فقط خواستیم توطئه خنثی شود که خنثی شده است. منتها حالا که شما میانجی گری می کنید، باید

تضمین این را هم بسپارید که آتش بس ادامه پیدا می کند و جنگ دوباره آغاز نشود. این حرف اول ما بود؛ اما عبدالرحمن در سفارت جمهوری اسلامی گفته بود که ما به هیچ وجهی تحمل نمی‌توانیم که اسکاد در دست حزب وحدت یا حزب اسلامی بیفتد، این جا باید در دست دولت باشد. ما چون به هیچ‌صورت طرفدار جنگ نبودیم، گفتیم که ما از توطئه جلوگیری کرده و با اسکاد کاری نداریم. آنها رفتند اما فردای آن جنگ شدید را دو باره آغاز کردند. در روز اول تمام منطقه به استثنای اسکاد تصفیه شد، آیت الله خامنه ای به عنوان مرجع دینی فتوا داد که این جنگ داخلی حرام است، این فتوا را برای ما ابلاغ کردند و ما پذیرفتیم، اما از آن بعد (۵۵) روز به شدت تمام جنگ ادامه پیدا کرد و در طول این مدت، ایرانی ها دو سه بار دیگر هم آمدند، یکبار پس از سقوط اسکاد آمدند و باز هم ما قبول کردیم، اما عملی نشد. بهر صورت در تمام این مدت که آمدند روی مسأله عمومی افغانستان بحث شده؛ اما در مورد فراری هایی که از کنار ما رفته اند، حرفی مطرح نشده است و این مسأله مربوط به مردم ما در غرب کابل است که صلاحیت دارند و این از صلاحیت ما یا کسانی که در شورا هستند، خارج است، سرنوشت آنها متعلق میشود به دست مردم.

عزیز: پس از آنکه تحولات در غرب کابل پیش آمد، شما تا حالا نه مصاحبه کرده اید و نه در کدام محفل سخنرانی شرکت نموده اید؛ دشمن، مخصوصاً

شورای نظار از این موضوع به عنوان يك حربه تبلیغاتی استفاده کرده است که استاد مزاری از تحولات در غرب کابل پشیمان بوده و دست آورد خاصی نداشته و یا نمیتواند در برابر مردم حاضر شود. ممکن است شما علت سکوت تان را در طی این مدت شرح دهید؟

رهبر شهید: البته این برداشت، برداشت نا سالمی است، من عادتاً در مصاحبه کم حاضر می شوم، در سخنرانی ها کم می روم؛ من در مدت دو سال و هفت ماه در اینجا بودم و در سال یکی دو بار بیشتر صحبت نکردم و جنگ هایی که سر ما تحمیل میشود، وقتی که خاتمه پیدا می کند، هم با مردم صحبت می کنم و هم در مصاحبه شرکت میکنم. ولی اکنون که جنگ خاتمه پیدا نکرده و اگر من سخنرانی کنم، طبعاً مردم جمع می شوند و این خطر وجود دارد که دشمن مردم را بزند. در رابطه با مصاحبه هم چند بار پیام آزادی تماس گرفت و من گفتم که درختم جنگ مصاحبه میکنم و این بر اساس سنت دیرینه ما بوده که کدام انگیزه خاص ندارد. اما در مورد تبلیغات دشمن عرض کنم که اینگونه تبلیغات مال شکست خورده هاست؛ یعنی کسانی که پول مصرف کرده توطئه راه اندازی نموده و ایادی شان را تربیت کرده بودند، در اینجا شکست خوردند و عمال شان تصفیه شد و خود شان هم در تمام این جنگها و فشارهایی که از زمین و هوا تحمیل کردند، شکست خوردند. این است که شما

می بینید حالا بشکل مبتذل در رادیو تبلیغ می کنند، اما کسی که در برنامه اش موفق میشود، دیگر به تبلیغات پوچ و میان خالی ضرورت ندارد. لهذا رادیو شورای نظار که دیگر مضمون نداشت، حالا برایش مضمون پیدا شده که مرتب مصاحبه کند و آنها هم بدون اینکه آینده، شان را فکر کنند، منافع مردم شان را در نظر گیرند و بدون اینکه متوجه شوند که اصلاً چه میگویند، هرچه اتهام بلد هستند، تبلیغ می کنند و چون توطئه، شان شکست خورده است حالا اگر فحش و دشنام ندهند، چه کنند؟ از بی مضمونی می میرند!!

در وقت و زمانش که مردم ما تشریش داشتند، وضعیت جنگ را نمی دانستند، آقای خلیلی سخنرانی هم کرد، با صدای امریکا، بی بی سی و پیام آزادی مصاحبه هم انجام داد. این طبق ضرورت بود. و حالا هم اگر وضعیت آرام شود و من اطمینان پیدا کنم که مردم ضربه نمی بینند، با مردم هم صحبت خواهم کرد. اما در رابطه با حمایت مردم، ما کاملاً معتقد هستیم و دشمن هم میداند که اگر حمایت مردم نمی بود، تا حالا ما در هیچ کار موفق نبودیم. مردم از ما قاطعانه پشتیبانی میکنند.

بشارت: استاد محترم، در این روزها از بعضی حلقات شنیده میشود که شورای نظار يك برنامه دارد که کس دیگری را به حیث رئیس جمهور و صدراعظم شنهاه کند تا صلاحیت همچنان بدست شورای نظار باقی بماند؛ اگر چنین شود موضع شورای هماهنگی

در برابر آن چه خواهد بود؟

رهبر شهید: حضور شما عرض شود که باز هم من به این باور نیستم که آقای ربانی تا زنده است، ریاست جمهوری را رها کند؛ من قبلاً هم گفته بودم و حالا هم به همان موضع هستم که اگر اینها واقعاً پابند یکی از ارزش ها هم میبودند، در این یکی دو ماه اخیر نباید خود را رئیس جمهور اعلان میکردند. در سوال قبلی هم گفتم که چیزی را که خود شان هم ساخته و به آن استناد میکردند، مثل ستره محکمه و شورای هرات، دیگر وجود ندارد و پایان یافته است. فعلاً اینها که باز هم «رئیس جمهور محترم دولت» اعلان می کنند، حتی با معیار خود شان هم نمی سازد. اگر بنا باشد که هر کسی در يك گوشه یی نشسته و امکان پول چاپ کردن داشته باشد و خود را رئیس جمهور اعلان نماید، آقای ربانی تا صد سال دیگر هم قدرت را ترك نمی کند.

بلی در اینجا حرفهایی وجود دارد که اینها گاهگاهی بر زبان می آورند.

قبل از جلسه هرات هم مطرح کردند که آقای مسعود با ریاست جمهوری ربانی مخالف است، حتی از طریق سفارت ایران و برخی منابع دیگر به ما خبر دادند که شما خواسته تان این است که آقای ربانی رئیس جمهور نباشد، مطمئن باشید که دیگر او نیست و حتی آقای سیاف هم او را رد کرده بود، اما در هرات دیدیم که این مسأله دروغ برآمد؛ حالا اینها بهانه می کنند که اسمعیل خان گفته

که شما را هجده ماه کسان دیگر رئیس جمهور انتخاب کرد و سه ماه کسی دیگر و دو ماه کسی دیگر، حالا سه ماه هم من انتخاب می‌کنم. اگر منطق این باشد در افغانستان که قوماندان زیاد است، سه ماه کسی دیگر و دو ماه کسی دیگر انتخاب می‌کند. لذا این تبلیغاتی که حالا می‌کنند، دروغ است. حالا امکان دارد يك وقتی فشار شورای هماهنگی یا فشار عمومی زیاد شود، آنوقت يك آدم ضعیف النفس را پیدا کنند که از ربانی بی سر و صدا تر در چنگ شان باشد، احتمال دارد؛ ولی با آنها خودم زیاد باور ندارم. در مورد پروسه صلح سازمان ملل هم اینها موافق نیستند، چیزی را که ما میدانیم، همین است. جلسه سازمان ملل که پیش آمد اینها رد کردند، بعد که فشار بین المللی و تبلیغاتی بالای شان زیاد شد، هیأت بلند پایه یی را از اینجا برای ترمیم مسأله به سازمان ملل فرستادند که نورالله عماد هم در ترکیب آن بود؛ در آنجا سازمان ملل برای اینها حتی پنج دقیقه هم که وقت خواسته بودند، نداد و گفت که ما این سه نظر را داریم که باید بپذیرید، در غیر آن ما وقت نداریم؛ این مسأله از نظر تبلیغاتی ضربه بزرگی به آنها بود. بعد اینها در جلسه یی که ترتیب دادند، تحلیل کردند که باید با سازمان ملل هماهنگ شویم. آقای سیاف با این مسأله مخالف بود که حکومت دیگری از سوی سازمان ملل بوجود بیاید و در جلسه شورای عالی که خود شان تشکیل داده بودند، شرکت نکرد و ناراحت شد. آقای ربانی از پشت آقای سیاف به پغمان نفر فرستاد و او اعتراض کرد که

این پشت کردن به ارزشهای جهاد است. آقای ربانی هم گفته بود که ناراحت نباش، من هم مخالف هستم و حاضر نیستم. بعد توافق ایشان را گرفته آمدند، لهذا اینها به هیچوجهی حاضر به ترك قدرت نیستند، مگر اینکه فشاری بیاید و وضعیت تغییر کند.

بشارت: استاد محترم اطلاعاتی که ما بدست می آوریم، حاکیست که در آن طرف بعضی افراد و حلقات از لجاجت مسعود و ادامه جنگ بیهوده ناراضی اند، ولی گفته میشود که شورای هماهنگی يك طرح سازمان یافته و دقیق برای جلب آن گروه ها و افراد روی دست ندارد که مسعود را خلع اعتبار کند، شما به این نظر تا چه اندازه موافق هستید؟

رهبر شهید: البته کسانی که در آنطرف زندگی می کنند، درکادر های وزارت خانه ها هستند، یکتعداد روشنفکران و استادان هستند و جای شکی نیست که از وضعیت فعلی ناراضی هستند. عامل اصلی مسأله هم آقای ربانی و آقای مسعود اند و حالا همه در فکر و آرزوی این اند که يك حکومت قانونی به وجود بیاید، اما اینکه شورای هماهنگی نتوانسته اهداف ملی و مردمی خود را تفهیم کند، شاید نواقصی در برنامه های تبلیغاتی بوده باشد.

ولی با اینهمه مشکل اصلی این نیست و من معتقدم که فعلاً حاکمیت ربانی وضعیتی را به وجود آورده که مردم مجبور اند در آنجا بمانند؛ مسأله معاش مردم است که برای شان داده میشود

و با آن مخارج خود و فامیل شان را تأمین میکنند، و طبیعی است در این حالی که مردم با وضعیت بسیار بد زندگی میکنند، شورای هماهنگی این منابع پولی را در اختیار ندارد. و مثلاً اگر حالا شما اعلان کنید که پایین دست های اردو و کسانی که در وزارت خانه ها کار میکنند، بیایند، شما معاش شان را داده نمیتوانید. طبیعی است که شورای هماهنگی به عنوان يك نیروی مخالف طرحهایی برای آینده دارد، اما چون منابع پولی در اختیار ندارد، نمیتواند کسی را جلب کند. اگر شورای هماهنگی می آمد و دولت تشکیل میداد و کار هایی را که اینها می کنند، انجام میداد، آن وقت این زمینه فراهم بود که مردم جلب شوند؛ ولی اکنون با آنکه از چاپ پول بی پشتوانه مردم ناراضی اند، اما چاره ندارند جز آنکه بمانند.

داور: استاد محترم، قبل از توطئه ۲۳ سنبله

بین حزب وحدت اسلامی و اتحاد يك آتش بس بود، آیا حالا هم آن آتش بس پابرجاست؟

رهبر شهید: ما قبل از ۲۳ سنبله هم با اتحاد و هم با شورای نظار آتش بس داشتیم، هیأت مشترک بنام هیأت صلح غرب کابل نظارت میکرد. متأسفانه چون این توطئه از قبل هماهنگ شده بود، در روز اول که ما اقدام کردیم، در ظرف شش هفت ساعت توطئه خنثی شد؛ آنوقت هم با اتحاد و هم با شورای نظار گفتیم که ما با شما جنگ نداریم، ولی متأسفانه آنها وارد جنگ شدند و ۵۵ روز شدیداً جنگیدند. بعد که نیروهای شورای هماهنگی نزدیک قلعه

حیدر رسیدند و عنقریب بود که جنگ به پغمان کشانده شود، مولوی نظام الدین حقانی آمد و پیشنهاد آتش بس کرد و ما موافقت کردیم به شرط اینکه اتحاد از شورای ائتلاف دولت بیرون بیاید و بی طرفی خود را اعلام نماید و آقای ربانی را وادار کند که به یک مذاکره و صلح دوامدار حاضر شود و مشکلاتی که هست حل شود و راه ها باز شود روی این مسأله برای یک هفته آتش بس اعلام شد و مولوی نظام الدین از مناطق دو طرف دیدن کرد و گفت که آقای سیاف در این یک هفته بی طرفی خود را اعلام میکند. اما متأسفانه آقای سیاف به این قول خود عمل نکرد و به هیچ یک از شرایط وفا ننمود. ولی تا حالا عملاً بین ما و اتحاد آتش بس هست و درگیری نشده است.

عزیز: استاد محترم، به عنوان آخرین سوال دو سال و هفت ماه جنگ و ناامنی در کابل، مردم را از لحاظ اقتصادی در تنگنای بسیار بدی قرار داده، مخصوصاً اکنون که زمستان هم در پیش روی است، شورای هماهنگی بخاطر تأمین و بهبود وضع اقتصادی مردم چه تدابیری را اتخاذ کرده است؟

رهبر شهید: البته شما میدانید که دو سال جنگ و ناامنی که عامل اصلی آن آقای ربانی و آقای مسعود و آقای سیاف است، طبعاً پیامد های بدی چون خرابی همه چیز را داشته و هر نوع مشکلات را برای مردم بوجود آورده است. این شرایط را جنگ بوجود آورده است، شورای هماهنگی در اینجا طرح های

سیاسی برای حل مسأله افغانستان ابلاغ کرده ، طرح های امنیت داشته ، ابلاغ کرده و از طرحهای سازمان ملل متحد هم حمایت کرده و کمک های آن سازمان را درحد ممکن جلب کرده است. پاتک ها را برداشته و مواد به اندازه کافی برای مردم آورده است ، تا آنجا که مربوط به شورای هماهنگی می شود ، انجام داده است ، اما حالا يك مقدار فشار هایی که بالای مردم است ، این بخاطر وضعیت عمومی جنگ است که امیدواریم وقتی خاتمه پیدا کند ، تمامی مشکلات پایان یابد.

سخنرانی رهبر شهید

بمناسبت

تجلیل از شهدا

۵ جدی ۱۳۷۳

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم شعوباً
وقبائلاً لتعارفوا، ان اکرمکم عندالله اتقیکم . (قرآنکریم)
با ابراز تشکر از شما مردم قهرمان و حاضر در صحنه، از
مجاهدان سنگر نشین، کمیتهء فرهنگی حزب وحدت، حرکت اسلامی،

شورای مساجد و اتحادیه، تعاون اسلامی، که امروز این جلسه بزرگ را برای بزرگداشت از شهدای عزیز تشکیل داده اند و با اجازه اساتید عظام و مسئولین بزرگ، مخصوصاً جناب آیت الله شیخ زاده، می خواهم لحظاتی را در خدمت شما باشم و سخنانی را به عرض تان برسانم. البته شما می دانید که من اهل بیانیه و این قبیل چیزها نیستم؛ برای شما مردم، باید دانشمندان و خطیبان سخنرانی کنند؛ ولی به علت یک سلسله مصایب و مشکلاتی که در طول دو سال و هشت ماه، مخصوصاً در جریان جنگ اخیر برای شما خلق گردید و من در کنار شما افتخار حضور داشتم، ترجیح میدهم که این حوادث را بازگو کنم تا برای تاریخ نسل آینده ما منعکس باشند و فرزندان مردم ما در آینده از شرایط سخت و ازرنجی که شما در این مدت با جان و پوست و گوشت تان لمس و تحمل کرده اید، آگاه باشند و بخوانند و تجربه بگیرند. بناءً بخاطر این موضوع، یکمقدار گذرا در رابطه با آیه شریفه - که عنوان مجلس خدمت تان قرائت شد - برای تان بحث میکنم تا روشن شود که درگیری های جهانی، مخصوصاً درگیری های افغانستان بخاطر چه بوده و چرا هست. سپس در رابطه به جنگ اخیر و توطئه ای که در اینجا بود و با حضور شما و مقاومت فرزندان تان خنثی شد، توضیحاتی ارائه میکنم. شاید وقت برایم اجازه ندهد که همه ابعاد و جریانهای این توطئه و عملکرد تعدادی را که دست به خیانت زدند و علیه مردم شان قرار گرفتند،

بیان کنم. لهذا صحبت‌م را در این رابطه به دو بخش تقسیم مینمایم: بخش اول آن را در این جلسه خدمت شما بیان نموده و بخش دیگر را به يك وقت و زمان دیگر موکول میکنم؛ در اخیر در رابطه با اوضاع فعلی و وضعیت موجود، که مسأله مبرم و ضرور است، با شما صحبت خواهم کرد.

بخش اول بحث مربوط میشود به عملکرد تعدادی از برادران حرکت اسلامی و بخش دوم- که در اینجا گنجایش ندارد- در رابطه با آن بخشی از وحدت اسلامی است که در مسایل دست داشته و حالا فرار کرده و در کنار شما نیستند. و اما نکته ای را که لازم است در اول، خدمت شما برادران خاطر نشان کنم این است که ما با برادران حرکت اسلامی و مردمی که چهارده سال تحت عنوان حرکت اسلامی جهاد کرده و زحمت کشیده اند، هیچگونه اختلافی نداریم و روی صحبت‌م نیز با آنها نیست. برای من فرقی بین حرکت راستین اسلامی یا وحدت اسلامی نیست. این مطلب در خلال صحبت‌ها برای تان روشن خواهد شد. ولی يك تعداد دیگر- که محدود اند و از چهار، پنج نفر تجاوز نمیکنند- بنام حرکت برملت ما جفا کرده اند و این وظیفه ماست که باید بی پرده صحبت کنیم تا برای تاریخ و نسل‌های آینده، ما روشن باشد.

امروز وقتی که به جهان نگاه میکنیم، دو تضاد را حادثر می‌یابیم: یکی تضاد نژادی و یکی هم تضاد اعتقادی و مذهبی. این دو نزاع در دنیا وجود دارد. شما اگر قضیه فلسطین را عمیقاً مطالعه

کنید، اگر چیچن را در نظر بگیرید که روسها هجوم آورده و شدید ترین بمباردهان و خسارات را بر مسلمانها تحمیل می کنند، اگر کشمیر را مطالعه کنید که در آنجا هندوها بدترین وضع را بر مسلمانها تحمیل کرده اند، اگر قضیه افغانستان را بطور دقیق و عمیق بررسی کنید و حتی تاریخش را در نظر بگیرید، هیچکدام از این دو تضاد بیرون نیست. این دو تضاد در بین جوامع بشری وجود دارند. شما جنگهای دوم جهانی را مطالعه کنید، دوصد و پنجاه سال تاریخ افغانستان را مطالعه کنید، فعلاً هم جنگهایی را که دوسال و هشت ماه است، دوام دارد، مطالعه کنید، از این دو تضاد خارج نیست و امروز دو رادیویی که در افغانستان وجود دارد، اگر شما خبرها و تحلیل های شان را گوش کنید، باز از این تضاد و این درگیری - بطور مستقیم و غیر مستقیم - حرف می زنند.

در اینجا ضروری است که ببینیم اسلام عزیز - که يك دين همه جانبه است و قرآن کریم را به عنوان يك دعوت زنده و جاویدان برای نجات بشریت عرضه داشته است - در باره این تضادهای اجتماعی چه گفته است.

در آیه ای که قرائت کردم، قرآن کریم خطاب می کند به «ناس» یعنی «مردم». «یا ایها الناس»، یعنی «ای مردم!» در اینجا نمی گوید که این «مردم» مؤمن است یا غیر مؤمن. نمی گوید که این مردم پیرو مسیح است یا پیرو اسلام، یا پیرو موسی، یا اصلاً پیروی از ادیان را قبول ندارد؛ قرآن صدا می زند که «ای مردم، ما شما را

از يك مرد وزن آفریدیم». یعنی اگر مسیحی هستید، اگر مسلمان هستید، اگر یهودی هستید، اگر بودایی هستید، اگر لادین هستید، همه تان را از يك زن و مرد خلق کردیم. لهذا در خلقت تان هیچ تبعیضی نیست. اینجا نمی گوید که تعدادی را از دو مرد و يك زن خلق کردیم یا ازدو زن و يك مرد. می گوید: از يك مرد و يك زن خلق کردیم؛ آنگاه شمارا شعبه، شعبه و قبيله، قبيله قرار دادیم؛ حرف در اینجا است: اسلام می آید این را که قیافه ها فرق دارد و نژادها فرق دارد، صحنه می گذارد و می گوید که ما شمارا قبيله، قبيله خلق کردیم. اما چرا قبيله، قبيله خلق کردیم؟ «لتعارفوا»: تا یکدیگر را بشناسید. پس در اینجا می بینیم که اسلام این قوم و آن قوم را و این را که هرکس بنام قوم و طایفه اش یاد شود، صحنه گذاشته است و این جرم نیست. اگر ما می گوئیم: هزاره، یا تاجک، یا پشتون، یا ازبک، این امر از نظر اسلام هیچگونه محکومیتی ندارد.

این به عنوان مقدمه. حرفهایم هست بعد در باره وضعیت افغانستان که آمدیم، صحبت میکنم که وقتی اسلام وجود اقوام را صحنه گذاشته، پس چرا هزاره بودن جرم است؟ و از طرف دیگر، آیا این نوع، نوع خلق کردن، شعبه، شعبه قرار دادن، قوم، قوم قراردادن، برای یکی از اینها فضیلتی هم دارد؟ برای شناسایی، بلی، ما هم قبول داریم؛ اما آیا فضیلت هم هست؟ یعنی که کسی بیاید و بردیگری ادعا کند که من برتر هستم و صاحب امتیاز هستم؟ قرآن میگوید: «انّ اکرمکم عند الله اتقیکم». ما شما را از

يك مرد وزن خلق كردیم، شما را شعبه، شعبه وقوم، قوم قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید، ولی گرمی ترین شما در نزد خدا متقی ترین شماست. «متقی» یعنی چه؟ «متقی» یعنی کسی که قانون و سنت الهی را رعایت می کند. «تقوی» را هرکسی، هر معنا کرده باشد، خویترین معنایش این است که حالت و مملکه ای در انسان باشد برای رعایت کردن این قانون. باز در اینجا من معتقدم و برداشتم این است که در اینجا صدای رسای قرآن محدود نیست. «گرمی ترین شما، متقی ترین شماست» اختصاصی به اسلام ندارد. ما میتوانیم از این آیه اینطور استفاده کنیم که اگر يك مسیحی بی دستورات و قانون مسیحیت را رعایت می کند، در بین مسیحیان پیش خدا بافضیلت تر است. اگر يك یهودی، دستورات و قانون یهودیت را رعایت می کند، گرمی تر است. امتیاز از آن این قوم و آن قوم نیست. خداوند برای تکامل جامعه بشریت مسابقه گذاشته و اعلام داشته است که شما اقوام مختلف، صورتهای مختلف، شکل های مختلف، زبانهای مختلف، نژادهای مختلف، همه تان آزادید و هرکدام از شما که قانون و سنت خدا را خوب رعایت کند، پیش ما بافضیلت تر است. می بینیم که در اینجا هیچ امتیازی بر مبنای تبعیض نیست. اما حالا سوالی که پیش می آید، این است که چرا در دنیا و در بین يك جامعه بر سر سلب حقوق يك تعداد نزاع در می گیرد؟ اگر این نزاع مذهبی است، مذهبی بر مذهب دیگر ظلم می کند، حق مذهبی اش را نمی دهد و نفی می کند. اگر این نزاع نژادی است، نژادی بر سر نژاد دیگر ظلم

می کند و حقش را حذف می کند. مسأله اصلی اینجاست. در فلسفه اسلامی مقوله ای وجود دارد بنام «وجود» و «عدم». فلسفه عزیز اسلامی «وجود» را خیر میدانند و «عدم» را شر. می گویند: هرچه در دنیا شر است، از «عدم» است و هرچه در دنیا خیر است، از «وجود» است. در اجتماع نیز این مسأله قابل درک است. در اینجا وجود اقوام شر نیست. سلب حقوق يك تعداد شر است. اگر يك آدم می آید و کسی را در يك جامعه می کشد، این کشتن و حیات کسی را به عدم بردن، شر است؛ چنانچه که وقتی خانه ای منهدم می شود، عدم این خانه شر است، وجودش شر نیست. درباره این مقوله بیشتر ازین صحبت نمیکنم، فقط يك اشاره کردم. گرفتاری بشر بخاطر همین مسأله حذف یکدیگر و ضایع ساختن حقوق یکدیگر است.

مشکل افغانستان هم بر سر این مسأله است. اگر اقوام ساکن در افغانستان، هویت و شخصیت و حقوق همدیگر را نفی نکنند، اگر کسی در اینجا ظلم نکند، حق دیگری را ضایع نکند، دیگر مشکلی وجود ندارد. تمام جنجال ها و درگیری ها بر سر همین مسأله امتیاز طلبی و حذف همدیگر است. این امتیاز طلبی یکدفعه در چهره مذهب است، یکدفعه در چهره نژاد است. اما ما معتقدیم آنچه که فعلاً در افغانستان جریان دارد، بخاطر مسأله نژادپرست، تضاد مذهبی است اما کم رنگ است. تضاد اصلی

بخاطر نژاد است.

این مقدمه ای بود که در رابطه با آیه شریفه، خواستم خدمت شما برادران توضیح بدهم.

و اما در دو سال و هشت ماه اخیر که دوران پیروزی جهاد به حساب می رود، متأسفانه آنقدر بد عمل شد، آنقدر در کشور فاجعه آفریده شد که حالا نمیتوان از افتخارات جهادی به جرأت یاد کرد. به هر حال، برای روشن شدن این مسأله و اینکه چرا این توطئه، اخیر به وجود آمد، لازم است تا برگردیم و بطور فشرده مسایل را از دوران جهاد تاکنون بررسی کنیم.

آن وقتی که روسها میخواستند از افغانستان خارج شوند، مجاهدین و همه طرفداران جهاد افغانستان، چه کشورهای همسایه و چه کشورهای دیگری که به یک شکلی و بخاطر یک غرضی در انقلاب افغانستان کمک کرده بودند؛ پیروزی راقطعی می دانستند. در اینجا هم مجاهدین و هم دوستان شان در فکر تشکیل دولتی شدند تا جایگزین دولت دست نشانده، اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان شود. اکثر تحلیلگران سیاسی که مسایل افغانستان را تحلیل می کردند و یا اقل رادیوها را گوش می کردند، پیروزی مجاهدین را تا سه ماه، چهار ماه، شش ماه، و بعضی هم تا یک هفته پیش بینی مینمودند؛ لذا باید با عجله یک دولت تشکیل می شد. در اینجا مردم ما باور شان نمی آمد که بعد از چهارده سال جهاد و درس دادن خارجی ها و تحمل مشکلات بازهم حذف میشوند و بازهم تعدادی

موجودیت شان را منکر میشوند. باور ما هم نمی آمد. ولی این مسأله پیش آمد ما را گفتند که شما در افغانستان نیستید: دودرصد، سه درصد، با هندوها همسان! این گفته شده بود. منتها این شهامت رامولوی صاحب خالص داشت که اعلان کرد، اما دیگران این شهامت را نداشتند و حالا هم ندارند ولی هم عقیده بودند. اینطور نبود که دیگران به این مسأله باور نداشتند و به ما با این دید نگاه نمی کردند و در افغانستان فقط خالص اینگونه بود. نه، منتها مولوی صاحب خالص يك عادت دارد که چیزی که در ذهنش هست، آن را بیرون میدهد.

در اینجا ببینیم که بعد از چهارده سال جهاد، مهاجرت، شهید دادن و آزاد کردن مناطق - بدون اینکه از خارج کمک گرفته باشیم، و هنر و افتخار هم همین است - این نفی کردن ما بخاطر چیست؟ در اینجا بیایید بررسی کنیم که آیا این تضاد با ما، تضاد مذهبی بود یا تضاد نژادی؟

قبلاً خدمت شما گفتم که در افغانستان هم تضاد مذهبی است، هم تضاد نژادی. اینها ما را نفی کرده، گفتند که شما نیستید، مولوی صاحب خالص مکرر اعلان کرده که من با شیعه ها نمی نشینم. این شعار، شعار مذهبی است؛ اما عمل چگونه است؟ آیا عمل هم عمل مذهبی است یا نژادی؟ از اینجاست که موضعگیری تعدادی از برادران حرکت یا سردمدارانی که در مقابل ما و مردم ما ایستاده اند، شروع می شود.

راستش ما تا این وقت نه گروه بودیم، در بین خود اختلاف هم داشتیم. اختلافات ما هم خطی و فکری بود؛ من نه سلیقه را قبول دارم و نه اختلاف منافع را، که مثلاً کس از خارج برای ما کمک کند و ما بر سر تقسیم این کمک‌ها اختلاف داشته باشیم. اختلاف ما، اختلاف فکری بود. این مسأله را توضیح میدهم.

در تمام جهان اسلام اعم از شیعه و سنی دو گرایش و دو نوع فکر وجود دارد: يك فکر، فکر مبارزه و حق طلبی و عصیان و انقلاب است و يك فکر هم، فکر مصلحت اندیشی و محافظه کاری و سازش با اوضاع. این در جهان اسلام است، در افغانستان هم هست و در جامعه تشیع هم وجود داشت. وقتی که انقلاب ایران به رهبری يك مرجع پیروز شد، این مربوط به کدام قشر بود؟ دقیقاً از آن قشری بود که انقلاب می گفت، عصیان می گفت، حق می گفت و در مقابل شاه - که دست نشانده بیگانه بود - محافظه کاری نمی کرد. این در زمانی بود که در افغانستان کمونیست‌ها حاکم شده بودند. طبیعی بود که پیروزی خط انقلابی، خط نفی ظلم و خطی که عدالت را در جامعه شعار میداد، بر همه مسلمانها و بخصوص شیعیان افغانستان اثر داشت.

ما که زجرها دیده بودیم، به زندانها افتاده بودیم، از مدارس اخراج شده بودیم، تبعیدها دیده بودیم، طبعاً از غرور خاص پیروزی این خط انقلابی متأثر میشدیم. لذا تا زمانی که روسها تصمیم بیرون رفتن از افغانستان را نگرفته بودند، به این فکر بودیم که باید در

افغانستان خط انقلابی پیروز شود، نه خط محافظه کاری و سازش. ولی وقتی که این برادران جهادی ما آمدند، در پشاور نشستند و اعلام کردند که ما برای اینها حق قایل نیستیم و اینها در افغانستان موجودیت ندارند، ما تکان خوردیم که حالا موجودیت ما در خطر است؛ کسی که موجودیتش در خطر باشد، باید قبل از هر چیزی از موجودیت خود دفاع کند، بعد از آن نوبت می رسد به اینکه چگونه زندگی کردن و چگونه تصمیم گرفتن خود را مطرح کند و آنگاه برسد به اینکه چگونه نظام را حاکم بسازد. ماکه درینجا تلاش می کردیم که این نظام، نظام انقلابی باشد یا نظام غیر انقلابی، این مرحله سوم بوده است. لهذا ما در تلاش شدیم که بیاییم برای حفظ موجودیت مان جمع شویم و وحدت کنیم. تا این وقت جنگهای داخلی ای که بود، هر مخالفتی که میشد، صرفاً جنبه شعاری داشت. علیه جنگ داخلی هرکس می تواند مفت شعار بدهد و محکوم کند، ولو خودش هم معتقد به این شعار نباشد. آقای محسنی در سخنرانی های خود مکرراً میگفت و اعلان می کرد که اگر روزی در افغانستان آتش بس شود، من در مکه رفته دو صد رکعت نماز میخوانم و اگر روزی در بین شیعیان وحدت شود، من در مکه رفته هزار رکعت نماز میخوانم. این را در سخنرانی های خود شعار می داد و می گفت. مردمی هم که مهاجر شده و در بیرون رفته بودند و فشار دیده بودند، این حرف را خوب استقبال می کردند. اما روزی که ما به خاطر حفظ موجودیت تشیع و هزاره در افغانستان، تصمیم گرفتیم که وحدت کنیم، آقای

محسنی میگفت که اولین شرط ما در وحدت بی شرط بودن وحدت است؛ یعنی کسی شرط قایل نشود. شش نفر از اعضای شورای مرکزی اش در بامیان آمدند، وحدت را امضاء کردند و برگشتند. آقای محسنی که تا حالا خلاف مبنای فکری اش شعار می داد، فکر کرد که تا حالا که جنگ را تقویت می کردم و اختلاف بود، من وحدت را شعار میدادم، حالا که اینها آمده وحدت کرده اند، دیگر چه بگویم؟ این بود که از بی شرط بودن وحدت گذشت؛ سه شرط ماندا اعضای شورای مرکزی در بامیان نشستند، هر سه شرط را قبول کردند. اما وقتی خارج رفتیم، نه شرط شد، دوازده شرط شد، آخرش به این نتیجه رسیدیم که ایشان نمی آیند. حرف از اینجا شروع می شود. بعد آقای محسنی می رود پاکستان و به کسانی که موجودیت ما را در افغانستان نفی کرده بودند، می گوید که این حزبی که در بامیان تشکیل شده، حزب هزاره هاست و در آینده از شما حقوق میخوهد!

اینها مسایلی اند که شما باید بدانید و نسلهای آینده تان هم بدانند.

آقای محسنی به آنها می گوید که شما باید مرا تقویت کنید؛ من از نگاه تشکیلاتی چهارده سال مبارزه کرده ام، آیت الله هم هستم، امکانات بدهید، ازینکه وحدت جا بیفتد، جلوش را می گیرم، من با شما هیچ اختلاف ندارم. وقتی که این مسأله پیش می آید، در پاکستان به تقویت کردن آقای محسنی میپردازند. مولوی خالص هم

که قبلاً شعارهایش را داده است، در يك مصاحبه ای که با خبرنگار انگلیسی دارد، آقای محسنی در کنارش نشسته است. این خبرنگار از مولوی خالص بازخواست می کند که تو می گفتی: من شیعه ها را قبول ندارم، حالا که آقای محسنی درکنارت هست، چطور است؟ مولوی خالص واضح میگوید که محسنی از ماست! مردم ما باید این نکته را توجه کنند و بدانند که برای چیست؟ استنباط من ازینجاست که عمل مولوی خالص - برخلاف شعارش - نژادی است، نه مذهبی. چراکه محسنی شیعه است، عالم شیعه هم هست. پس چطور میشود که مولوی خالص بگوید: آقای محسنی از ماست؟ بلی، آقای محسنی هزاره نیست و مولوی خالص با هزاره ها اختلاف داشته است. راست می گوید.

بعداً وقتی که وحدت به وجود می آید، تبلیغات به راه می افتد که این وحدت را نجیب به وجود آورده. شما دیدید تعدادی که آله دست اجانب قرار گرفته بودند، آنروز در مقابل پول مصاحبه ها و سخنرانی های زیادی کردند که این وحدت، وحدت دولت کابل است. آقای محسنی در این رابطه، علیه قوماندانان داخل افغانستان (کسانی که با دولت تماس گرفته اند) صحبت می کند و آنها را محکوم به اعدام مینماید و مرتد می گوید. در آنوقت تعدادی از قوماندانان حرکت اسلامی با دولت تماس داشتند و متأسفانه در اخیر دوران جهاد، مثل دوران فعلی که قوماندان خریدن و پول پخش کردن

است، تعدادی آلوده شدند.

این دوره هیمنطور می گذرد و سه سال طول می کشد؛ یعنی این باوری که مردم دنیا و مردم افغانستان داشتند که پیروزی حتمی است و ایادی روسها بعد از بیرون شدن آنها نمیتوانند مقاومت کنند، خنثی شد و حکومت نجیب سه سال دوام کرد. استراتژی حزب وحدت در اینجا این بود که با اقوام داخل افغانستان تماس بگیرد و با آنها تفاهم کند، زیرا آنهایی که در خارج اند، تحت تأثیر کشورهای خارج اند. بر اساس این تلاش داخلی حزب وحدت بود که تحول مزار پیش آمد. در اینجا حزب وحدت نقش تعیین کننده داشت. با این تحول، آنهایی که در خارج نشسته و مردم ما و باقی اقوام محروم افغانستان را حذف کرده و نادیده گرفته بودند، غافلگیر شدند و جو تغییر کرد. متأسفانه در اینجا توافقاتی که در رابطه با مجاهدین سمت شمال شده بود، آقای «مسعود» خیانت کرد. اگر نه در آن توافقات حق هیچکس نادیده گرفته نشده و حذف هیچ ملیتی مطرح نبود. برداشت عده یی از برادران پشتون این است که در توافقات جبل السراج، پشتونها حذف شده بودند؛ نه، این حرف نبود. يك چیزی که در اینجا شده بود، این بود که انحصار بشکند، دیگر در افغانستان انحصار طلبی نباشد. فیصله در این توافقات این بود که حکومت تشکیل شود و قدرت را در داخل افغانستان تحویل بگیرد. رهبرانی را که در خارج بوده، از خون مردم استفاده کرده، حرف زده و آخرش هم یکعده را نفی کرده اند، بگوییم که شما برای يك سال در خارج تشریف

داشته باشید؛ بعد از يك سال که زمینه انتخابات فراهم می شود، اگر محبوبیتی در بین مردم داشتید، به کابل بیایید. فیصله این بود، اما «مسعود» با این فیصله خیانت کرد. در توافق همه احزاب بودند، فقط رهبرها نبودند. «مسعود»، «آقای ربانی» را پیغام داد که شما يك دولت تشکیل بدهید و این بود که دولت تشکیل دادند؛ دوماهه، چهارماهه. این بود که بعد از آن همه نقش تعیین کننده ای که مردم ما در تحولات داشت و بیش از صدجای استراتژیکی کابل هم در دست مردم ما بود، بازهم تعدادی در پشاور نشستند و با فشار سعودی ها و وهابیت - که دوصد میلیون بیعانه اش بود - مارا بازهم بنام شیعه حذف کردند!

قبلاً گفتم که در افغانستان شعار مذهبی است، اما عمل نژادی است. در پشاور مذاکرات ادامه داشت. از طرف حرکت اسلامی، آقای جاوید مذاکره می کرد و از طرف ما هم آقای خلیلی ویلاغی. جلسات ده، پانزده روز ادامه پیدا کرد. بحث بر سر این بود که ما يك حزب کلان هستیم که از نه حزب تشکیل شده است؛ فقط يك قسمتی از حرکت جدا شده، احزاب دیگر همه در وحدت هستند، لذا ما به عنوان يك حزب سهم نمی گیریم، باید به ما سهم بیشتر داده شود. در شورای قیادی نفر بیشتر بدهند، در شورای جهادی نفر بیشتر بدهند و... اما اینها فیصله کردند و گفتند که حرف «شیعه ها» را بعداً می زنیم. در اینجا موضعگیرها باز خلاف انتظار مردم ما بود و ناهمی اینها یکبار دیگر در تاریخ تکرار شد

که بعد از سه سال (*) و بعد از این حضور نظامی فوق العاده، باز هم میگیرند که حرف اینها را می زنیم. در اینجا هم آقای جاوید موضع گرفت و هم آقای خلیلی. آقای صبغت الله مصاحبه کرد و در آن مصاحبه اش معذرتخواهی نمود. شما همه تان رادیوها را گوش کردید و شنیدید که گفت: این مسأله اشتباه بوده و ما برای این برادران خود حق قابل هستیم. اما وقتی که با آقای محسنی وارد مذاکره شدند، او مصاحبه کرد که ما اختلاف نداریم، سوء تفاهم شده! یعنی اینهایی که در پاکستان تصمیم گرفته اند، تبرئه شدند. در حالیکه فیصله بر این بود که این دو جریان، روی مصالح تشیع در اینجا مشترکاً يك موضع بگیرند، ولی ایشان این فیصله را زیر پا کردند و معامله کردند، خوش برادران بیاید یا بدشان بیاید، این را ما در تاریخ میگوییم که با سرنوشت مردم ما معامله کردند.

آقای یونس خالص که شیعه ها را نفی می کرد، وقتی که شورای قیادی در کابل تشکیل شد، با حضور آقای محسنی اعتراض نکرد؛ یا خودش یا نماینده اش مرتب در شورای قیادی شرکت می کرد. شما شاهد این مسأله بودید. باز ببینید که اگر در اینجا مسأله مذهب مطرح است، آقای محسنی شیعه است، کسی منکرش نیست. پس چرا اعتراض نکرد و جلسه را ترك ننمود؟ ولی وقتی که حزب وحدت وارد جلسات شد، از آن تاریخ به بعد جلسه را ترك کرد و دیگر

(*) منظور سه سال پس از خروج روسها و تشکیل شورای راولپندی است. (کانون)

نیامد؟ از این مسایل هم میگذریم.

آقای مجددی از شورای قیادی هیأت تعیین کرد که با ما مذاکره کند. به هشت نفر در شورای جهادی موافقت کردیم، به دو وزارت خانه و یک وزارت خانه. کلیدی (که وزارت امنیت بود). به محض موافقت روی این مسأله، تا هنوز در بیرون اعلام هم نشده بود که آقای سیاف بر ما حمله کرد. بعد از آنکه جنگ اول خاتمه پیدا کرد، این توافق از رادیوی بی بی سی اعلام شد. بلا فاصله در چهلستون شورای قیادی دایر شد، در این جلسه آقای محسنی پیشنهاد کرد که وزارت امنیت باید منحل شود و همان بود که منحل شد!

شما اینها را شاهد بوده و به دقت دنبال کرده اید، برای اینکه بطور مسلسل در تاریخ بیاید، من دوباره یاد آور می شوم.

وقتی که وزارت امنیت منحل شد، ما گفتیم که معادلش را قبول داریم، هر چه که هست. عضویت هشت نفر را که در شورای جهادی پذیرفتند، آقای جاوید از جلسه برخاست که اگر شما به وحدت اینقدر امتیاز می دهید، ما دیگر در کنار شما نیستیم! شما وجدان تان؛ این را چه فکر می کنید؟ آیا به مردم شیعه ای که حذف شده بود و با تصمیمی که گرفت، دیگران را وادار کرد که موجودیت شان را جبراً قبول کنند، خدمت صورت گرفته است یا خیانت؟

بهر حال، اینکار را کردند، مصاحبه شد، رد شد و دوران آقای مجددی به همین شکل تمام شد و شما اینجا (کابل) حضور داشتید.

در این دورانی که سیزده جنگ بر سر شما تحمیل شد و بیش از بیست هزار نفر تان زخمی شده و سه هزار نفر شهید دادید و شاید ده هزار خانه تان خراب شد، مایک بار از آقای محسنی و آقای جاوید نشنیدیم که گفته باشند ما عاملین این جنگهای تحمیلی را محکوم می کنیم. و چه بسا که آقای محسنی اینجا صحبت کرده و گفته است که این جنگها بی مفهوم است و این جنگهای کور است.

شما سخنرانی هایش را شنیده اید ولی همین آقای جاوید و آقای محسنی، که برادرمان جناب آقای صادق هم این مسأله را یاد آور شدند، به سر یک موتر با حزب اسلامی جنگیدند.

من تا این زمان که موضعگیری های آقای محسنی را ندیده بودم، نمی دانستم که تصمیم ایشان یک چیز است و شعار شان چیز دیگر. به خاطر خوشنودی حزب اسلامی، آقای محسنی مصاحبه کرد و این جنگ را محکوم کرد. به همایون جریر گفته بود که شورای نظار قوماندانان ما را خریده و اینها در تحت تسلط ما نیستند و ما کشته شان را مرتد میدانیم. جریر آمد و این مسأله را برای من بیان کرد و گفت که آقای محسنی با این جنگ ها و کسانی که جنگ افروزی می کنند، اختلاف فوق العاده دارد، ما باید به او بها بدهیم. من خندیدم و گفتم که فکر نمی کنم اینطور باشد. بعد هم وقتی که آقای محسنی در مدرسه، مهدویه آمد و صحبت کرد، این جنگ را بطور ضمنی رد کرد، ولی -برادرمان جناب داکتر صادق اینجا هست- به شکل خصوصی، به شورای مرکزی حرکت گفته بود که این جنگ

برای ما افتخار آفرید. بعد از آنکه شما قصر را گرفتید از چند دولت
 برایم تلفون کردند و گفتند که حرکت در کابل قوی بوده است!!
 این جنگ برای آقای محسنی و جاوید افتخار آفریده است!
 آقای جاوید هم در جلسه گفته بود که شورای هماهنگی میخواست در
 قصر دولت تشکیل بدهد، شما جای دولت آنها را گرفتید، این برای
 ما افتخار است و دولت هم برای شما فوق العاده پول میدهد!!
 اما شما می دانید که این جنگ که برای آقای جاوید و آقای
 محسنی افتخار بود، برای مردم ما فاجعه بود، شما شاهد گرسنگی
 در اینجا بودید، شاهد قحطی بودید، شما شاهد بودید که در اینجا
 مواد پیدا نمی شد، شما خساراتی را که در ظرف سه ماه بسته شدن
 بازار دوغ آباد برداشته اید، مقایسه کنید که چند برابر پولی که
 اینها از دولت گرفته اند و چند برابر بهای موتر آنها میشود. ما
 این ها را خلاف منافع مردم خود میدانیم. آقای محسنی
 در صحبت اخیری که کرده است، باز روی بی معیاری و بی قانونی و
 لجام گسیختگی ای که فعلاً در افغانستان حاکم است - که فتوا دادان
 يك چیز مفت و رایج شده است - ما را لقب «محارب» و «متجاوز»
 داده و در بیانیه خود گفته که اینها مخالف سیدها هستند! شما این
 حرف های او را شنیدید و خوب گوش دادید؛ اما ما این حرف و این
 قبیل تبلیغات را به نفع جامعه افغانستان و به نفع جامعه تشیع نمی
 دانیم که کسی به نام هزاره، سید، قزلباش، بلوچ و تاجک چیزی را
 مطرح کند و نفاق اندازی نماید و هرکس هم که این مسأله را دامن

بزند، من یقین دارم واعلان می کنم که مزدور بیگانه است. این موضع ما است.

از نگاه تشکیلاتی هم شما میدانید که این حرف آقای محسنی - که گویا من مخالف سیدها هستم - تا چه حد راست است. فعلاً مسوول عمومی نظامی من سید است، رئیس ارکانش هم سید است، در دفتر، سکرترم نیز سید است!

بلی، درست است که من مخالف خیانتکاران و معامله گران هستم (تکبیر مردم) و اگر خاین و معامله گر از هر قشر و هر طایفه و هر مردمی باشد، هیچ مراعات ندارم.

از سوی دیگر آقای محسنی که این حرف را می گوید، بیانیم يك نظری در تشکیلات حرکت اسلامی بیندازیم که آیا او تبعیض نژادی اعمال کرده یا ما؟

اول که انقلاب شروع شد و حرکت اسلامی بوجود آمد(خود برادران قندهار این مسئله را بمن گفتند و اکنون من به عنوان يك امانت برای شما بازگو می کنم تا در تاریخ شما ثبت باشد) از هزاره های قندهار رفته بودند، پیش آقای محسنی که خوب حالا جنگ شده، تکلیف ما چیست؟ آیا ما از آنجا بیرون شویم یا بمانیم؟ ایشان شش قسم آیه و روایت برایشان می خواند که دفاع واجب است. اگر شما از آنجا بیرون بیائید، عنعنات مذهبی از بین میرود، رسومات دینی از بین میرود، باید مقاومت کنید. اما از قومای آقای محسنی که هزاره نبوده، پیش ایشان میرود، ایشان می گویند که من برایت

کمک می‌کنم، از قندهار بیرون بیا، آنجا جنگ است، اولاد و زندگی تو تلف می‌شود!!

این اول قضیه است؛ بعد بیاییم در داخل حرکت اسلامی نظر اندازیم که در اینجا حرکت برای هزاره‌هایی که جهاد کردند، شهید دادند و فداکاری کردند، چه قایل شده است؟ آیا غیر از آقای هادی و انوری و جاوید، دیگران جبهه نداشته‌اند؟ شهید نداده‌اند؟ فداکاری نکرده‌اند؟

بیاید سواد اینها را هم با یکدیگر مقایسه کنیم و ببینیم که آیا از هزاره‌ها یک نفر در مرجع تصمیم‌گیری حرکت بوده است؟ داکتر شاه جان داکتر است، داکتر صادق داکتر است، حتی فیضی هم سوادش از انوری بالا است، اما در کجا این شایستگی مد نظر گرفته شده است؟

از طرف دیگر اینها که رفتند، سر "حرکت" معامله، شخصی کردند، هیچ، سر "وحدت" هم معامله کردند. آقای محسنی در یک سفری که آمده بود، پیش آقای ربانی رفته بود که برای حرکت به عنوان یک تنظیم کمک کند. آقای ربانی برایش چهل میلیون داده بود. بعد آقای محسنی به رسم اعتراض گفته بود که ما یک حزب قوی در کنار توهستیم، برای ما چهل میلیون میدهی؟ آقای ربانی گفته بود: این پول برای آن کسانی است که در نزد من نیامده‌اند، شما هم برای آنها بدهید. دیگران اکثراً می‌آیند و حق شان را

میگیرند!!

حتی بعد از قضیه افشار - که من معتقدم این فاجعه هرگز از یاد ما نمی رود و از یاد مردم ما هم نمی رود - در ظرف دو ساعت، چهار نفر از برادرانی که در رأس حرکت قرار دارند، پشت دروازه، آقای ربانی، درارگ ایستاده بودند!! درحالیکه مردم ما شاید یک سال روی خود را به آن طرف نمی کرد و ناراحت بود.

در وقتیکه تعیینات حزب وحدت پیش آمد، در معامله ای که اینجا صورت گرفت، جناب آقای جاوید مبلغ کلانی را از ربانی گرفت. این مسأله از آقای انوری پنهان بود، وقتی که آگاه میشود که آقای جاوید پول زیادی را گرفته، اما به خزانه، حرکت تحویل نداده است، از جاوید بازخواست می کند که چرا این کار را کردی؟ چرا پول را گرفتی و تحویل ندادی؟ آقای جاوید صریح گفته بود که من این را برای آقای اکبری و بخاطر تعیینات حزب وحدت گرفته بودم، نه برای حرکت. بعد، آقای انوری رفته از اکبری بازخواست میکنند که آیا جاوید پول را که گرفته به شما داده است؟ آقای اکبری جواب داده بود که نه، ما از آقای جاوید پول نگرفته ایم، ولی دولت خودش ما را مستقیم پول میدهد!!

اینها را ما در تاریخ ملت خود "معامله" میگوئیم!
قضیه افشار و فاجعه دردناک آن که تا مردم ما زنده اند و تا نسل های آینده ما باشند، از آن رنج می برند و می سوزند، بخاطر همین معامله گری

هایی بود که سرنخ آن در دست آقای انوری بود.

آقای انوری، آقای سلطانی را نزد مسعود برد و مبلغ دوصد میلیون پول گرفت تا برای چهار نفر قوماندانی که در افشار بودند، توزیع کند؛ غیر از سلطانی و یک نفری که اعدام شد، فعلاً سه نفر دیگرش در دست ما است که آنها اعتراف دارند، ولی ما روی مصالح این مردم و بخاطر آنکه وحدت این مردم نشکنند، لب از لب پس نکردیم و چیزی نگفتیم. آقای بلیغ بخاطر پیروزی افشار برای انوری پیام تبریکه می فرستد که شاید بدست شما رسیده باشد و خوانده باشید. پیام تبریکی پیروزی!! چه پیروزی؟! آیا در افشار تنها هزاره ها قتل عام شد که آنها پیروزی حساب می کنند؟ آیا افشاری ها قتل عام نشد؟ سید ها قتل عام نشد؟ آیا برای آن طفل ها و آن زنهایی که سرشان بریده شده و همه در فلیم ثبت اند، پیام تبریکی می فرستند؟!

آقای انوری پس از قضیه افشار خارج می رود، پس که بر می گردد دوستان نزدیک خود را از داخل حرکت جمع می کند و می گوید که ما بخاطر کوبیدن فلانی (که مرا اسم می برد) و جلوگیری از جمع شدن هزاره ها در دور او، قضیه افشار را بوجود آوردیم، ولی باز هم دیدیم که محبوبیت او بیشتر شده و مردم از او زیاد تر حمایت می کنند، حالا چه کار کنیم؟ این حرف خود آقای انوری است و این ها را می گوییم که باخون مردم ما معامله کردند.

ما خط اینها را از برادران واقعی حرکت - که فرزندان شما مردم بوده و در مقابل حملات دشمنان از شما دفاع کرده اند - جدا میدانیم.

بعد از قضیه افشار، آقای مسعود برای آقای هادی پنج تا غند داد، چون آقای هادی مثل آقای انوری در این فاجعه نقش فعال و تعیین کننده داشت. شاهد مسأله کسی است که در جلسه فرماندانان حضور داشته است. در این جلسه آقای هادی باعباس پایدار صحبت می کرده است و جریان جلسه همان روز برای من گزارش داده شد. متأسفانه عباس پایدار در این جنگ اخیر اغفال شد و کشته شد، که من بسیار متأثر هستم که چرا آله دست قرار گرفت. اما آن روز سه بار از جلسه حرکت می کند که من میروم در جنگ افشار، از مردم خود دفاع می کنم، آقای هادی مانع شده و او را نگهداشته است که این جنگ با شیعیان نیست، جنگ با مزاری است!

بلی، آقای مسعود و آقای ربانی پس از این فعالیت و این حسن عمل نشان دادن، آقای هادی را پنج غند داد. آقای انوری به آقای مسعود اعتراض میکند که شما چرا حرکت را از غیر کانال حرکت تقویت می کنید؟ مسؤول نظامی حرکت من هستم، اگر شما به حرکت کمک می کنید، باید از کانال من باشد نه جای دیگر. آقای مسعود میگوید که من این کمک را برای حرکت نداده ام بلکه در مقابل خدمتی به شخص آقای هادی داده ام که ایشان در قضیه

افشار با ما کردند و حیات سیاسی و اجتماعی ما را از مرگ نجات دادند!

بناءً شما باید بدانید که این فاجعه تلخ افشار که بالای شما تحمیل شد و پیش آمد و شما زجرش را کشیدید خود به خودی نبود، یعنی دفعتهاً و تصادفی بوجود نیامد، بلکه کسان دیگری بودند که در قضیه از داخل دست داشتند. این در تاریخ گذشته مردم ما نیز ثابت شده که دشمن در رویارویی ما راشکست داده نمی‌تواند، اما مزدور پیدا می‌کند و از داخل شکست می‌دهد.

این جناب آقای هادی است که خون بهای هفت صد نفر شهید و مفقود شما را در افشار و بهای ویرانی و تاراج چهار هزار خانه را پنج غند می‌گیرد!

اخیراً پیش از این حادثه هم جناب آقای هادی از بهسود برای آقای سیاف نمایندگی و نامه می‌فرستد که برای ما کمک کن که در بهسود ولسوالی‌ها را بوجود می‌آوریم؛ درنامه اش خطاب به سیاف می‌نویسد که: «عموی بزرگوارم!» این درنامه اش قید است! سیاف بعد از سیزده جنگی که با شما کرد، برای آقای هادی «عموی بزرگوار» می‌شود!

اینها مسایلی است که من باید برای شما بگویم

تا در تاریخ و برای نسل های آینده تان بماند روشن باشد که این همه ستم هایی که بر ما تحمیل شده، چرا، بخاطر چه و توسط چه کسانی بوده است؟ این را باید بگویم.

مسئله دیگری که در این جا پیش آمد و شما شاهدش بودید، این بود که پیش از شروع جنگ دارالامان، ما در تپه خاکی يك پوسته داشتیم که سه متر راه تدارکاتی مسعود را تهدید می کرد. یعنی وقتیکه درگیری میشد، سه متر راه این سرك را مرمی پوسته ما میگرفت. آقای مسعود برای قوماندانان خود دستور داده بود که شما صد نفر کشته هم اگر بدهید، باید این پوسته را بگیرید. این موضوع از طریق بی سیم ثبت شده است. متأسفانه در شورای ما - که آقای مسعود نفوذ فوق العاده داشت - وقتی بحث می شد، بچه های ما را محکوم می کردند که اینها جنگ افروزی می کنند! بالاخره ما مجبور شدیم هیأت تعیین کردیم که برود بررسی کند که آیا در تپه خاکی بچه های ما جنگ افروزی می کنند، یا دیگران؟ این در وقتی بود که ما در آن تپه، سه نفر شهید داده بودیم. در این حال آقای جاوید شورای مرکزی حرکت را جمع کرد و علیه ما اعلامیه داد که شما آن را خواندید. در اعلامیه گفته بود که اگر کسی در غرب کابل جنگ افروزی کند، ما بی تفاوت نیستیم، یعنی در حمایت آقای مسعود - که نذر کرده بود، صد نفر کشته بدهد و آن پوسته را از ما بگیرد - وارد جنگ می شود!

در این جا ما سه متر راه تدارکات مسعود را تهدید می کردیم، اما این کوه ها که بیش از دو سال زنده گانی مردم ما را تهدید کرده بود، اصلاً از هیچ زبانی بیرون نشد که از این کوه ها مردم غیر نظامی را می زنند. وقتیکه آرد سرشما قطع شد، باز هم آقای جاوید بابی شرمی اعلامیه داد که از فلان کوتل پنجشیر برای شما آرد می رسد! وشما هم دیدید که آرد را برایتان آورد!

ما این کار ها را معامله با مردم خود میگوئیم، و این مسایل را باید برای شما روشن کنم.

از طرف دیگر آقای جاوید رئیس حرکت اسلامی بود و تمامی برادران حرکت اسلامی چهارده سال این ریاست را قبول کردند و مردم شریف مربوط حرکت اسلامی هم زحمتش را کشیدند، او دومین نفر در حرکت بود. اما وقتیکه در کابل آمد، از روز اول از خاد آقای مسعود ماه پنج صد هزار افغانی به عنوان کرایه، منزلش می گرفت! شما می دانید يك حزبی که سرنوشتش در دست همچو آدمی بیفتد، چه می شود؛ حالا ممکن است در يك کشور کسانی باشند که از نگاه عقیده و آرمان، و بخاطر مردم خود با دستگاه امنیت همکاری کنند، ولی هیچ شخصیت بارزی عضو امنیت يك دولت نمی شود که در مقابل کار خود حقوق بگیرد. در اینجا با همه ظلم و کشتار و جنایتی که از طرف دولت نام نهاد آقای ربانی بالای مردم ما صورت می گرفت، آقای جاوید به عنوان مسؤل شورای مرکزی حرکت اسلامی، ماه پنجصد هزار افغانی حق الزحمة می گرفت! این حق

الزحمة را که می گرفت، چه کار می کرد؟ در این که او از این پول برای امور شخصی خود استفاده می کرد، جای شکی نیست. اما برعلاوه آن دنبال قوماندانان ما می رفت تا با آنها معامله کند و آنها را پیش جناب آقای فهیم ببرد. جای شك نیست که من هم قوماندانان حرکت اسلامی را کمک می کردم و کمک هم می کنم و این را برای تان توضیح خواهم داد که من هیچگاهی قوماندانان حرکت اسلامی را به این حساب کمک نکرده ام که گفته باشم شما در وحدت بیایید، بلکه به این عنوان کمک کرده ام که شما از این منطقه دفاع کنید و این پول را هم که مردم ما از خارج در دست ما میگذارند، به خاطر دفاع کابل است و شما هم حق دارید. ای کاش آقای جاوید قوماندانان ما را به حرکت دعوت می کرد. او اینها را درموتر خود - که وزیر صاحب بود و رئیس حرکت اسلامی بود - در نزد فهیم می برد. تعدادی از قوماندانان می آمدند و این حرف را به من می گفتند و از من کسب تکلیف می کردند. من برای آنکه مسأله روشن شود و بدانم که اینها چقدر پست اند، می گفتم بروید و ببینید که اینها شما را چه می گویند. آقای جاوید این کارها را مکرراً انجام میداد، اما ما همه این مسایل را تحمل می کردیم و هیچ نمیگفتیم؛ حتی برای آنکه نشان بدهیم که با حرکت اختلاف نداریم، کمیسیون مشترک تشکیل میدادیم، گارنیزون مشترک تشکیل میدادیم.

با اینهمه، آنان تصمیم گرفتند که باید راه چهلستون را قطع کنند و دارالامان را به گذرگاه وصل نمایند تا ما محاصره شویم؛ تنها

پنجاه میلیون برای مهمات جنگی گرفتند. در این رابطه ما باز با دوستانی که در حرکت داشتیم و آنها از مردم ما بودند و دل شان برای مردم ما می سوخت، وارد مذاکره شدیم، راه تفاهم را پیش گرفتیم، مهمانی راه انداختیم تا جلو این مسأله رابگیریم. آقای جاوید در مصاحبه خود میگوید: این توطئه بود که قوماندانان ما را مهمان کرده بودند. حالآنکه اگرما نظر توطئه میداشتیم، قوماندانان شما را مهمان کرده بودیم و آنها هم در مهمانی ما آمده بودند، همه شان را میگرفتیم، پس چرا نگرفتیم؟ روشن است که ما این نظر را نداشتیم.

اما واقعیت این است که اینها تصمیم گرفتند که با دولت پلان نمایند و با هماهنگی، ما را از این جا بردارند و نظامی های ما را نابود کنند. در رابطه با این مسأله چند روز پیش از حادثه، جناب شیخ ناظر با یکی از قوماندانان - که حالا بندی است - به وزیر اکبر خان می روند و در آنجا با انوری جلسه می کنند. بعد انوری به جبل السراج می رود و در همین حال سید نورالله عماد میگوید که در زود ترین فرصت تحولی پیش می آید و وحدتی در کنار ماست که دیگر با ما مخالفت ندارد. آقای فاضل هم این حرف را در مشهد در يك جلسه خصوصی می گوید! من گفتم که در این قسمت درباره وحدتی هایی که فرار کرده و در کنار جناب مسعود رفته اند، صحبت نمی کنم، اسناد منتشر شده، يك وقت دیگر مفصلاً صحبت خواهم کرد.

اما حالا اینقدر می گویم که آقای محسنی در داخل حرکت آن کار را میکند، آقای فاضل هم به عنوان رئیس شورای عالی نظارت حزب

وحدت با آقای مسعود توافقنامه امضا می کند و می گوید که من فلاتی را، تشکیلاتش را و نظامی هایش را از بین می برم، ولی در مقابل این کار شما حقوق سادات و قزلباش ها را در نظر بگیرید!!

من در اول خدمت شما عرض کردم که مخالف این نوع تبلیغات هستم، این تبلیغات زهرآگین است که مسأله هزاره و سید و قزلباش مطرح شود، ولی کسیکه این مسأله را مطرح می کند و روی این غرض حرکت می کند، ما مجبوریم برای مردم خود روشن کنیم که شما آگاه باشید و فریب نخورید. در اینجاست که باید دقت کرد که علت این کارها چیست و چه معنی دارد؟ شما خودتان بازخواست کنید که آیا در حزب وحدت کوچکترین تبعیضی در رابطه با برادران قزلباش و سادات وجود دارد؟ اگر وجود دارد و شما دیده اید بیانید تذکر بدهید. شما می دانید که در اسلام و در مذهب شیعه این تبعیض ها وجود ندارد. داشتن تقوا و علم و دانش مهم است. اگر روی مسأله تبعیض بحث شود، از جمله ۱۶۰ نفر اعضای شورای مرکزی حزب وحدت، چهل و چند نفر آن از برادران محترم سادات اند، اگر مسأله لیاقت نباشد، اگر مسأله عملکرد نباشد، با مقیاس نفوس این معیار جور نمی آید. ما در این مورد هیچ بحثی نداریم. ولی يك نفر که عالم است، آیت الله است، وقتی می آید این مسأله را مطرح می کند، خلاف انتظار ماست.

وقتی که حزب وحدت تشکیل میشد، جناب آقای جاوید - بعد از آنکه میثاق وحدت را در بامیان امضا کرده بود - خارج رفت

وینای مخالفت گذاشت؛ بعداً ما هم به عنوان هیأت خارج رفتیم. سیرت طالقانی - که معتقد است از يك و هزاره و این ها همه يك قوم اند و در این موارد مصاحبه هم کرده که کار خودش است و ما با آن کاری نداریم - نزد آقای جاوید می رود و می گوید که صلاح در این است که شما یکجا باشید، چون يك قوم هستید، يك مردم هستید.

در این جا آقای جاوید برای او می گوید که ما اینها را اولاد چنگیز میدانیم، اگر اینها مجتهد شوند، از اینها تقلید نمی کنیم! این حرفی است که آقای جاوید به آقای طالقانی می گوید. در يك صحبت دیگر خود می گوید که ما حکومت لینن را قبول داریم ولی از مزاری را قبول نداریم!!

ما این ها را می گوییم که نژاد گرانی دارند و اینها ایند که به جامعه ما خیانت می کنند.

هرچندیکه صحبت هایم در این رابطه زیاد مانده و من داستانهای فراوانی دارم که تحمل کرده ایم ولی از اینکه وقت تمام شده و موضوعاتی را که بنا بود برای شما برادران مطرح کنم، در این جلسه نمی رسم، لذا فشرده میکنم. اما در اینجا يك نکته را درباره آقای انوری هم میگویم، بعد روی اصل موضوع می روم که قبلاً وعده داده بودم.

ما يك انگلیسی را در اینجا دستگیر کرده ایم که از انگلستان است. وی از طرف يك مؤسسه انگلیسی وظیفه پیدا کرده که بیاید، قوت ها و قدرت شیعه ها را در افغانستان بررسی کند

و گزارش آن را تهیه نماید. این مأموریت او بوده است که باید هم در دروان جهاد و هم در دوران پیروزی کابل انجام می داده است. این نفر مسافرت های مکرری در افغانستان داشته است و جالبش اینجاست که آن موسسه اول بار که ایشان را فرستاده، گفته است که شما هرچه گزارش تهیه می کنید، برای آقای انوری بدهید و آقای انوری برای ما می رساند.

این را خود شما تا آخر قضاوت کنید، من بیشتر از این دیگر حرف نمی زنم. در این اواخر آقای انوری به این نفر می گوید که برای من بدنامی دارد که تو اینجا می آیی، من وابسته به خارج جلوه می کنم. به آن موسسه هم می گوید که این جاسوس را بگوئید که دیگر همراه من تماس نگیرد. اینها همه اش اعتراف شده و آن جاسوس مصاحبه کرده، دوسیه اش تکمیل شده و امکان دارد که ما مصاحبه اش را بزودی برایتان منتشر کنیم. (*)

در جنگ اخیر وقتی که بالای تپه اسکاد فشار می آید، صدای جناب آقای انوری را آقای امینی (قوماندان فرقه ۹۶ حزب وحدت اسلامی) ثبت کرده است. این زمانیست که چهل نفر از مصلحین علم برداشته و در غرب کابل به راه افتاده اند که اصلاح کنند و اینها دو بار نزد ما آمدند و از ما بازخواست کردند و ما هم

(*) : این جاسوس فرناندیس نام داشت و پس از آنکه اعترافات او از طریق رادیو-تلویزیون پیام آزادی و نشریات حزب وحدت اسلامی در کابل منتشر گردید آزاد و تسلیم نماینده بریتانیاشد. (کانون)

نظر خود را کتباً نوشتیم. «قمبر» در بی سیم از آقای انوری بازخواست می کند که مردم اینجا آمده اند، ما را جنگ کردن نمی گذارند، عَلم راهم آورده اند، ما چه کار کنیم؟ آقای انوری در جواب داد می زند که بر پدر این مردم لعنت! عَلم شان را هم بزنید! و شما شاهد هم بودید که زدند.

ولی همین قمبر که آن قدر از انوری اطاعت کرده و عَلم را در اینجا زده و چند نفر را هم در زیر آن کشته است، حالا به جرم اینکه در گذشته از مردم خود دفاع کرده، پیش آقای انوری بندی است.

اما در مورد توطئه، اخیر - که گفته بودم برای شما توضیح میدهم - برای ما خبر رسید که در اینجا همچو تصمیمی است که گرفته می شود. مسلم بود که در این تصمیم گیری فقط کسانی از حرکت شامل بودند که وارد معامله شده بودند. اشخاص دیگری مثل داکتر صادق و داکتر شاه جهان و اینها در جریان نبودند. این بخاطر ذهنیتی بود که در داخل حرکت وجود داشت که هر تصمیمی علیه وحدت باشد، اینها خیر می دهند. باز هم در رابطه به این مسأله نمونه ای از حرف خود آقای محسنی را خدمت شما میگویم که کشفی از يك واقعیت هم است و نشان میدهد که ارتباطات اینها چطور زنجیره ای قايم است، در حالیکه ظاهراً باهم اختلاف دارند. بهر صورت، آقای فاضل و آقای محسنی هم در خارج وهم در اینجا بر علیه یکدیگر شعار مخالفت می دادند. اما وقتی که آقای محسنی از پاکستان به عنوان بی طرف اینجا می آید، آقای فاضل با داکتر صادق مدبر تماس

می گیرد که تو به آقای محسنی بگو که من میخواهم تورا خصوصی ببینم. صادق هم میرود این مسأله را با آقای محسنی می گوید؛ آقای محسنی در اینجا آن طینت درونی خود را بیرون می کند و میگوید که چقدر این فاضل نافهم و خر بوده !! این را که به تو گفته تو که رفته این را به مزاری میگوئی!! این تعبیر آقای محسنی است (خنده، مردم).

به این خاطر است که میگویم «صادق» و امثال اینها از توطئه خبر نداشتند و همانطوریکه خودش هم در اینجا پیش شما بیان کرد که من از جریان بیست و سه سنبله خبر ندارم، راست می گوید. ایشان خبر نداشتند و علتش هم این بود که اگر خبر می داشت، بخاطر روحیه، وطندوستی و مردم دوستی ای که داشت، ما را خبر میداد. لهذا احتیاط کرده و ایشان را خبر نکرده بودند. ولی به کسان دیگری از برادران حرکت که گفته بودند، آنها باز روی دوستی و وطندوستی خود به ما گفته بودند و مانیز این را اعلام کردیم.

اما باز هم برای شما می گویم که صادق نه از اقدامی که ما کردیم خبر داشت و نه از اقدام آنها؛ ولی از آنجاییکه ایشان معاون نظامی حرکت بودند، سوق و اداره در خانه اش بود و در غیاب انوری، ایشان تصمیم گیر نظامی بودند، ما هم نتوانستیم که او را در جریان قرار دهیم. ایشان این گلایه را از ما دارند و حق هم دارند.

اما ما جلو توطئه را در روز اول گرفتیم. شما دیدید که در اینجا آنچنان جنگ و آدم کشی پیش نیامد. اسکاد در روز اول هیچ

فیر نکرد، چون ما به برادرانی که آنجا روی منافع و مصالح ملت شان فکر میکردند، گفته بودیم که ما نمی خواهیم اسکاد چور شود، شما آن را نگهدارید و آنها هم قبول کرده بودند. اما از صادق هم ناراحت نیستیم، چون او در جریان و تشکیلاتی بوده، چهارده سال مبارزه کرده و بعد هم آمده سیزده روز در اسکاد در مقابل ما جنگیده است، ما هیچ ناراحتی نداریم. ولی این را می دانیم و می گوئیم که اگر صادق در اسکاد نمی رفت، از اسکاد فیر نمی شد؛ خودش هم میدانند و من هم میدانم که جنگ اسکاد را صادق فعال کرد. يك تعداد فرار کردند، يك تعداد دستگیر شدند، اما او سیزده روز جنگید، ما منکرش نیستیم و شما هم دیدید که در این مدت سیزده روز از اسکاد سر این منطقه فیر می شد. ولی ما ملاحظه داشتیم، واقعاً ملاحظه داشتیم. هم ملاحظه مردم راداشتیم و هم ملاحظه شورای مرکزی را. بعد از سیزده روز تصمیم گرفتیم که چاره نداریم جز آنکه بر اسکاد عمل نظامی نماییم. هم «شورای نظار» و هم «اتحاد» همه می دانند که اسکاد بعد از سیزده روز به زور گرفته شده است. مقاومتی هم که در اینجا کرده، داکتر صادق کرده. انوری بعد از اینکه در اینجا جنگ درگرفت، پایش در اسکاد ننشسته، جاوید غرب کابل را ندیده و هادی اش اصلاً نبود. این مسأله بود. اما با آنها ما از مقاومتی که داکتر صادق کرده ناراحت نیستیم. درست است که برای ما فاجعه بوده و برای مردم ما هم فاجعه بود، ولی من شخصاً ازین مقاومت و پایداری اش راضی هستم. در يك جریان و يك حزب بوده، چهارده

سال جنگیده، شهید داده، فداکاری کرده و این مسأله هم برایش توجیه نبوده و خیال می کرده که ما اقدام کرده ایم.

اما بعد از اینکه اسکاد به زور سلاح ثقیله گرفته شد و شما شاهد بوده اید که قمبر و صابر بالاترین فاجعه را در دشت آزادگان بوجود آورده بودند، ما بازهم برای قمبر که در آن اواخر در قلعه، قاضی بود، نفر فرستادیم و نامه دادیم و گفتیم که برادران ما، در آنطرف نروید، این يك توطئه بود و ماجلوش را گرفتیم، باشما جنگ نداریم، شفیع را گفتیم که به قمبر نامه بنویس، اوهم نوشت؛ خانواده، قمبر را نزدش فرستادیم، و برایش گفتیم که تو در گذشته اینجا از ملت خود دفاع کرده ای، به جرم این دفاع آنجا بندی می شوی و کشته می شوی؛ نرو، من دلم بخاطر این می سوزد که در مقابل اتحاد، درمقابل شورای نظار از مردم خود دفاع کردی و امروز آله دست قرار گرفته ای. اما متأسفانه که او قبول نکرد و رفت. مائمی خواستیم که يك دانه سلاح مردم ما در دست سیاف بیفتد، متأسفانه این کار شد. حالا هم در آنسوی شهر پنجاه نفر از قوماندانان و مجاهدین حرکت را به جرم اینکه شما با فلانی همکاری داشتید، بندی کرده اند. در حالیکه شما در اینجا هم جنگ قمبر را شاهد بودید وهم به دستور انوری عَلم زدندش را، این بخاطر اطاعتی بوده که او از انوری کرده است. شما می دانید که در بین مردم تشیع افغانستان عَلم ابوالفضل آنقدر ارزش دارد که برای مردم ما داستان اهانت باری درست شده که هزاره ها تیغ ابوالفضل را بر نمی دارند،

ولی قرآن خدا را می خورند! این را در مورد ما گفته اند؛ اما این از يك عقیده سر چشمه می گیرد که ما با آن موافق نیستیم. ما علم ابوالفضل را و خود ائمه را بخاطر خدا و بخاطریکه در خط خدا می دانیم، احترام داریم؛ ولی بهر صورت، آنها این علم را زدند و در پایش آدم هم کشتند!! این اطاعت را قمبر از انوری کرده ولی امروز بندی است!

حالا اگر کسی از من کمک گرفته و در اینجا مصرف کرده، این به جرم همکاری با حزب وحدت، جرم است، انوری اولین نفری است که از من پول گرفته است. بعد از جنگ دوم با سیاف، انوری پیش من آمد که اسکاد مصرف ندارد، من ده میلیون پول برایش دادم و هیچ نگفتم. اصلاً امکان این نیست که من بخواهم انوری را جذب کنم، ولی بخاطریکه اسکاد در خدمت مردم ما بود و بچه های اسکاد از مردم ما دفاع می کردند، مثل يك سنگر وحدت برایش کمک کردم. ده میلیون پولی را که انوری گرفته، هیچ قوماندان حرکت برابرش از من نگرفته است. من خیلی کمک که کرده باشم، پنج لك و شش لك بوده و خدا را هم شاهد می گیرم که هیچگاهی این کمک را برای آن نکرده بودم که بگویم شما بیایید در «وحدت»؛ بلکه برای آن بود، که مهاجرین ما از اروپا، از کوئته، از خلیج و از ایران پول جمع میکردند و برای جنگ کابل می فرستادند. این بچه های غیور و سربلند حرکت هم در کنار برادران وحدت از مردم خویش دفاع می کردند. لهذا برای ما فرق نداشت، هر چه داشتیم و داشته باشیم در اختیار شان قرار

میدادیم و میدهیم.

من هیچ مخالفتی با حرکت و مردم حرکت و قوماندانان حرکت ندارم و حتی برای کسانی که در جنگ ما آمده و کشته شده اند، بسیار متأثر شدم و هستم. من از کشته شدن عباس پایدار زیاد متأثر هستم، برای اینکه او درک نمی کرد که آله دست قرار گرفته است. اما در گذشته او از مردمش جانانه دفاع کرده بود. روی این مسأله است که حالا ما از اینجا اعلان می کنیم که فقط چهار نفر از حرکت در برابر مردم ما خیانت و معامله کرده و ما در مقابل شان موضع داریم. باقی برادران، برادر ما هستند، نور چشم ما هستند و اگر هم با ما جنگ کرده اند، خوب کرده اند، چون برای شان توجیه نبوده و نمی دانستند، حالا هم برگردند، اینجا حرکت سر جای خود است، سنگر هایش سر جای خود است، مردمش سر جای خود است. همچنین برای آنده کسانی که بندی هستند، متأثر هستم، چون آنها به عنوان همکاری با من بندی هستند. در حالیکه واقعیت این نیست، جرم آنها این است که از ملت شان دفاع کرده اند، جرم آنها این است که در اینجا جانانه ایستادگی کرده اند، و این در داخل حرکت عدالت نیست، بی عدالتی است!

و اما در رابطه با مسایل جاری کشور:

آقای ربانی به اصطلاح خود شان شورای عالی دولت تشکیل داده اند، در اینجا باید بگویم که من از آقای یونس خالص بسیار خوشم می آید. با آنکه شما می دانید که از رسانه های بین المللی

اعلان کرده که با ما دشمن است، اما مرد است، آله دست قرار نمی گیرد و من از کسانی که آله دست قرار میگیرند، خیلی بدم می آید. آقای ربانی هر روز يك رول را بازی می کند، در جلال آباد تعدادی راجع کرده اعلامیه داد که ما مارکسیست ها را پاکسازی می کنیم، ولی در کابل که آمد-مارکسیست ها مجاهدین را پاکسازی کرد (خنده مردم)!! این امر به ریش آقای سیاف می خندد که آن حرف ها را می گوید. حالا هم که اعلان می کنند، شورای عالی دولت، فقط برای اعلان کردن از رادیو است، همه تصمیمات از آن خود آقای ربانی و مسعود است، نه سیاف تصمیم گیرنده است نه دیگران که آنجا جمع شده اند.

یکبار جلال الدین حقانی که اینجا برای صلح آمده بود، يك تعداد از برادران پشتون از جمله فاروق اعظم نیز همراه او آمده بودند. فاروق اعظم از ما گلایه کرد که توافقتنامه ای را که شما در جبل السراج امضاء کردید، حذف پشتون ها بود و این درست نبود، حالا هم که اینها میخواهند از یکها را حذف کنند، درست نیست (بحث ما در مورد جنبش بود). من خندیدم و گفتم که در آن توافقتنامه حذف پشتون هام مطرح نبود، فقط میخواستیم انحصار شما را بشکنیم؛ اگر شکستن انحصار شما نبود، حالا هم از ۲۹ نفر وزیری که در کابینه است، بیشتر از نصفش از پشتون هاست؛ در حالیکه مسعود سردمدار آن توافقتنامه در جبل السراج بود. بعد فاروق اعظم يك داستان را برای من صحبت کرد که من واقعاً قانع شدم که اینها راست است. گفتم ما

فعلاً در تصمیم گیری این مملکت شریک نیستیم، درست است که در اینجا از ۲۹ نفر وزیر امکان دارد پانزده نفرش پشتون باشد. اما من يك نمونه برای شما ذکر می کنم که نشان میدهد وزارتخانه های ما فقط نمایشی است، گفت: من يك وزیر استم و به عنوان وزیر عودت مهاجرین و شهداء و معلولین کار می کنم، يك وقت، پیشنهادی نوشتم به مولوی رحمانی که برای وزارت ما از باب نه هزار (سهمیه وزارت) پول بدهد، چهل میلیون نوشته بودیم، وقتیکه خواستیم این پیشنهاد را در بانک اجرا کنیم، پیش يك نفر شورای نظار بردیم، زیرش نوشته بود که این از صلاحیت صدراعظم نیست که چهل میلیون را برای يك وزارت خانه بدهد! فاروق اعظم گفت که اما من يك نمونه برای تو یادآور میشوم که رئیس اداره سیاسی وزارت دفاع جناب آقای قانونی چهار میلیارد را به يك ولایت به عنوان تشویقیه داده است! آیا باز هم ما در این مملکت تصمیم گیرنده هستیم؟! من چیزی نداشتم که برای فاروق اعظم بگویم، خندیدم و گفتم: خدا لعنت کند آقای ربانی را، در دو سال حکومت کثیف خود، روی دو صد و پنجاه ساله حکومت های قبلی را شست!!

حالا هم آقای ربانی که اینها را به اصطلاح در شورای عالی دولت جمع می کند، به ریش شان می خندد، اینها اگر يك ذره بخاطر منافع مردم و ملت شان در آنجا جمع شوند، به این شکل آله دست قرار نمی گیرند.

شما شاهد بودید که آقای عالمی از اینجا رفت، در حالیکه

هیچ ممانعتی برایش نبود، بکثرت داد که خیانت کرده و گریخته بودند او هم از دنبال شان رفت و ما هم مانع نشدیم، او به عنوان رئیس هیئت دولت به ایران رفت؛ از اینجا آقای ربانی او را کوک کرده بود که علیه شما مردم و جنبش موضع بگیرد و او هم موضعی را گرفت که آقای خالص و سیاف می گرفت؛ یعنی سخنگوی آقای سیاف شد!!

آدم باید در زندگی خود اینقدر بی عرضه و بی اراده نباشد.

يك بار مردن است و يكبار زنده شدن ، دو بار نیست.

حالا حرف بر سر این است که آقای ربانی درنهم جدی قدرت را تحویل میدهد، ولی من زیاد معتقد نیستم. آقای ربانی در زندگی خود قدرت را رها نمیکنند، با این پول که روسها چاپ میکنند و در اختیارش می گذارند، ادامه میدهد، ولی من امیدوار هستم که مردم افغانستان تصمیم بگیرند که از این وضع و از این آبروریزی ای که داریم و تمام ارزش های جهاد افغانستان تحت سوال رفته است، بیرون بیایند.

از اینکه بسیار وقت شما را گرفتم و شما را خسته کردم، معذرت میخواهم چون خطابه و اینها را بلد نبودم، قصه بود، ولی قصه های سخت و تلخی بود؛ با آنها، مشکلاتی را که مردم ما تحمل کرده اند، خیلی زیاد بوده و من همه شان را نتوانستم بگویم، وقت هم اکتفا نکرد، ولی از اینکه شما برادران و دانشمندان را تکلیف دادم، معذرت میخواهم و همین جا مسایل را تمام می کنم. در فرصت دیگر باقی توطئه را برای شما بازگو خواهم کرد.

والسلام علیکم و رحمة الله وبرکاته

مصابهء رهبر شهید

با

خبرنگاران فرانسیس پرس و اسوشیتید پرس

۱۳۷۳/۱۰/۲۵

فرانسپرس: شما مانع عمده در راه تأمین صلح
در افغانستان را در چه می بینید؟
رهبر شهید: همانطوریکه شما میدانید، افغانستان
کشور است که اقوام مختلف در آن ساکن اند، مذاهب مختلف
پیروان خود را دارند و احزاب مختلف که در پیروزی جهاد

افغانستان نقش تعیین کننده داشته اند، در اینجا وجود دارند؛ لهذا هر حزبی که انحصار طلبی کند - چنانچه که در این مدت کرده اند- هر قومی که انحصار طلبی کند، هر مذهبی که انحصار طلبی کند، در افغانستان، مانع صلح و مانع ایجاد حکومتی که مورد قبول همه باشد، واقع میشود. از این جهت است که معتقدیم تا اقوام مختلف، مذاهب مختلف و احزاب مختلف پذیرش همدیگر را با تناسب شعاع وجودی شان احترام نکنند، در اینجا حکومتی برقرار نمیشود و صلح هم تأمین نمیگردد. هر روزی اگر آمدند به جای حذف یکدیگر، پذیرش یکدیگر را گردن گذاشتند، مشکل افغانستان حل میشود.

فرانسیس: آیا شما فکر می کنید که آقای

ربانی در این نزدیکی ها استعفا کند یا نه؟

رهبر شهید: البته صحبت ها و بیانیه های آقای ربانی و

طرفدارانش این است که استعفا می کند؛ استعفا که مفهومی ندارد، یعنی حالا این قدرت نیم بندی را که هست، تحویل میدهد یا موافقت میکند که يك حکومت پایدار به وجود بیاید؛ این بحث باید باشد؛ برای اینکه آقای ربانی، دولتش خودش قانونی نیست که بگوئیم استعفاء کند یا نکند. در ظاهر گفته میشود که آقای ربانی برای کنار رفتن از قدرت آماده است، اما

من باورم این است، (یعنی از عملکردها و آماده گی هایی که آقای مسعود از نگاه نظامی میگیرد، معلوم میشود) که این يك حرف سیاسی است و برای عملی کردن آن آماده نیست و نمیخواهد که يك حکومتی با توافق همه تشکیل شود؛ زیرا مرتب به کابل نیرو می آورد و برای جنگ آماده گی میگیرد.

اسوشیتید پرس: در کنفرانس اخیر خود که چند روز قبل داشت، آقای مسعود حزب وحدت را متهم ساخت که کمک های بسیار بزرگ نقدی را از خارج، مخصوصاً ایران به دست می آورد، در این مورد تبصره شما چیست؟

رهبر شهید: ما در این مورد حرف آقای مسعود را درست نمیدانیم. حزب وحدت در افغانستان، تنها حزبی است که تشکیلات و مرکزیتش در داخل کشور بوده و تنها حزبی است که مردم هزاره و تشیع، قاطبه اش از این حزب حمایت می کرده و حمایت می کند و این اتهام آقای مسعود درست نیست. با این حرفها آقای مسعود میخواهد که وابسته گی خودش را به روسیه - که برایش پول چاپ میکند - و به هند و عربستان سعودی و فرانسه توجیه کند و در مقابل، رقیب هایش را وابسته جلوه بدهد؛ آقای مسعود هیچ سندی ندارد که نشان بدهد ما از خارج

کمک گرفته باشیم، در صورتیکه ما میدانیم که روسها بعد از اشغال نظامی، افغانستان را اشغال اقتصادی کرده و پول بی پشتوانه چاپ می کنند، کارشناسان هندوستان می آیند و وسایل بدکی میسازند، سعودی ها برایش رادار داده اند؛ اینها اسنادی اند که نشان میدهند آقای مسعود خودش وابسته به خارجی هاست، با توطئه خارجی ها و توافق روسها قدرت را از نجیب تسلیم گرفته و با دستور خارجی ها هم ۲۶ جنگ را بر سر مردم افغانستان تحمیل کرده است و حالا به خاطر پوشاندن این وابسته گی بی که خودش دارد، مخالفینش را وابسته جلوه میدهد.

فرانسپرس: آقای مسعود در مصاحبهء اخیرش در بگرام برای تخلیهء کابل شرط گذاشت که به صورت موازی باید قطعات جنرال دوستم نیز از مزارشریف عقب نشینی کند؛ ما میدانیم که جنرال دوستم يك متحد شماست وگرچه میدانیم که شما نباید به نماینده گی از آنها حرف بزنید، ولی چون متحد شماست، آیا میتوانید در این مورد تبصره کنید؟

رهبر شهید: البته این حرف آقای مسعود مشکل تراشی

برای ایجاد صلح و برقراری يك حکومت است، در مقابل تلاشهای محمود مستیری سنگ انداختن است و حرف غیر منطقی است؛ چون کابل پایتخت است و همه در پایتخت اشتراك دارند، مردم همه ولایات در اینجا سهم دارند، و قتیکه در اینجا يك حکومت مورد قبول همه حاکم میشود، بعداً تدریجاً نفوذ خود را در ولایات گسترش میدهد و ولایات اند که همبسته گی خود را با اینجا اعلان میکنند.

در اینجا آقای مسعود که می آید و این شرط را مطرح میکند، محض برای سنگ اندازی در راه صلح و فزار از مسؤولیت است؛ گذشته از آن مسأله مزار هیچ فرقی با جلال آباد، هرات، پکتیا، پروان، بامیان و میدان ندارد؛ یعنی يك ولایت، مزار است که در دست جنرال دوستم است، يك ولایت، جلال آباد است که در دست حاجی قدیر است و يك ولایت هم هرات است که در دست اسمعیل خان است. اینها مربوط مردم اینجايند و مجاهدین آنجا جمع شده، توافق کرده و اداره یی را به وجود آورده اند؛ در صورتیکه در کابل این اداره به وجود نیامده است. وقتی هم که در کابل، مسعود مانع نشود و يك اداره، سالم به وجود بیاید که همه به آن توافق داشته باشند، طبیعی است که ولایات، پس از آن نوبت شان میرسد که با این دولت

ارتباط برقرار کنند و اطاعت از آن را قبول کنند. لهذا این حرف مسعود يك حرف غیر منطقی است.

اسوشیتید پرس: شما گفتید که مسعود در حالیکه از صلح حرف میزند، برای جنگ هم آماده گی میگیرد؛ بناءً شما عقیده ندارید که امکان مذاکره با مسعود وجود داشته باشد؟

رهبر شهید: خط مشی و استراتژی حزب وحدت تفاهم بین ملیتها و اقوام افغانستان است که طبق نفوس، هرکس، هر مقدار نفوسی که در این کشور دارد و مطابق شعاع وجودی خود در تصمیم گیری سیاسی شریک باشد، بر اساس نفوس مجلس تشکیل شود، و بر اساس توافق نفوس هم دولت روی کار بیاید؛ این خط مشی حزب وحدت است. اما این آقای مسعود است که در دو سال و هشت ماه بیست و شش جنگ را بر مردم افغانستان تحمیل کرده و حالا هم که همه توافق کرده اند که پروسه صلح سازمان ملل به اجراء گذاشته شود و موافقت کنند، آقای مسعود آماده گی جنگ را می گیرد. ما معتقدیم که آقای مسعود مانع اصلی صلح و مانع اصلی در راه تشکیل حکومت است.

فرانسیس پرس: پس آقای استاد ربانی مانع

اساسی برای صلح نیستند؟

رهبر شهید: البته طبیعی است که مسعود و ربانی از نگاه منافع، هردوی شان منافع مشترک دارند، ولی قدرت نظامی و توانایی مال مسعود است و در این وقت ها هم مرتب از اطراف نیرو می آرد. ما فکر میکنیم که شاید با مشوره آقای ربانی، آقای مسعود این کار را میکند.

فرانسپرس: آیا شما فکر میکنید که مسعود می خواهد کدام تعرضی را بالای قوتهای شما پلان کنند؟

رهبر شهید: بلی، گزارشاتی که ما داریم، نیروهای خود را در این خط تقویت کرده و مهمات توزیع کرده اند. آتش بسی را هم که یکطرفه اعلان کرده اند، شورای هماهنگی هم که آن را پذیرفت، آقای مسعود در این منطقه غرب کابل، آتش بس را هیچ رعایت نکرده است. پرروز، پیش پرروز، ده نفر از مردم غیر نظامی زخمی شدند، دیشب اینجا جنگ شدیدی بود و از سر کوه ها این منطقه را میزدند؛ این دلیل برای آن است که مسعود برای جنگ آماده گی میگیرد.

فرانسپرس: در مورد این کوهها (اشاره به کوههای تلویزیون، شیردرواز و کافر کوه) چه مشکلی وجود دارد؟

رهبر شهید: از اینجاها مناطق مسکونی را بطور دائمی هدف قرار میدهند، حتی شفاخانه، صلیب سرخ را با زیکویک، پیکا، اگه ایس و هاوان میزنند؛ روزی که محمود مستیری وارد شد، برخورد شدید بود، روز پنجشنبه و جمعه جنگ شدید بود؛ دیروز هم اینجا را میزدند و امشب هم بسیار شدید حمله کردند و مناطق مسکونی و نفرهای غیر نظامی را زدند. مسعود هم بر اساس گزارشهایی که ما داریم، هر وقت سر این کوه می آید و هدایات جنگی را میدهد و بر می گردد.

فرانسپرس: به نظر شما چه کسانی باید حکومت انتقالی را تشکیل بدهند؟ احزاب جهادی، مردمان غیر جهادی یا مردمانی که در بیرون اند؟ رهبر شهید: در این مورد شورای هماهنگی طرحی را برای محمود مستیری داده است که هم احزاب جهادی باشند و هم نفرهایی که بیطرف اند، منتها در این شرایط دولتی که تشکیل میشود، باید از غیر رهبران جهادی باشد. ده تنظیم که در اینجا وجود دارند، باید يك يك نفر معرفی کنند؛ بعد با توافق این ده نفر، نفرهای بیطرف - چه کسانی که دانشمند اند و در غرب نشسته اند، چه مهاجرین اند، چه در داخل ملکت اند - انتخاب شوند و با توافق آنها کمیسیونی تشکیل شود تا قدرت را

تحويل بگيرد و حکومت موقت ساخته شود؛ سپس در ظرف شش ماه با نظارت سازمان ملل انتخابات برگزار شود تا مردم خودشان سرنوشت خود را تعيين کنند، يعنى زمينهء انتخابات که فراهم شد، در ماه آخر اين شش ماه، انتخابات ميشود و بعد از اكمال شش ماه، آنکه پيروزميشود، قدرت را تحويل ميگيرد.

فرانسيس پرس: در کنار ده نفر نمايندهء تنظيم

ها، از بيطرفها چند نفر ميباشد؟

رهبر شهيد: شوراي هماهنگي در اين رابطه حدى را مشخص نکرده و گفته است که به هر مقداری که اينها توافق کردند، درست است. بيطرفها فقط با توافق اينها می آیند، هر چقدر که می تعداد يا شخص آن توافق کردند، قبول شود.

آسوشيتيد پرس: شما جنبش ملی-اسلامی را به عنوان یکی از اين ده تنظيم جهادی ميدانيد؟

رهبر شهيد: بلى.

فرانسيس پرس: شما فکر نمی کنید که همین شرط شما يك مانع در راه صلح باشد، در حالیکه طرف حاضر به پذيرش جنبش نيست؟

رهبر شهيد: ما اين حرف طرف مقابل را غير منطقی ميدانيم

و معتقدیم که آنها، هیچ دلیلی ندارند که جنبش را به عنوان يك تنظيم قبول نکنند. زیرا فعلاً چهار پنج ولایت کاملاً در اختیار جنبش است، نیروی نظامی فوق العاده دارد و تمام نیروهای جهادی این چهار پنج ولایت هم که در ۱۴ سال جهاد کرده و نقش تعیین کننده در جهاد داشته اند، در جنبش تنظيم اند. لهذا این حرف اینها، حرف غیر منطقی است و برای مصالح علیای کشور نباید کسی حرف غیر منطقی را بزند تا دیگران هم قبول کنند.

اسوشیتید پرس : یکمقدار به عقب برمی گردیم، شما از انحصار قدرت توسط يك گروپ یا يك قوم صحبت کردید، آیا شما به این فکر هستید که آقای مسعود و آقای ربانی به این قصد هستند که قدرت را به دست فارسی زبانهای تاجیکها قرار بدهند؟

رهبر شهید : البته ما معتقدیم که در افغانستان دامن زدن این مسأله که قدرت در دست پشتون باشد یا در دست تاجیک، یا از يك یا هزاره، زیاد منطقی نیست. تمام این اقوام در افغانستان زنده گی می کنند، در اینجا ساکن اند و این کشور خانه مشترک شان است، حکومت باید با تفاهم اینها به وجود بیاید. این تفاهم يك وقت بالای پشتون صورت می گیرد، يك وقت بالای تاجیک صورت می گیرد و يك وقت هم بالای هزاره یا از يك یا باقی اقوام صورت می گیرد؛ این مهم نیست. ولی اگر کسی بیاید این مسأله را دامن بزند و این تضاد را اوج بدهد، او به عنوان خاین ملی است و به تمامیت

ارضی افغانستان احترام ندارد. به استقلال آن احترام ندارد؛ لهذا ما این تبلیغات و این گرایشها را به نفع منافع علیای مملکت نمیدانیم.

فرانسپرس : آیا شما می خواهید بگویید که مسعود يك خاین ملی است؟

رهبر شهید : هر کسی که این مسأله را دامن میزند و از این مسأله به عنوان يك وسیله برای ادامهء حکومتش استفاده میکند، بین اقوام افغانستان نفاق و تضاد ایجاد میکند، ما او را خاین به منافع مردم افغانستان میدانیم؛ چون در افغانستان هر افغانی که باشد، باید برای تمامیت ارضی و استقلال و وحدت افغانستان کوشا باشد و در این راه تلاش کند. یعنی حرف ما این است که هر کسی که تضاد ملی را در افغانستان دامن بزند، او را خاین ملی میدانیم. ما میگوییم که در اینجا حقوق ملیتها مساویانه برای شان داده شود؛ نه اینکه تضاد ملی در اینجا پیش بیاید و ملیتی علیه ملیت دیگر ضدید داشته باشد.

فرانسپرس : در ماه جولای گذشته يك برخوردی در داخل جمعیت هزاره ها یعنی در حزب وحدت بین جناح شما و جناح اکبری و همچنان بین حزب وحدت و حرکت صورت گرفت. ممکن است که در این مورد تشریحات بدهید؟

رهبر شهید: ما در دو سال و هشت ماه که اینجا بودیم، آقای مسعود و آقای ربانی جنگ های مختلف را علیه ما راه انداختند.

این جنگ‌ها گاهی از طریق نظامی بوده و گاهی از طریق اطلاعاتی - جاسوسی و گاهی هم از طریق اینکه در بین هزاره‌ها و حزب وحدت اختلاف ایجاد کنند. بناءً ما عامل این برخوردها را آقای مسعود و آقای ربانی می‌دانیم و آنهاییکه ضعیف‌النفس بوده و در اختیار این‌ها قرار گرفته بودند، از اینجا تصفیه شدند و حالا در کنار آقای ربانی و مسعود به سر می‌برند.

فرانسیس پرس: یکی از نتایج جنگ‌ها در ماه گذشته سقوط اسکاد بود. تا جاییکه مردم می‌گویند قطعه اسکاد را اکثراً حزب اسلامی اشغال کرده و بعضی‌ها این‌طور می‌گویند که حزب وحدت از این مسأله خوش نیست.

رهبر شهید: البته مسأله از این قرار بود که قبل از حوادث ۲۳ سنبله ما و اتحاد و شورای نظار آتش بس داشتیم. ولی وقتی که این حادثه پیش آمد، اینها به حمایت آن عده از کسانی که عاملشان بودند، وارد جنگ شدند؛ شورای عالی هماهنگی تا سیزده روز بالای اسکاد عمل نکرد؛ ولی وقتی که یک تعداد از نفرهای حرکت اسلامی که به دستگاه آقای ربانی - مسعود وابسته بودند، قطعه اسکاد را در اختیار شورای نظار و اتحاد گذاشتند از آنجا مردم ما را با سلاح ثقیله می‌زدند و مردم از ما تقاضا داشتند که باید بالای قطعه اسکاد عمل شود. شورای مرکزی ما هم این مسأله را بررسی کرد؛ آن وقت ما از شورای هماهنگی دعوت کردیم، در قطعه اسکاد جنگ

شد و قطعه اسکاد بدست شورای هماهنگی افتاد و تعداد زیادی از جنازه های افراد نظامی شورای نظار و اتحاد در قطعه اسکاد بر جای ماندند. بناءً اسکاد در اختیار هزاره ها نبود، در اختیار شورای نظار و اتحاد قرار گرفته بود، لهذا شورای هماهنگی مشترکاً عمل کردند و فعلاً قطعه اسکاد مشترکاً در دست حزب وحدت و حزب اسلامی است.

فرانسپرس: منظور تان اینست که حالا اسکاد تحت کنترل شورای هماهنگی است و مشخصاً مربوط حزب وحدت و یا هزاره ها نیست؟

رهبر شهید: بلی، وقتیکه شورای هماهنگی در جنگ دعوت شد، اسکاد مشترکاً فتح شد.

اسوشیتید پرس: استاد، شما به این عقیده هستید که راه حل از طریق مذاکره وجود دارد و یا اینکه جنگ بیشتری علیه شورای نظار صورت خواهد گرفت؟

رهبر شهید: بحران افغانستان غیر از مذاکره و تفاهم راه حل دیگری ندارد. جنگ در افغانستان حل کننده نیست؛ ولی ضامن این تفاهم آقای مسعود و آقای ربانیست. هر روزیکه آنها به مذاکره و تفاهم تن بدهند، همان روز دیگر جنگ نیست.

اسوشیتید پرس: آیا شما به این عقیده هستید که آنها داوطلبانه به این پروسه تن بدهند؟

رهبر شهید: به هیچ وجه داوطلبانه تن نمی دهند؛ اما اگر با فشار داخلی و خارجی هم تن بدهند، ما خوشحالیم.

فرانس پرس: منظور تان از فشار داخلی آیا تعرض شورای هماهنگی خواهد بود؟

رهبر شهید: فشار داخلی البته ابعاد مختلف دارد: يك فشار خود مردم است؛ یعنی مردم از نگاه فشار اقتصادی، بدبختی، و فقر و مشکلات مهاجرت به حدی رسیده اند که حتی در این شب های سرد دائماً بالای بام شان برآمده الله اکبر می گویند و درخواست می کنند که يك حکومت وسیع تشکیل شود. ولی اینکه شورای هماهنگی راه ها در دستش است و فشار آورده می تواند، نیروی نظامی دارد، درست است، ولی شورای هماهنگی موافق با جنگ نیست و نمیخواهد که از راه جنگ مسایل حل شود. اما وقتیکه طرف آماده گمی جنگ داشته باشد، شورای هماهنگی برای دفاع آماده گمی کامل خود را دارد.

ACKU

صحبت رهبر شهید

با

موسفیدان و متنفدین غرب کابل

۱۳۷۳/۹/۱۷

ما از آگاهی و احساس پاک شما موسفیدان، متنفذین و جوانانی که آمده و در باره سرنوشت تان حساسیت نشان می‌دهید، قدردانی می‌کنیم.

شما شاید به یاد داشته باشید که من دو سال پیش در دشت برچی، خدمت شما گفتم که امروز مردم ما ، بحمدالله، از نگاه

سیاسی رشد کرده و مسایل را خوب درک میکنند و اینها بهتر از مسؤولین، مسایل سیاسی را می فهمند. شما میدانید که امروز اگر مردم شیعه و هزاره عزت و هویت دارند، و اگر از آنها تبلیغ میشود و دنیا روی شان فصل جدیدی را باز کرده است، از برکت مقاومت، پشتیبانی و ایستاده گی شما ست.

در گذشته، مردم شیعه و مردم هزاره - که اکثریت شیعه را هزاره تشکیل میدهد - در افغانستان محکوم بودند. در کنار این محکومیت در داخل افغانستان، اینها محکومیت خارجی هم داشتند. اما اینکه این محکومیت چرا و از کجا پیش آمد، یکمقدار بحث تاریخی لازم است.

شما میدانید در وقتی که مردم هزاره جات قیام کردند و با عبدالرحمن که عامل انگلیس بود، جنگیدند، در دنیا فقط یک ابرقدرت وجود داشت که آنها میخواست اقوام را در افغانستان بکوبد و یک حکومت مرکزی به وجود بیاورد. در اینجا همه اقوام مخالفت کردند، اما مردم هزاره هفت سال جنگیدند.

در واقع، آروز این مردم با عبدالرحمن نمی جنگیدند، بلکه با انگلیس می جنگیدند. عبدالرحمن برای شکست این مردم، از راههای زیادی استفاده کرد: اول لشکر کشی کرد و از مناطق مختلف نفر فرستاد، اما شکست خورد. بعد، از حيله مذهبی کار گرفت و شصت نفر از علمای اهل تسنن را پیدا کرده امضاء گرفت که اینها رافضی اند و کافرند، باز هم شکست خورد. در آخر راهی را که

پیش گرفت، این بود که در بین کلانها و خوانین هزاره جات نفوذ کند و این مردم را از داخل شکست بدهد.

چیزی که من مکرر برای شما گفته ام و این يك حرف تاریخی است، باز در اینجا یاد آوری میکنم که عبدالرحمن قبل از شکست مردم هزاره جات، برای آنها نامه مینویسد و میگوید که شما جنگ داخلی نکنید، چون ما در میان کشور های همسایه خود - که دشمن ما هستند - محاصره هستیم. در اینجا ایران، هند و انگلستان، روسیه و چین را ذکر میکند. مردم هزاره آروز این غرور و عزت را داشتند که پس از آنهمه نیرو فرستادن و شکست خوردن عبدالرحمن، در جواب نامه اش مینویسند که تو وقتی جغرافیای افغانستان را مشخص میکنی، چرا مینویسی که یکطرفش هزارستان است؟ این حرف از يك غرور سرچشمه میگیرد و نشان میدهد که اینها بالای دولت مرکزی دست بالا داشته اند. بعداً وقتی که عبدالرحمن کتاب خاطراتش را مینویسد، هردوی این نامه ها را ذکر میکند: هم نامه خودش را که برای آنها فرستاده و هم نامه یی را که مردم در جوابش نوشته اند.

اما وقتی که عبدالرحمن در مقابل مردم هزاره شکست میخورد، در داخل اجتماع شان نفوذ میکند و از داخل، این مردم را شکست میدهد. در این دوره جاسوس هایی که در مرکز بامیان بودند، گزارشات داخل هزاره جات را برای عبدالرحمن میدادند. این مکتوب ها همه اش در یکجا جمع شده که به اندازه يك کتاب میشد و نزد مرحوم مبلغ بود. عبدالرحمن در زیر تمام این مکتوب ها تائید و مهر

کرده بود.

این بود که مردم ما از داخل شان شکست خوردند و شصت و دو فیصد آنها از بین رفت: یا متواری، یا کشته، یا به عنوان کنیز و غلام در هر جا فروخته شدند. تا زمان امان الله خان، دولت از کنیز و غلام هزاره که در بازار عرضه میشدند، مالیات میگرفت، صدیق فرهنگ مقدار این مالیات را که از سودا و فروخت کنیز و غلام هزاره وارد خزانه دولت میشد، مشخص کرده است. کتابی که اکادمی علوم روسیه نوشته و چاپ کرده است، نیز مینویسد که شصت و دو فیصد این مردم متواری شدند و می نویسند که ۲۵ حکومت در افغانستان بوده، که از آنها فقط دو حکومت باقی میماند. بقیه همه متواری میشوند. بعد، هزاره ها نه تنها که متواری شدند، بلکه هویت و عزت شان هم محو شد و به يك ملیت بسیار ذلیل، حقیر و حتی به ننگ اجتماعی تبدیل شدند.

حالا شما می بینید که قبل از دوران جهاد، در غزنی هر چقدر هزاره بوده، اسم خود را تاجک نوشته و در شمال هر چه هزاره بوده، اسم خود را تاجک نوشته است. همین حالا در بادغیس هزاره است که از دایزنگی، دایکندی، غزنی... رفته اند و حالا سنی اند؛ خصلت ها، حالت ها و عنعنات شان، عین خصلت ها، حالت ها و عنعنات مردم هزاره جات است. درکنند هزاره ها شصت فیصد مردم را تشکیل میدهند، اما خود هزاره ها هم نمیدانستند که اینها هزاره اند و آنجا رفته اند.

این است که در این جامعه، پشتون بودن ننگ نبود، افتخار بود؛ تاجک بودن ننگ نبود، افتخار بود؛ ازبک بودن ننگ نبود، ولی هزاره بودن ننگ بود. حتی کسانی را که در زنده گی خود شریک هم کرده بودند، احترام هم میکردند، دوست شان هم بودند و به عنوان شیعه احترام میکردند، همین ها هم يك کسی را، يك نفری را که تحقیر میکردند، یا "او هزاره گک" میگفتند، یا "او هزاره گی" این مسأله وجود داشت.

حالا درست است که ما در اینجا کاری نکردیم، جایی را نگرفتیم، حکومت تشکیل ندادیم؛ ولی با مقاومت، با برکت جهاد، با فداکاری مردم خود، يك عزت و هویت پیدا کردیم و آن عزت این است که میگوئیم: "ما یکی از اقوام افغانستان هستیم، در این خانه مشترک، دیگر هزاره بودن ننگ نباشد." اگر افغانها، تاجکها، ازبکها و ترکمن ها به اسلام فخر میکنند، ما هم مسلمان هستیم و به اسلام فخر میکنیم؛ اما اگر آنها به نژاد شان فخر میکنند، ما هم يك نژاد هستیم و به نژاد خود فخر میکنیم؛ در هر صورتش ما در این خانه شریک هستیم.

این عزت و این هویت را مردم ما پیدا کردند و به دست آوردند. امروز وقتی که جو در داخل تغییر کرد، در خارج هم سیاستهای دنیا تغییر می کند، یعنی وقتی که ما آمدم چهارده سال

جهاد کردیم، در ۱۴ سال جهاد در افغانستان از طرف روسیه و از طرف کشور های خارجی ۷۰ میلیارد دالر مصرف شده است؛ این پولها برای مردم افغانستان بوده است: يك تعداد به عنوان اینکه جهاد کرده اند، کمک می گرفتند و يك تعداد هم به عنوان اینکه ایادی روس اند، کمک می گرفتند؛ ما به طور قاطع گفته میتوانیم که از این هفتاد میلیارد دالر که ۱۴ سال بودجه افغانستان است، حتی يك دالر به مردم ما نرسید؛ يك دالر نه تنها يك دالر از امتیازات جهاد به ما نرسید، بلکه در سال ۶۷ گفتند که هزاره ها و شیعه ها دو در صد در افغانستان اند یا سه درصد. یعنی موجودیت ما را منکر شدند. يك درصد یا دو در صد یا سه در صد ملیت فقط حق زنده گانی کردن در آن کشور را دارند، حق این را که در تعیین سرنوشت و در خانه مشترک خود سهم بگیرند، ندارند. لهذا، روی این مسأله وقتی که بیشتر از نصف کابل را مردم ما تشکیل میدادند از موجودیت شان دفاع کردند، مسلح بودند، آن وقت دشمنان و ایادی داخلی و خارجی شان تصمیم گرفتند که ما را از کابل حذف کنند. جنگها راه افتاد، شما می دانید که در این مدت چقدر در اینجا مرمی زدند، ثقیله زدند و جنگ کردند. در جنگ اخیری که در دارالامان پیش آمد، به حساب، آقای مسعود ۲۰ هزار مرمی ثقیله بالای غرب کابل زده بود و خودش اعتراف کرد که در اینجا که ما همه چیز را محاسبه کرده بودیم، اما مقاومت این مردم و پشتیبانی مردم اینها را محاسبه نکرده بودیم. اگر این مردم از سنگ ساخته

شده و از فولادهم میبودند با سلاح ثقیله ما ذوب می شدند؛ اما اینها مقاومت کردند. این اعتراف آقای مسعود بود که در اینجا ۲۰ هزار مرمی ثقیله زد ولی در اینجا ناکام شد. بعد از جنگ دارالامان نماینده مسعود و نماینده برادران تاجک در آن منزل آمد که ما... (*)

... ولی شما از خاینین ملی و از کسانی که در خیانت دست داشتند ، هیچ وقت حمایت نکنید اگر بنا باشد شما آمدید دنبال کسانی که خیانت کنند... (**)

(*) و (***) این قسمت از صحبت های رهبر شهید در کست ویدیویی قطعه شده و ناتمام مانده است. (کانون)

ACKU

آخرین سخنرانی رهبر شهید

۱۳۷۳/۱۱/۲۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

إِنَّ اللّٰهَ لَا یَغۡیۡرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتّٰی یَغۡیۡرُوا مَا بِأَنفُسِهِم

(قرآنکریم)

با ابراز تشکر از شما مردم قهرمان، فداکار و مخلص که در این ماه رمضان، به محض آنکه از شما خواسته شد که بیایید تا در

اينجا جلسه يى باشد، حضور پيدا كرديد. اين نکته باعث اميد اينجانب است كه شما براى سرنوشت تان حساس هستيد و بخاطر آن فكر ميكنيد.

در آيه « كرمه يى كه خدمت تان قرائت كردم، خداوند تبارك و تعالى ميگويد: « ماسرنوشت هيچ قومي را تغيير نميدهيم، مگر آنكه خودشان سرنوشت شان را تغيير دهند. » مفهوم اين آيه ذكر يك سنت الهى است. بعد در آيات ديگر و رواياتى كه جهت تفسير آيات روايت شده است، گفته مى شود كه در سنت الهى هيچ تغيير و تبديلى نيست.

ما مكرراً خدمت شما عرض كرده ايم كه مصداق كامل و تفسير صحيح اين آيه در زنده گانى مردم ما قابل درك است. شما وقتيكه تاريخ تان را مختصراً مورد مطالعه و تفكر قرار دهيد، مى بينيد كه ادوار مختلفی از زنده گى را طى كرده ايد و در اين دو سال و هشت ماه مقاومت كابل هم ثابت كرديد كه وقتى مصمم شديد از حيثيت تان دفاع كنيد، خداهم شمارا يارى كرد و شما توانستيد همه زورگويان را بر سر جاي شان بنشانيد و آنها را وادار كنيد كه بعد از جنگهاى بسيار خطرناك بيايند و معذرت بخواهند كه اشتباه كرديم.

من معتقدم كه اين مسأله در تصميم، اراده، ايستاده گى و حساس بودن شما بخاطر سرنوشت تان نهفته است. تاريخ هم اثبات كرده كه در دوران عبدالرحمن، وقتى مردم ما در مقابل اين حكومت ظالم و جائر ايستادند، هفت سال جنگيدند. عبدالرحمن هم تمام توطئه

هایی را که بلد بود، در این دوره علیه مردم ما به کارگرفت؛ از تمام نقاط افغانستان لشکر جمع کرد و از همه اقوام به جنگ مردم ما فرستاد. شصت نفر از علمای اهل تسنن را جمع کرد و فتوی گرفت که اینها (هزاره ها) رافضی و کافر اند. اما این توطئه ها، هیچکدام کارساز نشدند؛ تا اینکه آمدند و ازین مردم ما خاین تربیت کردند و آنها را وادار نمودند که به مردم ما خیانت کنند، این مسأله کارساز شد؛ چگونه کارساز شد؟ یعنی که در اثر این خیانت شصت و دو در صد از مردم ما نابود شدند!

شما ببینید در يك كشوري كه عبدالرحمن پرچمدار اسلام به حساب می آید و گفته می شود که نورستان را که قبلاً کافرستان بود، عبدالرحمن مسلمان ساخت، اما همین شخص شصت و دو فیصد مردم ما را از بین برد و از اینجا تا هند به عنوان غلام و کنیز به فروش رساند. مالیات هنگفتی از این کنیز و غلام فروشی وارد خزانه دولت میشد که مقدار دقیق آن را کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» نوشته کرده است.

بهر صورت، بعد از آنکه شصت و دو فیصد مردم ما نابود شدند، محرومیت و محکومیت مردم ما آغاز شد و از آن تاریخ تا حالا که بیش از صدسال میشود، ما محروم بوده ایم. در این جامعه تحقیر میشدیم؛ هزاره بودن عیب بود، شیعه بودن عیب بود. تعدد داشتند که ما را به مکتب ها اجازه ندهند و به کار و تجارت نگذارند. آنچه که در این جامعه امتیاز به حساب میرفت، ما از آن محروم

بودیم. در زمان شاه محمود خان رسماً به وزارت فرهنگ مکتوب مینویسند که بچه های هزاره و شیعه را در حربی پوهنتون وسایر مکتب هایی که ارزش دارند، نگیرید.

شما این محرومیت را سپری کردید. شما در این مملکت، غیر از اینکه جوالی کشی کنید وبار پشت کنید، دیگر ارزشی نداشتید. کوچی ها وقتیکه در هزاره جات می آمدند، چای و پارچه و چیزهای دیگر شان را برسر بام خانه میگذاشتند و میگفتند که پول اینها را من سال دیگر از همین جا میگیرم! این را همه ما وشما دیدیم و لمس کردیم.

اما شما مردم که قبلاً در مقابل افغانها حرف زده نمیتوانستید ویک نفر که از شهر و از طرف حکومت در منطقه می آمد، مردها پنهان میشدند وزنها می گفتند که در این آبادی کس نیست، وقتیکه انقلاب شروع شد وشما تصمیم گرفتید که وضع تان را تغییر بدهید، خداهم شما را یاری کرد ودر ظرف سه ماه تمام مناطق هزاره جات آزاد شد. در اینجا بازهم شاهد بودیم که چهار نفر خاینی که قبلاً در حزب خلق وپرچم جذب شده بودند، اولین منطقه یی را که رفتند، خلع سلاح کردند وسلاحهای شان را آوردند، هزاره جات بود!

در حالیکه ما میدانیم هزاره جات سلاح نداشت. سلاح مال افغانها وسرحد آزاد وجاهای دیگر بود ووقتیکه خیل کوچی برسر مردم ما می آمد، یازده تیره حتی در گردن زنهای شان هم آویزان بود. تنها سلاحی که در میان مردم ما مجاز بود، «موش کش» و

«دان پُر» و «چره بی» بود، دیگر هیچ سلاحی جواز نداشت؛ اما با اینهم در حکومت مارکسیستی هیچ کس حاضر نشد که برود افغانستان و کوچی ها را خلع سلاح کند، ولی خاینین ما پیشگام شدند، رفتند و هزاره جات را خلع سلاح کردند! این کار را برای نیک نامی و خوش خدمتی شان کردند.

اما مردم ما بازم با دست خالی، با داس، قیچی و بیل توانستند که مناطق شان را در ظرف سه ماه آزاد کنند، مسلماً که این کار در تصمیم و اراده شما نهفته بود.

شما باید این نکته را به خاطر داشته باشید که در تاریخ بعد از محرومیت ها ورنجهای زیاد، فقط يك بار برای مردم شانس داده میشود که خودشان سرنوشت شان را تعیین کنند و این شانس حالا برای شما داده شده است که نباید غفلت کنید. شما مردم در اینجا تحقیر می شدید، توهین می شدید، مسخره می شدید، برای شما داستانهای اهانت باری ساخته بودند. شما آنقدر امین بودید که برای تمام صاحب منصب ها خدمتگار باشید و درکنار خانم شان زنده گی کنید، در اینجا هیچ هراسی نداشتند که شما خیانت میکنید، اما بر عکس شما اینقدر امین نبودید که در این مملکت از بین شما يك کاتب مقرر شود! در این جا شما امین نبودید، منفور بودید، ولی برای نفر خدمتی امین بودید! شما این دوران را سپری کردید.

از آنجاییکه، در داخل افغانستان محرومیت داشتیم و محروم بودیم، طبیعی بود که در خارج هم محرومیت داشتیم و هویت ما برای

کسی شناخته شده نبود. در چهارده سال جهاد که هفتاد میلیارد دالر برای افغانستان مصرف شد، باز کسی برای ما يك دالر كمك نکرد. در کنفرانسی که از سوی تمام مؤسسه های غربی که در افغانستان کار میکردند، در پشاور دایر گردیده بود، تمام تنظیم ها و صاحب نظران را جمع کرده بودند و درباره بهبود امور جهاد در افغانستان صحبت میکردند. در اینجا يك نفر از خارجی ها، پشت بلندگو میروید و میگوید که در اول انقلاب مردم شیعه و مردم هزاره چات منطقه خود را زود آزاد کردند، اما اکنون من در این جمع از اینها کسی را نمی بینم و از کمکهایی هم که برای افغانستان میشود، برای اینها نصیرند.

شما میدانید که آنروز غرب به حدی از اتحاد جماهیر شوروی ترسیده بود که در افغانستان هر دستی که برای مبارزه علیه روسها بلند می شد، بدون آنکه نگاه کند که این دست چه دستی است، يك «کلاش» برایش میداد که مبارزه کند. مسلم است که این كمك برای خود مردم افغانستان نبود، بلکه برای ترس از روسها بود. اما با اینهم یکی از مسؤولین جهادی افغانستان پشت بلندگو میروید و بيشرمانه میگوید که این مسأله را من جواب میگویم. بعد میگوید که اگر به اینها دوا كمك کنید، احياناً مواد غذایی كمك کنید، من موافق هستم، ولی اینها که مبارزه کرده و منطقه شان را آزاد کردند، ایران به اینها يكمقدار اسلحه داد و حالا در بین خودشان جنگ دارند، اینها ظرفیت آن را ندارند که از نگاه تسلیحاتی به آنها كمك

شود! یعنی با این حرف برای خارجی ها اشاره داد که اینها وابسته ایران اند و شما احتیاط کنید. گپ اصلی، این بود.

شاید خیلی ها از مردم ما فکر کنند که شاید رهبران و مسئولین ما نخواسته اند که کمک های دنیا را بیاورند و در هزاره جات سرازیر کنند، یعنی اینها با کمک خارجی مخالفت کردند؛ در حالیکه واقعیت چنین نبود. ما محکومیت داشتیم و این محکومیت برای ما محکومیت تاریخی بود، در چهارده سال جهاد برای افغانستان هفتاد میلیارد دالر مصرف شد و اکثریت قاطع آن هم در پاکستان مصرف شد، یعنی از بهای خون این مردم در آنجاها خانه ساخته شد، اما برای مردم ما يك دالر هم نرسید!

از نگاه طبیعی هم وقتی که نگاه کنیم، سرزمینهایی که در افغانستان ارزش داشتند، زراعت میشدند و مال مابودند، در دوران عبدالرحمن برای کوچی ها داده شده بودند. باقی حصص هزاره جات را هم عبدالرحمن فرمان داده بود که بروید و بگیرید، آنها بخاطر سردی و دیگر مشکلاتش قبول نکرده و از این خاطر مانده است. بعداً یکمقدار علف که در بعضی جاها بود، کوچی ها را دادند که این علف ها را هم مال هزاره جات حق ندارد بچرد، باید مال دیگران بچرد. بعد از چهارده سال جهاد تنها چیزی که برای مردم ما رسیده همین است که کوچی از سرشان کم شده است. دیگر در کشت و شپدر ورشقه. شان مال کوچی نمی چرد، بلکه خودشان می توانند از حاصل آن برای گاو و مال خود استفاده کنند.

مردم ما که از روی مظلومیت و محرومیت از دیر زمان آمده و در کابل جا گرفته بودند، وقتی که دولت مارکسیستی سقوط کرد، همگی مسلح شدند و مناطق زیادی را در دست گرفتند. این پیشامد خلاف انتظار همه بود و فکر نمی‌کردند که مسأله به این شکل پیش بیاید. لهذا تصمیم گرفتند که مردم ما را بردارند و سلاح شان را بگیرند تا اینها دیگر این هویت را نداشته باشند. برای این کار دو سال و هشت ماه با شما جنگیدند.

در اینجا من برای شما اطمینان میدهم که اگر شما مردم همچنان مصمم باشید که خودتان سرنوشت تان را تعیین کنید، از خدا رونگردانید و توجه به خدا داشته باشید، هیچکس توان آن را ندارد که بدون آنکه سرنوشت شما تعیین شود و حق شما برای تان برسد، سلاح تان را بگیرد (تکبیر مردم). این مسأله تجربه شده است، یعنی در جنگ اول، دوم، سوم تا چهارم هیچ جریانی در افغانستان وجود نداشت که با ما و شما جنگ نکرده باشد. سنگرهای ما و شما هم در همین غرب کابل، خانه به خانه بود. ولی وقتی شما خواستید، خدا شما را یاری کرد و همه این مناطق پاک شد. دشمنان از قندهار، از هرات، از تخار، از بدخشان، از هلمند و از همه جا که بر علیه ما لشکر کشیده و آمدند، مرده پس بردند. این تجربه شده است و حالا هم من برای شما میگویم که کسی به زور بالای مردم ما موفق نمیشود. اما اگر کسی از میان مردم ما بیاید خاین شود و خیانت کند، امکان دارد که تاریخ تکرار شود و من در این باره هیچ بحثی ندارم؛ شما

میدانید که در افشار خیانت شد، ضربه دیدیم. در بیست و سه سنبله توطئه بود، ضربه دیدیم. والّا يك وجب سنگر مردم ما را کس به زور گرفته نمیتواند.

لهذا ما هیچگاهی طرفدار جنگ نیستیم و از اول هم نبودیم. از اول اینها در پشاور دولت تشکیل دادند و گفتند که گپ شیعه ها و هزاره ها را بعداً میزنیم. ما آنوقت در این طرف پل چرخی، در ریاست هفت موقعیت داشتیم، اگر ما میخواستیم جنگ کنیم، همانجا صبغت الله مجددی را وارد شدن نمیگذاشتیم. ولی ما این کار را نکردیم و از همین حکومتی که ما را شريك نکرده بود و گفته بود که حرف اینها را بعداً میزنیم، آمدیم استقبال هم کردیم و وارد مذاکره شدیم. با صبغت الله به توافق رسیدیم و این توافق هنوز اعلان نشده بود که اتحاد سیاف جنگ را علیه ما شروع کرد.

حالا هم ما طرفدار جنگ نیستیم، با طلبه ها هم که آمده اند، طرفدار جنگ نبودیم و نیستیم، ولی برای مردم خود حقوق میخواهیم. هرکس بیاید و این حق مسلم مردم ما را که در تصمیم گیری مملکت شريك باشند و يك چهارم سهم داشته باشند، احترام بگذارد، عاشق قیافه هیچکسی نیستیم، با ایشان مذاکره میکنیم و مسایل را حل میکنیم (تکبیر حضار).

بر این اساس ما نزد طلبه ها نفر فرستاده ایم که مذاکره کنیم. از اینطرف آقای ربانی هم پیش من نفر فرستاده بود که طلبه ها همه را تهدید میکنند، اختلافات خود را کنار بگذاریم، دفاع مشترک

کنیم، ما گفتیم حرف نداریم.

حالا هم من برای شما میگویم که شما دو چیز را مد نظر بگیرید: یکی توجه به خدا داشته باشید که خدا از همه قویتر است و هیچکس در مقابل قدرت او قدرت نیست. این يك مسأله است. دیگر هم اینکه پیر، جوان، مرد، زن، کوچک و بزرگ متوجه باشید که کسی در میان شما خیانت نکند. اگر احياناً خائنی می آید و خلاف منافع شما تبلیغ میکند، وحشت و تشویش ایجاد میکند، باید دستگیر کنید و بیاورید که جزا بدهیم.

شما باید بدانید که اگر به این دو مسأله توجه نکنید، یکبار دیگر تاریخ تکرار میشود و باز اگر از این شانس گذشت و محروم شدیم، صدسال دیگر ضرورت دارد که شما باز به این موقعیت برسید. این را متوجه باشید.

ما حالا سد دفاعی کامل تشکیل داده ایم، بیشتر از هزار نفر نیروی جنبش را که در آنطرف شهر بود، دیشب منتقل کردیم و در اینجا آوردیم. چون آقای حکمتیار خبر داده بود که ما نیروهای خود را بیرون می کشیم، اینقدر که دیگران نظاره کردند، یکمقدار ماهم نظاره میکنند تا ببینیم که چقدر میتوانند از خودشان دفاع کنند؛ بلا فاصله نیروهای جنبش را آوردیم و در اینجا جا دادیم. حالا از گذرگاه تا آنطرف هتل زلو خط دفاعی تشکیل داده شده و از اینطرف هم در قلعه، قاضی و کوه قوریغ خط دفاعی کاملاً تشکیل شده و شما هیچ تشویش نداشته باشید و مطمئن باشید. اگر طلبه ها آمدند مذاکره را

قبول کردند، و برای مردم ما حق قایل شدند، ما هیچ جنگی نداریم. وقتیکه در این مملکت حق مردم ما تأمین شود و در سرنوشت خود شریک باشیم، به سلاح هم هیچ کار و ضرورت نداریم؛ ولی اگر کس بیاید و به ما حق ندهد و سرنوشت ما معلوم نباشد، این سلاح به عنوان ناموس شیعه و هزاره است و کس این سلاح را به زمین نمیگذارد و به کسی تحویل هم نمیدهد (تکبیر مردم).

با شورای نظار هم جلسه داریم، ارتباط دارند تا آتش بس شود، چندبار مکرر هم گفته اند؛ چون خود آنها هم در چهارآسیاب با طلبه ها درگیر شده و بین شان نفر کشته شده است و طلبه ها اصرار دارند که اول مناطق حزب را به ما تسلیم کنید، بعد از آن با دولت حرف میزنیم و اینها مقاومت کرده اند، تا حالا دوبار هیأت فرستاده اند که کدام نتیجه نداده است. با اینطرف هم تماس دارند و در ظاهر میگیرند که ما با شما هیچ جنگ نداریم، شما آتش بس را رعایت کنید. اما شما مردم میدانید که اینها توطئه و دسیسه زیاد کرده اند، از این جهت حالا هم باید مواظب باشید.

و اما امروز در این وقت روزه، که آمدم شمارا مزاحم شدم و خواستم که با شما صحبت کنم برای این بود که در اینجا شایعه پخش شده بود که آقای حکمتیار نیروهای خود را بیرون کشیده است و بعضی ها در آنطرف در بازارها تبلیغات میکنند و ایادی خود را در اینجا هم فرستاده اند که گویا ما از بین شما فرار کرده ایم و در بین شما نیستیم. از این جهت برای شما تشویش خلق شده بود و من

خواستم که از نزدیک با شما صحبت کنم و این تشویش را رفع کنم. من در اینجا برای شما میگویم که من هیچ منافعی غیر از منافع شما ندارم. اگر من میخواستم که روی منافع شخصی خود فکر کنم، در این دو سال و هشت ماه هم در کنار شما نمی نشستم (تکبیر مردم).

و این را برای شما اطمینان میدهم که کمک و یاری از خداست و ما به این خاطر پرگویی نمیکنیم، به امید شما و رحمت الهی، از خدا هیچ وقت نخواسته ام که من بدون شما، به جایی بروم تا جان خود را نجات دهم و شما را در معرکه تنها بگذارم، نه، این را از خدا نخواسته ام (تکبیر مردم). خواسته ام که در کنار شما، خونم اینجا بریزد و در بین شما کشته شوم (تکبیر مردم). و خارج از کنار شما، زنده گی برایم هیچ ارزشی ندارد.

اینها که در آنطرف تبلیغ میکنند، خیال خودشان کرده اند که از اینجا فرار کردند و در آنجا رفته گفتند که خانه این دولت آباد که ما را در اینجا پناه داد و گرنه کجا میشدیم (خنده مردم)!! آنها برای خودشان اند.

و شما مطمئن باشید که ما در اینجا در کنار شما هستیم و از خدا خواسته ایم که در زنده گی خود حقوق شمارا هم از همه بگیریم و از خدا میخواهم که آن روز که حقوق شما را گرفتیم برای ما توفیق

شهادت را بدهد که در بین شما به شهادت برسیم
(تکبیر مردم).

ماه رمضان است. از وقت هم گذشته است، ازینکه شما را
مزاحم شدم و در این وقت زحمت دادم، می بخشید؛ این ماه، ماه
خداست، ماه رحمت است، و ماهی است که خدا همه بنده گانش را
به مهمانی دعوت کرده است، ماه اجابت دعا است، و ما از شما
تقاضا میکنیم که شبها در مسجدها جمع شوید، احیاء کنید، دعا
کنید که خداوند شمارا یاری کند و این ذلت گذشته، بالای شما تکرار
نشود (آمین مردم).

باز هم میگویم که شما آنطوریکه در قبل سنگرها را کمک
میکردید، نظامی هارا کمک میکردید، و به آنها رسیده گی میکردید.
حالا از شما تقاضا میکنیم که سنگرها را مواظبت کنید، حتی
اذا مکان، آنچه که در توان شما است، کمک کنید، بچه ها را تشویق
کنید و اگر از خاینین کسی می آید، تبلیغ سوء میکند و هدفی برای
خرابکاری دارد، بلا فاصله دستگیر کنید و به کمیته امنیت حزب
وحدت خبر دهید که تاریخ بالای ما و شما تکرار نشود.

باتمام توان برای رفاه و برای امنیت شما و برای حق شما در
تلاش هستیم (تکبیر مردم). چه از راه مذاکره باشد، مفاهمه باشد -
در خارج و داخل اقدام کرده ایم - چه هم از راه دفاع.

والسلام علیکم رحمة الله وبرکاته



اگر يك کشور زنده است و پویایی دارد و اگر يك مردم زنده است، روی اندیشه و فرهنگ و دانش است. ما معتقدیم که دنیای تنگ نظری و جهل بسته است و میدان ندارد. امیدوار استم که در افغانستان قهرمان و سر بلند هم منطق دانش و فرهنگ جای تنگ نظری، قلدری و بی ثباتی را بگیرد. روی این مبنا شما دانشمندان میدانید که در يك مملکت که هیچ انقلابی نباشد و هیچ سلاح در دست مردم نباشد، باید قانون اساسی اش از طرف قاطبهء مردم و نماینده های آنان تدوین شود و در معرض دید همه گذاشته شود، انتقادات و پیشنهادات شان گرفته و در معرض رفراندوم عمومی گذاشته شود؛ چون یکی از اسناد تاریخی ملی که تمامیت ارضی و حریم يك مملکت را حفظ میکند، قانون اساسی آن است. اولاً این مسأله به هیچ وجه بطور موقت نمیشود، این يك مسأله یی است که از نگاه حقوقی و ملی، باید در سطح بین المللی معتبر باشد. گذشته از آن قانون اگر قانون باشد که مردم آن را رعایت کند، اصل اولش تأمین حقوق و وحدت ملی در داخل کشور است؛ یعنی اگر قانونی تدوین شود که حقوق ملی داخل کشور را تأمین و تضمین نکرده باشد، این قانون اساسی نیست.

(۷۶ و ۷۷)

بها: « ۵۰ » روپیه